

بیان مطالب سودمندی در باب معناشناسی و جایگاه اخلاق کاربردی، مباحثی همچون، اخلاق سیاست و اخلاق گفتگو را مطرح نموده و با بهره‌گیری از روش‌های مفید و مؤثر در تدوین متون آموزشی، کاری نو و شایسته ارائه کرده است.

اکنون ویراست دوم این کتاب پس از ارزیابی ویراست اول و جمع‌بندی نقطه‌نظرهای دانشجویان، استادان دروس معارف، کارشناسان، برخی از شخصیت‌های علمی و دانشگاهی و همچنین با توجه به نتایج جلسه نقد کتاب که با حضور استادان معارف اسلامی، متخصصین مربوط و مؤلف کتاب برگزار شد، به جامعه دانشگاهی و کلیه علاقه‌مندان ارائه می‌گردد. مؤلف محترم در این ویراست ضمن اضافه نمودن مقدمه‌ای نسبتاً مفصل برای آشنایی هر چه بیشتر اساتید با نحوه تدریس این کتاب، سعی نموده تا کاستی‌های ویراست اول را جبران نماید.

گروه اخلاق مرکز برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی، ضمن تقدیر از تلاش محققانه نویسنده محترم، از همه عزیزانی که در مراحل مختلف آماده‌سازی و چاپ این اثر ما را یاری رسانده‌اند، سپاسگزاری نموده، امیدوار است که با پیشنهادها و انتقادهای جامعه علمی، استادان محترم معارف اسلامی و دانشجویان عزیز، پژوهش‌های جدیدتر و کامل‌تری در این حوزه ارائه نماید.

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
مرکز برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی
گروه اخلاق اسلامی

فهرست

.....	سخن مرکز	۵
.....	قدردانی و سیاس	۱۷
.....	سخنی با استادان و دانشجویان عزیز	۱۹

مقدمه: معناشناسی و جایگاه اخلاق کاربردی (۲۳ - ۲۲)

.....	۱. معناشناسی اخلاق و علم اخلاق	۲۵
.....	۲. انواع پژوهش‌های اخلاقی	۲۶
.....	۱-۲. اخلاق توصیفی	۲۶
.....	۲-۲. اخلاق هنجاری	۲۷
.....	۳-۲. فرا اخلاق	۲۷
.....	۳. اخلاق کاربردی	۲۸
.....	۱-۳. اهمیت و جایگاه اخلاقی کاربردی	۲۹
.....	۲-۳. تاریخچه اخلاق کاربردی	۳۱

فصل اول: اخلاق دانش‌اندوزی (۶۰ - ۳۳)

.....	۱. اهمیت و ضرورت	۳۵
.....	۲. دانش‌اندوزی و پارسایی	۳۷
.....	۳. موانع دست‌یابی به علم حقیقی	۳۹
.....	۱-۳. پیروی از حدس و گمان	۳۹

۲-۳. تقلید کورکورانه.....	۴۰
مطالعه‌ای نظری.....	۴۰
نکته‌ای توضیحی.....	۴۱
۳-۳. شتاب‌زدگی.....	۴۱
۳-۴. تمایلات نفسانی.....	۴۲
۴. آداب اخلاقی آموختن.....	۴۳
۴-۱. انگیزه الهی (اخلاص).....	۴۴
بررسی مقایسه‌ای.....	۴۷
۴-۲. انتخاب استاد شایسته.....	۴۷
نکته‌ای توضیحی.....	۴۸
۳-۴. رعایت اولویت‌ها.....	۴۹
بررسی مصداقی.....	۵۰
۴-۴. خوب گوش دادن.....	۵۱
۵-۴. پرسش و پرسشگری.....	۵۱
۴-۶. ضبط و نگارش مطالب.....	۵۴
۴-۷. تواضع در برابر استاد.....	۵۵
۵. خودشناسی.....	۵۶
مطالعه‌ای بنیادین.....	۵۸
پرسش.....	۵۹
برای پژوهش.....	۵۹
برای مطالعه بیشتر.....	۶۰

فصل دوم: اخلاق پژوهش (۶۱ - ۷۸)

۱. اهمیت و جایگاه.....	۶۳
۲. فضایل اخلاقی در پژوهش.....	۶۴
۲-۱. تصحیح انگیزه و نیت.....	۶۴

۲-۲. توجه به نقش پیش‌فرض‌های ارزشی.....	۶۵
۲-۳. آشنایی با پیشینه پژوهش.....	۶۶
۲-۴. گزینش مسئله.....	۶۶
۲-۵. شهامت در پژوهش.....	۶۷
نمونه‌ای اسفانگیز.....	۶۸
۲-۶. امانت‌داری.....	۶۸
۲-۷. حقیقت‌جویی در پژوهش.....	۶۹
۲-۸. نشاط در تحقیق.....	۷۰
۲-۹. پژوهش گروهی.....	۷۱
۳. آسیب‌شناسی اخلاقی پژوهش.....	۷۲
۳-۱. شهرت‌زدگی.....	۷۲
نمونه‌ای از پیامد سوء شهرت‌زدگی.....	۷۲
۳-۲. شتاب‌زدگی.....	۷۳
۳-۳. دخالت دادن خواسته‌های شخصی.....	۷۳
۳-۴. انتحال.....	۷۴
پرسش.....	۷۷
برای مطالعه بیشتر.....	۷۷

فصل سوم: اخلاق نقد (شیوه‌های اخلاقی مواجهه با اندیشه‌ها) (۷۹ - ۹۶)

۱. اهمیت و جایگاه.....	۸۱
۲. معناشناسی نقد.....	۸۳
۳. ضرورت نقد.....	۸۵
۴. شرایط اخلاقی نقد.....	۸۷
۴-۱. فهم سخن و تبحر در موضوع.....	۸۷
داستانی آموزنده.....	۸۸
۴-۲. کنار نهادن حب و بغض.....	۸۸

۳-۴. پرهیز از نقد متقابل.....	۸۹
۴-۴. نقد انگیزه به جای انگیزه: به گفته بنگر نه به گوینده.....	۹۰
۴-۵. تفکیک اندیشه و رفتار از فرد.....	۹۰
۴-۶. لزوم بردباری و نقدپذیری.....	۹۱
۴-۷. پرهیز از برجسب زدن.....	۹۲
۴-۸. آغاز کردن از خود.....	۹۳
پرسش.....	۹۵
برای پژوهش.....	۹۵
برای مطالعه بیشتر.....	۹۵

فصل چهارم: اخلاق معیشت

(۹۷ - ۱۱۲)

۱. اهمیت و جایگاه.....	۹۹
۲. کار در سیره اولیای دین.....	۱۰۲
۳. نقش نیت در ارزشمندی کار.....	۱۰۳
۴. رابطه اخلاق و معیشت.....	۱۰۴
۵. نقش کار در تربیت و بهداشت روانی.....	۱۰۶
۶. کار و احساس شخصیت.....	۱۰۷
داستانی آموزنده.....	۱۰۸
بررسی مصداقی.....	۱۰۹
بررسی مقایسه‌ای.....	۱۱۰
پرسش.....	۱۱۱
برای پژوهش.....	۱۱۱

فصل پنجم: اخلاق معاشرت

(۱۱۳ - ۱۵۲)

۱. اهمیت و جایگاه.....	۱۱۵
۲. انواع معاشرت.....	۱۱۹
۱-۲. معاشرت‌های انسانی.....	۱۱۹

۲-۲. معاشرت‌های آیینی.....	۱۱۹
۳-۳. معاشرت‌های شهروندی.....	۱۱۹
۲-۴. معاشرت‌های دوستانه.....	۱۲۰
۲-۵. معاشرت‌های خانوادگی.....	۱۲۰
۳. معیار معاشرت.....	۱۲۱
بررسی مقایسه‌ای.....	۱۲۲
۴. اهتمام به امور مردم.....	۱۲۴
بررسی مصداقی.....	۱۲۵
۵. اصلاح میان مردم.....	۱۲۸
۶. نظارت اجتماعی: امر به معروف و نهی از منکر.....	۱۲۹
۶-۱. وظیفه‌های عمومی.....	۱۳۲
۶-۲. شرایط امر به معروف و نهی از منکر.....	۱۳۴
داستانی عبرت‌آموز.....	۱۳۴
قضاوتی اخلاقی.....	۱۳۵
۶-۳. مراتب امر به معروف و نهی از منکر.....	۱۳۶
۶-۴. راه‌های اجرای امر به معروف و نهی از منکر.....	۱۳۷
نمونه‌ای عملی.....	۱۳۸
۷. آسیب‌شناسی معاشرت با دیگران.....	۱۳۹
۷-۱. دخالت در امور خصوصی.....	۱۳۹
۷-۲. شایعه پراکنی.....	۱۴۰
داستانی آموزنده.....	۱۴۰
۷-۳. سوءاستفاده از دیگران.....	۱۴۱
نقد مکتب سودگرایی بتنام.....	۱۴۲
۸. دوستی و دوست‌یابی.....	۱۴۳
۸-۱. ویژگی‌های دوست.....	۱۴۶

۱۴۷	۸- ۲. اعتدال در دوستی.....
۱۴۸	۸- ۳. با که دوستی نورزیم؟.....
۱۵۰	پرسش.....
۱۵۰	برای پژوهش بیشتر.....
۱۵۱	برای مطالعه بیشتر.....

فصل ششم: اخلاق جنسی (۱۹۲ - ۱۵۳)

۱۵۵	۱. جایگاه و اهمیت.....
۱۵۶	۲. بیان دیدگاه‌ها.....
۱۵۶	۲- ۱. دیدگاه تفریطی.....
۱۵۹	۲- ۲. دیدگاه افراطی.....
۱۶۴	۲- ۳. دیدگاه معتدل.....
۱۶۹	نقد نسبیست‌گرایی جنسی.....
۱۶۹	۳. عوامل شهوت‌پرستی و شهوت‌رانی.....
۱۷۱	در جستجوی راهکاری عملی.....
۱۷۱	۴. اهمیت ازدواج در اسلام.....
۱۷۴	۴- ۱. ارزش واسطه ازدواج شدن.....
۱۷۴	۴- ۲. شرایط همسر خوب.....
۱۷۵	الف) اصالت خانوادگی.....
۱۷۶	ب) تقوا و تدین.....
۱۷۷	ج) اخلاق نیک.....
۱۷۷	نمونه‌ای درس‌آموز.....
۱۷۸	۵. فضایل اخلاقی مربوط به امور جنسی.....
۱۷۸	۵- ۱. عفت و پاکدامنی.....
۱۷۹	الگوی عملی.....
۱۸۱	نقد مکتب لذت‌گرایی.....

۱۸۴	۵- ۲. غیرت.....
۱۸۷	۵- ۳. حجاب و ترک خودآرایی در انتظار عمومی.....
۱۸۹	پرسش.....
۱۸۹	برای پژوهش.....
۱۹۲	برای مطالعه بیشتر.....

فصل هفتم: اخلاق سیاست (اخلاق زمامداری) (۲۲۶ - ۱۹۳)

۱۹۵	۱. جایگاه و اهمیت.....
۱۹۶	۲. بیان دیدگاه‌ها.....
۱۹۶	۲- ۱. نظریه جدایی اخلاق از سیاست.....
۱۹۸	بررسی مقایسه‌ای.....
۱۹۹	نقد و بررسی.....
۲۰۱	۲- ۲. نظریه اصالت سیاست و تبعیت اخلاق از سیاست.....
۲۰۱	نقد و بررسی.....
۲۰۳	۲- ۳. نظریه اصالت اخلاق و تبعیت سیاست از اخلاق.....
۲۰۴	۳. وظایف اخلاقی مردم در انتخاب مسئولان.....
۲۰۴	۳- ۱. رعایت تناسب میان فرد و مسئولیت مورد نظر.....
۲۰۵	۳- ۲. توجه به سوابق کاری (تجربه).....
۲۰۵	۳- ۳. توجه به اصالت خانوادگی.....
۲۰۶	۳- ۴. توجه به سوابق دینی و اخلاقی.....
۲۰۸	۳- ۵. خودداری از انتخاب نالایقان.....
۲۰۸	۳- ۶. مشورت و رایزنی.....
۲۰۹	۴. وظایف اخلاقی حاکمان در برابر مردم.....
۲۰۹	۴- ۱. محبت و مدارا.....
۲۱۱	الگوی عملی.....
۲۱۲	۴- ۲. برخورد صادقانه با مردم.....

- ۳-۴. فاصله نگرفتن از مردم..... ۲۱۳
- ۴-۴. رعایت عدالت..... ۲۱۴
- ۵-۴. ساده زیستی..... ۲۱۵
- ۶-۴. آموزش‌های دینی..... ۲۱۶
۵. وظایف اخلاقی مردم در برابر حاکمان..... ۲۱۷
- ۵-۱. همراهی..... ۲۱۷
- ۵-۲. امر به معروف و نهی از منکر..... ۲۱۸
۶. لغزشگاه‌های اخلاقی مدیران..... ۲۱۹
- ۶-۱. ریاست طلبی..... ۲۱۹
- ۶-۲. تکبر..... ۲۲۰
- ۶-۳. خودرایی و استبداد در تصمیم‌گیری..... ۲۲۱
- پرسش..... ۲۲۴
- برای پژوهش..... ۲۲۴
- برای مطالعه بیشتر..... ۲۲۵

فصل هشتم: اخلاق مناظره و گفتگوی علمی (۲۲۷ - ۲۴۴)

۱. اهمیت مناظره و گفتگو..... ۲۲۹
۲. هدف گفتگو و مناظره علمی..... ۲۳۱
- ۲-۱. انگیزه‌های مثبت..... ۲۳۱
- الف) حق‌خواهی..... ۲۳۱
- ب) روشنگری..... ۲۳۱
- ۲-۲. انگیزه‌های منفی..... ۲۳۲
۳. آداب اخلاقی مناظره..... ۲۳۲
- ۳-۱. تأکید بر نکات مشترک..... ۲۳۲
- مطالعه‌ای نقادانه..... ۲۳۳
- ۳-۲. فهم موضوع..... ۲۳۳

- بررسی تطبیقی..... ۲۳۵
- ۳-۳. صراحت..... ۲۳۵
- ۳-۴. توجه به گفته و نه گوینده..... ۲۳۶
- ۳-۵. استدلال طلبی و حق‌محوری..... ۲۳۷
- ۳-۶. ملایمت..... ۲۳۸
۴. آفات اخلاقی مناظره..... ۲۳۹
- ۴-۱. شخصیت‌زدگی..... ۲۳۹
- ۴-۲. مرأء یا جدالگری..... ۲۴۱
- پرسش..... ۲۴۴
- برای مطالعه بیشتر..... ۲۴۴
- کتابنامه..... ۲۴۵

شریفی، که زحمت ویراستاری این مجموعه را بر عهده داشتند، صمیمانه تشکر می‌کنم. به‌رغم این همه، به صراحت می‌گویم که این اثر اولاً، به دلیل بضاعت علمی و اخلاقی اندک نویسنده آن و ثانیاً، به دلیل گستردگی موضوعات آن و ثالثاً، به دلیل ابتکاری بودن آن، کمبودها و ضعف‌های فراوانی دارد که با یاری خداوند و با راهنمایی‌ها و هدایت‌های استادان و دانشجویان عزیز در نوبت‌های بعدی برطرف خواهد شد.

احمدحسین شریفی

قم - تابستان ۱۳۸۴

سخنی با استادان و دانشجویان عزیز

۱. کتاب اخلاق کاربردی در نخستین ویراست خود که در سال گذشته ۱۳۸۴ به چاپ رسید، توانست جایگاهی مناسب در میان استادان بزرگوار و دانشجویان عزیز پیدا کند؛ به گونه‌ای که در یک سال گذشته، بارها تجدید چاپ شد. در عین حال، خالی از اشکال نبود. استادان و دانشجویان عزیز نیز صاحب این قلم را مورد لطف قرار داده و دیدگاه‌های اصلاحی و انتقادی خود را به صورت کتبی و شفاهی به این بنده هدیه دادند. من نیز کوشیدم تا در ویراست دوم کتاب که هم اکنون پیش روی شماست، در اندازه توان خویش به جبران کمبودهای آن بپردازم. در ویراست دوم، بسیاری از اغلاط تایپی برطرف شد؛ برخی از فعالیت‌های تکمیلی و جنبی کم‌فایده و نامناسب حذف شد و فعالیت‌ها و کادرهای دقیق‌تر و عمیق‌تری جایگزین آنها گردید؛ تغییراتی جدی در طراحی پرسش‌های پایانی انجام گرفت؛ برخی مطالب تکراری و غیرضرور حذف و پاره‌ای مطالب ضروری افزوده شد و بسیاری از اشعاری که در ویراست نخست، منبع آنها ذکر نشده بود، اصلاح شد. مناسب است در همین‌جا از همه عزیزانی که به‌صورت مکتوب و یا با شرکت در جلسات نقد، دیدگاه‌های اصلاحی و انتقادی خود را مطرح کردند صمیمانه سپاسگزاری کنم. همچنین از برادر عزیز جناب آقای رضا مصطفوی که زحمت ویراستاری ویراست دوم این اثر را پذیرفتند تشکر می‌کنم.

۲. فصل‌های این کتاب به گونه‌ای طراحی شده‌اند که از نظر محتوایی به یکدیگر وابسته نیستند. به همین دلیل تقدیم و تأخیر آنها هیچ مشکلی را ایجاد نمی‌کند. از این جهت دست استادان عزیز

کاملاً باز است که به هر گونه‌ای که تشخیص می‌دهند مباحث را مطرح کنند. برای نمونه، ممکن است در فضای انتخابات و مسائل حاد سیاسی، تشخیص استاد این باشد که در جلسات نخستین به بحث اخلاق سیاست بپردازد و یا در شرایط دیگری تشخیص این باشد که نخست اخلاق نقد و مناظره و امثال آن را مطرح سازد. از این جهت، کتاب کاملاً انعطاف‌پذیر است.

۳. این کتاب بر اساس شیوه‌های نوین تدوین کتب درسی نگارش یافته است. به این صورت که در ابتدای هر فصل، اهداف کلی آن فصل بیان شده و در پایان هر فصل، اولاً پرسش‌هایی متناسب با مطالب مطرح شده استخراج گردیده است؛ ثانیاً، برای مطالعه بیشتر، متناسب با موضوع خوانده شده، و برای تعمیق دامنه مطالعات و آشنایی با نگاه‌های دیگر، منابعی ذکر شده است؛ ثالثاً، مطالب یا موضوعاتی برای پژوهش بیشتر معرفی شده است. استادان عزیز می‌توانند به عنوان تحقیقات کلاسی، از دانشجویان بخواهند که در آن موضوعات به تحقیق و مطالعه پرداخته و حاصل تحقیقات خود را در کلاس برای دیگران ارائه دهند. این کار، نقش مهمی در کاربردی و تحقیقی کردن موضوع دارد. مهم‌تر از موارد مطرح شده اینکه در ضمن مباحث، مطالبی را در داخل کادر مطرح کرده‌ایم که این کادرها از تنوع بسیاری برخوردارند. برخی از آنها توضیحی‌اند؛ به این معنا که مطلبی در داخل متن آمده است اما به جهاتی احساس کرده‌ایم که نیاز به توضیح بیشتر دارد و چون ذکر آن توضیحات در متن، ممکن بود در سیر منطقی مباحث خلل ایجاد کند و یا موجب خستگی برخی افراد گردد، آنها را در داخل کادر ذکر کردیم. این دسته از کادرها، نیاز به تدریس ندارد و برای مطالعه دانشجویان است. برخی دیگر از کادرها به صورت بررسی مصداقی و تطبیقی هستند؛ به این صورت که نخست معیار کلی در متن ارائه شده و سپس در داخل کادر، موردی خاص را ذکر کرده و گفته‌ایم که معیاری را که خواننده‌اید، در آن مورد خاص تطبیق کرده و وظیفه اخلاقی خود را تشخیص دهید. تدریس این کادرها و تعمق در باره آنها را به همه استادان عزیز توصیه می‌کنم. دسته سوم از کادرها طراحی شده‌اند که با عنوان بررسی مقایسه‌ای آمده‌اند. در این گونه کادرها، پس از طرح دیدگاه اخلاقی اسلام در حوزه خاصی، به طرح دیدگاه‌ها و نظریات مکاتب دیگر پرداخته‌ایم. در بعضی موارد نقد اجمالی آن را ذکر کرده و در مواردی نیز نقد آن را به استادان و دانشجویان عزیز واگذار کرده‌ایم. از نظر نویسنده، این دسته از کادرها، از اهمیت بسیاری برخوردارند. پیشنهاد می‌شود استادان عزیز در تدریس این کتاب، توجه ویژه‌ای به آنها مبذول دارند. این دسته از فعالیت‌ها، نه تنها دانشجویان را با مطالعه انتقادی

مکاتب اخلاقی دیگر آشنا می‌سازد که قدرت استدلال اخلاقی آنان را نیز تقویت می‌کند.

۴. با توجه به نکته پیش‌گفته، دانسته می‌شود این کتاب به گونه‌ای طراحی شده است که از جهت قابلیت تدریس در دو واحد درسی نیز از انعطاف برخوردار باشد؛ به این صورت که کشش تدریس در بیشتر از دو واحد درسی را نیز دارد. بنابراین، تدریس همه یا بخشی از فصول آن، به سلیقه و خواست استادان و سطح علمی دانشجویان وابسته است.

۵. با توجه به تنوع دانشجویان و گونه‌گونی سلیق دانشجویان و استادان، نویسنده کوشیده است کتاب حاضر را تا جایی که ممکن است به گونه‌ای طراحی کند که پاسخگوی سلیق گوناگون و سطوح علمی مختلف باشد. به همین دلیل، کتاب اخلاق کاربردی به صورت سهل و ممتنع نگارش یافته است. ظاهر کتاب ساده و روان است، به گونه‌ای که حتی ممکن است برخی از دانشجویان برای فهم آن نیاز به استاد نداشته باشند؛ اما کتاب دارای پیچیدگی‌های خاصی است و برای دستیابی به اهداف اصلی آموزشی و تربیتی تدوین آن، دانشجو نیازمند استاد و حضور در کلاس است. در غیر این صورت، تنها به فهمی سطحی از آن دست خواهد یافت.

استادان عزیز با توجه به توانمندی‌های علمی دانشجویان خود و با ملاحظه انتظارات آنان می‌توانند به گونه‌های مختلفی از مطالب کتاب بهره‌گیری کنند. برای نمونه، اگر دانشجویان طالب مباحث کاملاً استدلالی و عقلی و مقایسه‌ای باشند و بخواهند دیدگاه‌های اخلاقی اسلام را در مقایسه با سایر مکاتب رایج و مطرح اخلاقی فراگیرند، در این کتاب، این امکان برای آنان و برای استادان فراهم شده است. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردم، در اغلب فصول این کتاب کوشیده‌ام در ضمن فعالیت‌های تکمیلی و با طراحی کادرهایی با عنوان بررسی‌های مقایسه‌ای و تطبیقی و یا نقد و بررسی مکاتب و نظریات دیگر، به این نیاز پاسخ دهم و دانشجویان را با مکاتب دیگر نیز آشنا ساخته و آنان را به مقایسه تحقیقی مکتب اخلاقی اسلام با سایر مکاتب تشویق کنم.

استادانی که مایل به طرح مباحث استدلالی و فلسفی هستند، می‌توانند پس از ارائه توضیحاتی کلی و اجمالی در باره متن درس و یا واگذاری مطالعه متن درس به خود دانشجویان، در هر جلسه یکی از مطالب داخل کادرها را محور بحث خود قرار دهند، و با اخذ دیدگاه دانشجویان و تشویق آنان به مطالعه منابع معرفی شده در پاورقی کتاب، به راهنمایی دانشجویان در چگونگی فهم اندیشه اخلاقی اسلام و نقد اندیشه‌های رقیب بپردازند. با وجود این، اگر دانشجویان صرفاً خواستار آشنایی با

دیدگاه اصیل اسلامی درباره موضوعات مطرح شده باشند، استادان نیز می‌توانند به اصل متن بسنده کرده و از ورود به مباحث داخل کادر و مطالعات مقایسه‌ای و تطبیقی بپرهیزند؛ هر چند توصیه اینجانب به استادان عزیز این است که دست‌کم در برخی موارد با طرح دیدگاه‌های رقیب، دانشجویان را به تفکر و تدبیر تشویق کنند و بدین وسیله موجبات تقویت قدرت استدلال اخلاقی آنان را فراهم سازند؛ زیرا اگر بتوانیم استدلال اخلاقی فراگیران خود را تقویت کنیم و آنان را به تفکر و تأمل در مسائل اخلاقی عادت دهیم، به مراتب سودمندتر از آن است که فهرستی بلند از فضایل و رذایل اخلاقی را به آنان معرفی کنیم. تقویت قدرت استدلال اخلاقی به مثابه ارائه فن ماهیگیری به فراگیران است و ارائه توصیفی فضایل و رذایل به منزله ارائه ماهی صید شده به آنان. روشن است استاد موفق کسی است که بتواند در فرصت اندکی که در اختیار دارد، استدلال اخلاقی دانشجویان را تقویت کرده و تور ماهیگیری به‌دست آنان دهد و نه ماهی آماده.

۶. باز هم مشتاقانه و بی‌صبرانه منتظر دیدگاه‌های انتقادی و اصلاحی استادان گرانمایه و دانشجویان عزیز خواهیم بود.

پیشاپیش از همه عزیزانی که با طرح دیدگاه‌های خود موجب اصلاح کاستی‌های این اثر می‌شوند، صمیمانه سپاسگزارم. از خدای بزرگ می‌خواهم که همه ما را در فهم و گسترش معارف الهی و عمل به آنها یاری رساند.

احمد حسین شریفی

قم - تابستان ۱۳۸۵

مقدمه

معناشناسی و جایگاه اخلاق کاربردی

۱. معناشناسی اخلاق و علم اخلاق

واژه «اُخلاق» جمع «خلق» است که در لغت به معنای «سرشت و سجیه» آمده است؛ اعم از سجایای نیکو و پسندیده، مانند راستگویی و پاکدامنی، یا سجایای زشت و ناپسند، مانند دروغ‌گویی و آلوده‌دامنی. در عموم کتاب‌های لغوی، این واژه با واژه «خُلُق» هم‌ریشه شمرده شده است. خُلُق زیبا به معنای بهره‌مندی از سرشت و سجیه‌ای زیبا و پسندیده و خُلُق زیبا به معنای داشتن آفرینش و ظاهری زیبا و اندامی موزون و هماهنگ است.^۱

دانشمندان اخلاق این واژه را در معانی پرشماری به کار برده‌اند. رایج‌ترین معنای اصطلاحی «اُخلاق» در میان اندیشمندان اسلامی عبارت است از: «صفات و ویژگی‌های پایدار در نفس که موجب می‌شوند کارهایی متناسب با آن صفات، به طور خودجوش و بدون نیاز به تفکر و تأمل، از انسان صادر شود».^۲

ابو علی مسکویه، در تعریف اخلاق می‌گوید:

اخلاق حالتی نفسانی است که بدون نیاز به تفکر و تأمل، آدمی را به سمت انجام کار حرکت می‌دهد.^۳

۱. بنگرید به: محمد مرتضی الزبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۶، ص ۳۳۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۱۹۴؛ اسماعیل بن حماد الجوهری، الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، ج ۴، ص ۱۴۷۱؛ و همچنین بنگرید به: شیخ عباس قمی، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، ج ۲، باب الخاء بعده اللام، ص ۶۷۶.

۲. بنگرید به: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، باب ۵۹، ص ۳۷۲، ذیل حدیث ۱۸؛ محسن فیض کاشانی، المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۵، ص ۹۵.

۳. ابو علی مسکویه، کیمیای سعادت (ترجمه طهارة الاعراق)، ترجمه میرزا ابوطالب زنجانى، تصحیح ابوالقاسم امامی، ص ۵۷ و ۵۸.

اگر این حالت نفسانی به گونه‌ای باشد که کارهای زیبا و پسندیده از آن صادر شود، آن را «اخلاق خوب» (اخلاق فضیلت) نامند و اگر افعال زشت و ناپسند از آن صادر گردد، آن را «اخلاق بد» (اخلاق رذیلت) گویند.

اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان، برای «علم اخلاق» نیز تعاریف گونه‌گونی برشمرده‌اند. از میان این تعاریف به نظر می‌رسد جامع‌ترین تعریف این است که بگوییم علم اخلاق علمی است که با معرفی و شناساندن انواع خوبی‌ها و بدی‌ها، راه‌های کسب خوبی‌ها و رفع و دفع بدی‌ها را به ما می‌آموزد.^۱ یعنی هم بُعد شناختی و معرفتی دارد و هم بُعد عملی و رفتاری. علم اخلاق، همانند فلسفه و علوم عقلی محض نیست که صرفاً بُعد عقلانی و نظری انسان را تقویت کند؛ بلکه هدف اصلی آن، آموزش شیوه رفتار است.

۲. انواع پژوهش‌های اخلاقی

امروزه محققان و اندیشمندان علوم مختلف، پژوهش‌ها و تحقیقات متنوعی در باره اخلاق سامان داده‌اند، در این راستا می‌توان سه حوزه پژوهشی و مطالعاتی را از یکدیگر بازشناخت:^۲ مطالعات توصیفی، مطالعات هنجاری و مطالعات تحلیلی یا فرااخلاقی. به این اعتبار می‌توان اخلاق را نیز به سه گونه تقسیم کرد که در ذیل به توضیح و تبیین آنها می‌پردازیم:

۱-۲. اخلاق توصیفی

اخلاق توصیفی، همان گونه که از نامش پیدا است، به توصیف و معرفی اخلاقیات افراد، گروه‌ها و جوامع مختلف می‌پردازد. در پژوهش‌های توصیفی، صرفاً در پی توصیف و گزارش از اخلاقیات خاصی هستیم. این گونه پژوهش با روش تاریخی و نقلی صورت می‌گیرد و هدف از آن آشنایی با نوع رفتار اخلاقی فرد یا جامعه‌ای خاص است و نه تحلیل عقلی و فلسفی اخلاقیات گزارش شده و یا توصیه و ترغیب افراد به عمل بر طبق آنها و یا اجتناب از آنها. این مطالعات را معمولاً، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و مورخان صورت می‌دهند.

۱. بنگرید به: محمدتقی مصباح، فلسفه اخلاق، تحقیق و نگارش احمد حسین شریفی، ص ۱۸؛ محمد مهدی نراقی، جامع

السعادات، ج ۱، ص ۱۵-۹؛ محمد رضا مدرسی، فلسفه اخلاق، ص ۱۷.

۲. برای توضیحات بیشتر، بنگرید به: ویلیام کی. فرانکنا، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، ص ۲۵ و ۲۶؛ محسن جوادی، مسئله باید و هست، ص ۱۸-۱۵؛ محمدتقی مصباح، فلسفه اخلاق، تحقیق و نگارش احمد حسین شریفی، ص ۲۳-۱۷.

۲-۲. اخلاق هنجاری

این بخش از مطالعات و پژوهش‌های اخلاقی که «اخلاق دستوری» نیز نامیده شده است، به بررسی افعال اختیاری انسان و صفات حاصل شده از آنها، از حیث خوبی یا بدی و بایستگی یا ناپیستگی، می‌پردازد. به بیان دیگر، موضوع بحث در این گونه پژوهش، افعال اختیاری انسان و صفات درونی حاصل شده از افعال اختیاری است، نه دیدگاه‌های افراد، گروه‌ها، اقوام و یا ادیانی خاص. به همین دلیل، روش بحث در این نوع پژوهش، روش استدلالی و عقلی است و نه روش تجربی و تاریخی. مهم‌ترین نقش و کارکرد اخلاق هنجاری، ارائه نظریه و دیدگاهی معقول برای تبیین خوبی و بایستگی، یا بدی و ناپیستگی یک عمل است. برای نمونه، اگر در یک نظام اخلاقی گفته می‌شود «عدالت خوب است» یا «باید عدالت ورزید»، در اخلاق هنجاری به دنبال ملاک این حکم و دلیل آن هستند. به طور کلی، باید گفت که در اخلاق هنجاری به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها هستند که دلیل درستی کارهای درست چیست؟ معیار تمایز کار خوب و بد کدام است؟ و چرا باید متخلق به اخلاق فاضله شد و از اخلاق رذیله پرهیز کرد؟^۱ برای پاسخ به این پرسش‌ها، نظریه‌ها، دیدگاه‌های گوناگون و پرشماری ارائه شده است که در کتاب‌های فلسفه اخلاق به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

۳-۲. فرااخلاق

فرااخلاق^۲ به بررسی تحلیلی و فلسفی در باره مفاهیم و احکام اخلاقی می‌پردازد. موضوع این نوع پژوهش، نه رفتارهای اخلاقی مورد قبول افراد و جوامع خاص است و نه افعال اختیاری انسان؛ بلکه مفاهیم و جملاتی است که در اخلاق هنجاری مورد بحث قرار می‌گیرند. فیلسوفی که به این نوع بررسی می‌پردازد، دغدغه درستی یا نادرستی و حقانیت یا بطلان گزاره‌های اخلاقی را ندارد. برای نمونه، دغدغه قضاوت اخلاقی میان این حکم که «سقط جنین بد است» با این حکم که «سقط جنین خوب است» را ندارد. وظیفه اصلی او صرفاً بررسی معنای «خوب» و «بد» و تحلیل گزاره‌های مورد بحث است.

در فرا اخلاق، مفاهیم و احکام اخلاقی از سه جهت عمده، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند: از

۱. برای آشنایی بیشتر با اخلاق هنجاری، بنگرید به:

Normative Ethics, Shelly Kagan, p. 1-11.

2. meta-ethics

حیث معناشناختی؛ از حیث معرفت‌شناختی و از حیث وجودشناختی. نخستین مورد مربوط به مفاهیم اخلاقی است و حیثیت دوم و سوم ناظر به احکام و جملات اخلاقی است.^۱

۳. اخلاق کاربردی

اخلاق کاربردی^۲ در حقیقت زیرمجموعه اخلاق هنجاری است. به تعبیر دیگر، اخلاق کاربردی همان اخلاق هنجاری است؛ البته در حوزه‌های خاصی از زندگی فردی و اجتماعی. هر چند، روز به روز بر تعداد این حوزه‌ها افزوده می‌شود، به گونه‌ای که امروزه کمتر فعالیتی از فعالیت‌های روزمره بشری را می‌توان نام برد که به عنوان یکی از شاخه‌های اخلاق کاربردی مورد بررسی قرار نگرفته باشد و یا نتوان از آن در اخلاق کاربردی بحث کرد. اخلاق کاربردی در حقیقت درصدد آن است که کاربرد و اعمال منظم و منطقی نظریه اخلاقی را در حوزه مسائل اخلاقی خاصی نشان دهد. مباحثی مانند اخلاق دانش‌اندوزی و علم‌آموزی، اخلاق پژوهش، اخلاق نقد، اخلاق گفتگو، اخلاق محیط زیست، اخلاق سیاست، اخلاق جنسی، اخلاق همسرداری و اخلاق معیشت را می‌توان از مباحث مربوط به اخلاق کاربردی به شمار آورد. اخلاق کاربردی شامل «اخلاق حرفه‌ای» نیز می‌شود. منظور از اخلاق حرفه‌ای، تأمل در باره ابعاد اخلاقی مسائل و موضوعاتی است که به مشاغل خاصی مربوط می‌شود؛ مانند اخلاق پزشکی، اخلاق تجارت، اخلاق روزنامه‌نگاری و امثال آن.^۳ گفتنی است که یکی از دغدغه‌های مهم اخلاق کاربردی، حل معضلات و تعارضات اخلاقی است. البته تنها دغدغه اخلاق کاربردی، برخلاف گمان برخی از نویسندگان، این نیست؛ هر چند حل معضلات اخلاقی جایگاه مهمی در اخلاق کاربردی دارد.

به طور خلاصه می‌توان گفت اخلاق کاربردی یا کاربرستی، عبارت است از کاربرد و تطبیق استدلال‌ها، اصول، ارزش‌ها و ایده‌آل‌های اخلاقی در باره رفتارهای اخلاقی، اعم از رفتارهای فردی و اجتماعی، با توجه ویژه به معضلات و تعارضات اخلاقی. هدف از این نوع پژوهش نیز ارزش‌گذاری و ارزیابی اخلاقی و در نتیجه پذیرش یا انکار آن خط مشی‌ها و رفتارها است. بنابراین، هر یک از

۱. برای توضیح بیشتر در این باره، بنگرید به: محمدتقی مصباح یزدی، *فلسفه اخلاق*، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، ص ۲۳-۱۷.

2. applied ethics.

3. See: "Applied Ethics", in *Encyclopedia of Ethics*, ed. Lawrence C. Becker, V.1, p. 80-84.

مکاتب اخلاقی، دارای اخلاق کاربردی خاص خود است. برای نمونه، اخلاق کاربردی پذیرفته مکتب سودگرایی، قدرت‌گرایی یا قراردادگرایی، با اخلاق کاربردی پذیرفته مکتب اخلاقی اسلام کاملاً متفاوت است؛ زیرا هر مکتبی بر اساس اصول و ضوابط اخلاقی خود به بررسی احکام اخلاقی در موارد خاص و ارائه راه حل برای موارد تعارض وظایف می‌پردازد.

۱-۳. اهمیت و جایگاه اخلاق کاربردی

علم اخلاق یکی از ضروری‌ترین علوم برای انسان است. این علم در حقیقت علم زندگی و آیین زیستن، به معنای حقیقی کلمه است. علمی است که افزون بر بیان احکام ارزشی همه ابعاد فردی و اجتماعی زندگی آگاهانه و مختارانه، راه‌های اتصاف به فضایل و بهره‌مندی از خوبی‌ها و دفع و رفع زشتی‌ها را نیز نشان می‌دهد. بنابراین، علم اخلاق اگر مهم‌ترین علم نباشد، یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین دانش‌هاست. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

لازم‌ترین دانش برای تو، دانشی است که تو را به صلاح قلبت راهنمایی کند و فساد آن را برای آشکار سازد.^۱

یکی از مهم‌ترین رسالت‌های پیامبران نیز پرورش اخلاقی مردمان و تزکیه و تهذیب جان‌های آنان بوده است^۲ و در این باره پیامبر بزرگ اسلام نیز هدف اصلی رسالت خود را به کمال رساندن خلق‌های کریم و پیش‌های بزرگوارانه معرفی کرده است.^۳ اخلاق نیک و زدودن زشتی‌ها و آراستگی به خوبی‌ها یکی از عوامل مهم بهره‌مندی از سعادت دنیوی و اخروی است.

نگاهی به میراث علمی عالمان برجسته جهان نشان می‌دهد که اخلاق و دانش اخلاق همواره مورد توجه اندیشمندان خیرخواه بشر بوده است. در هر عصر و مصری کسانی بوده‌اند که برای هدایت

۱. *أَلَزِمُ الْعِلْمَ لَكَ مَا ذَلِكُ عَلَى صَلَاحٍ فَالِكِ وَأُظْهِرُ لَكَ فَسَادَهُ، لِيُزِيلَ رَاحِسِينَ نَوْرِي، سَتَدْرِكُ الْوَسَائِلَ وَمُسْتَبْتِ الْمَسَائِلَ، ج ۱، ۱۲، باب ۱۰۱، حدیث ۱۳۷۹۲*

۲. *هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛* اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. (جمعه ۶۲، ۲)

گفتنی است در کتاب حاضر، در ترجمه آیات قرآن کریم، در بیشتر موارد، از دو ترجمه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی و استاد محمد مهدی فولادوند استفاده شده است.

۳. *يُؤْتِ لَكُمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.* (محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۶۷، باب ۵۹، حدیث ۱۸)

و راهنمایی مردمان اندیشه کرده و با مجاهدت‌های علمی خود بازار مباحث اخلاقی را پر رونق داشته‌اند. آثار ارزشمندی مانند رسائل اخوان‌الصفاء و خلاص الوفاء السعادة و الاسعاد فی السیرة الانسانية، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، اخلاق ناصری، اوصاف الاشراف، احیاء علوم‌الدین، المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، المراقبات فی اعمال السنة، جامع السعادات و دهها اثر خرد و کلان دیگر را می‌توان به‌عنوان نمونه‌هایی از میراث اخلاقی عالمان مسلمان برشمرد. البته، با وجود این تلاش‌های ارزنده، متأسفانه مباحث اخلاقی، در مقایسه با مباحث فقهی و کلامی و فلسفی، حجم اندکی از میراث علمی اندیشمندان گذشته و همچنین فعالیت‌های پژوهشی عالمان این روزگار را به خود اختصاص داده است. در عین حال، بیشتر افراد جامعه‌ما به دلایل مختلف با بسیاری از فضایل و ردایل اخلاقی آشنا هستند. مشکل عمده بسیاری از افراد این است که:

اولاً، راه انجام وظایف اخلاقی و چگونگی اعمال احکام اخلاقی را به درستی نمی‌توانند تشخیص دهند. برای مثال، کسانی که مبتلا به ردیله غیبت هستند، بهتر از هرکس دیگری می‌دانند به چه بلایی گرفتارند؛ اما راه‌هایی از این متجانب را نمی‌دانند. کسانی که در آتش حسد و نفرت و کینه می‌سوزند، با تمام وجود خود سوزندگی این آتش را احساس می‌کنند، اما راه نجات از این آتش ایمن‌سوز و آخرت بر باد ده را نمی‌دانند.

ثانیاً، در موارد تزامم و تعارض وظایف اخلاقی، نمی‌توانند تصمیم درستی بگیرند. برای نمونه همه ما می‌دانیم که احترام به پدر و مادر بسیار ضروری و لازم است و امر به معروف و نهی از منکر نیز از واجبات فقهی و اخلاقی است و از سویی بدگویی از مسلمان کاری بسیار زشت و ناپسند است. حال اگر در مجلس بزرگ و محترمی باشیم که مثلاً پدر یا مادر ما از مسلمانی بدگویی می‌کند، در چنین شرایطی ممکن است به آسانی نتوانیم وظیفه اخلاقی خود را تشخیص دهیم. آیا باید جلوی غیبت و بدگویی را بگیریم یا باید به احترام پدر یا مادرمان در آن لحظه سکوت کنیم و مثلاً بعداً به آنان تذکر دهیم؟ ... همه ما می‌دانیم که رشوه‌دادن و رشوه گرفتن از نظر اخلاقی و اسلامی کاری بسیار زشت و نکوهیده است، اما در جایی که مثلاً راه رسیدن به حقوق خود را در رشوه‌دادن می‌بینیم، ممکن است به راحتی نتوانیم تشخیص دهیم که آیا رشوه دادن در چنین شرایطی از نظر اخلاقی عملی ناپسند است یا نه.

یکی از رسالت‌های اخلاق کاربردی این است که به تحلیل و بررسی ریشه‌ای و بنیادین فضایل و

ردایل اخلاقی و راه تشخیص تکالیف اخلاقی و شیوه تحقق آنها در قلمروهای خاصی بپردازد. این شاخه از مطالعات اخلاقی بر آن است تا به جای ارائه فهرستی بلند از فضایل و ردایل اخلاقی، با تقویت بُعد عقلانی و استدلالی فراگیران، شیوه استدلال اخلاقی در امور روزمره زندگی را به آنان بیاموزد. افزون بر این، اخلاق کاربردی، با ارائه معیارها و ملاک‌هایی مشخص برای رفتارهای اخلاقی در قلمروهای مختلف زندگی فردی و اجتماعی، به کاربردی کردن توصیه‌ها و ارزش‌های اخلاقی کمک می‌کند. و به همین دلیل است که به آن اخلاق کاربردی می‌گویند.

۲-۳. تاریخچه اخلاق کاربردی

می‌توان گفت که از روزگاران قدیم گونه‌ای از اخلاق کاربردی مورد توجه برخی از عالمان مسلمان بوده است. در بسیاری از کتاب‌های اخلاقی، ابواب خاصی را به بخش‌های مختلف اخلاق کاربردی اختصاص می‌دادند و می‌کوشیدند تا اصول فضایل و ردایل مربوط به آن حوزه را به صورت دقیق تبیین کنند و با توجه به آن اصول، راه‌حل‌های اخلاقی مسائل خاص آن حوزه را مشخص نمایند. در کتاب‌های ارزشمند احیاء العلوم و المحجة البيضاء مباحثی مانند اخلاق دانش و دانشجوئی، اخلاق جنسی، اخلاق معیشت، اخلاق معاشرت، اخلاق مسافرت و امثال آن به‌طور ویژه مورد توجه قرار گرفته است. افزون بر این، برخی از مسائل اخلاق کاربردی به‌طور ویژه مورد توجه قرار می‌گرفتند و نوشته‌های مستقلاً درباره آنها به نگارش درمی‌آمد.^۱ برای نمونه در زمینه اخلاق دانشجوئی می‌توان به کتاب‌های ارزشمندی چون آداب المتعلمین، نوشته خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۳-۵۹۷ ه.ق.) و منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، نوشته شهید ثانی (۹۶۶-۹۰۹ ه.ق.)، اشاره کرد. در باره اخلاق گفتگو و مناظره کتاب‌های بسیاری نوشته شده است که از آن جمله می‌توان به آداب التخاطب، نوشته میر محمد عباس بن علی، (متوفی ۱۳۰۶ ه.ق.) آداب البحث و المناظره نوشته میر غیاث‌الدین حسینی دشتکی، (متوفی ۹۴۸ ه.ق.) آداب البحث نوشته کمال‌الدین میثم بن علی بحرانی، (متوفی ۶۷۹ ه.ق.) آداب المناظره نوشته شیخ مهذب‌الدین احمد بن عبدالرضا که در ۱۰۸۱ ه.ق. به نگارش درآمده است، آداب المناظره نوشته شیخ سلیمان بن عبدالله الماحوزی، (متوفی ۱۱۲۱ ه.ق.) آداب المناظره، نوشته احمد بن اسماعیل جزائری، (متوفی ۱۱۴۹ ه.ق.)

۱. برای آشنایی بیشتر با برخی از این کتاب‌ها، بنگرید به: شیخ آقابزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۳۵-۱۳.

اشاره کرد. درباره اخلاق معاشرت، کتاب‌هایی مانند آداب المعاشرة، نوشته ابی جعفر احمد بن محمد بن خالد البرقی، (متوفی ۲۷۴ یا ۲۸۰ ه. ق) آداب المعاشرة نوشته شیخ علی حزینه، (متوفی ۱۱۸۱ ه. ق) و آداب العشرة، نوشته محمد کاظم حائری را می‌توان نمونه آورد. در حوزه اخلاق سیاست نیز کتاب‌های فراوانی نوشته شده است که از آن جمله می‌توان به آداب الملوك، نوشته میرزا رفیع‌الدین نظام‌العلما و آداب سلطنت، نوشته سید هبة‌الله حسین، در ۸۸۲ ه. ق، اشاره کرد. درباره اخلاق و آداب سفر نیز کتاب‌هایی مانند آداب السفر، نوشته یحیی بن احمد بن سعید الحلّی، (متوفی ۶۹۰ ه. ق) آداب السفر، نوشته محمد طاهر قزوینی را می‌توان به عنوان نمونه برشمرد. درباره اخلاق مهمانی و ضیافت نیز کتاب‌های مستقلی مانند کتاب آداب الضیافة نوشته محسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱ ه. ق) نوشته شده است.

به هر حال، این رشته علمی در دوران اخیر مورد توجه جدی اندیشمندان اخلاقی مغرب زمین نیز قرار گرفته است تا جایی که آثار بسیار گوناگونی را در حوزه‌های مختلف اخلاق کاربردی پدید آورده‌اند. نگاهی گذرا به عناوین برخی از مجلاتی که امروزه در کشورهای غربی، درباره اخلاق کاربردی منتشر می‌شوند، جایگاه و اهمیت این بحث را در آن دیار مشخص می‌کند:

Bioethics	اخلاق زیستی
Business Ethics	اخلاق تجارت
Criminal Justice Ethics	اخلاق عدالت قضایی
Environment Ethics	اخلاق محیط زیست
Ethics & Animals	اخلاق و حیوانات
Ethics & Medicine	اخلاق و پزشکی
Journal of Agricultural and Ethics	مجله کشاورزی و اخلاق

فصل اول

اخلاق دانش‌اندوزی

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. اهمیت، ضرورت و جایگاه ویژه دانش و دانش‌اندوزی در اسلام را فراگیرد؛
۲. افزون بر آشنایی با تأثیر پاراسایی بر تعقل و دانش‌اندوزی، در تقویت تقوای خود کوشش بیشتری نماید؛
۳. در کنار آشنایی با موانع و لغزشگاه‌های دستیابی به علم حقیقی، راه نجات از آنها را فراگیرد؛
۴. ضمن آشنایی با فضایل اخلاقی در کسب دانش، شیوه کسب فضایل و راه عملی مزین شدن به آنها را نیز به دست آورد.

۱. اهمیت و ضرورت

اهمیت علم و علم‌آموزی، از دیدگاه اسلام، به قدری روشن است که نیازی به توضیح ندارد. نخستین آیاتی که بر پیامبر اکرم نازل شد، بهترین دلیل بر جایگاه ویژه تعلیم و تعلم در اسلام است: «إِذَا يَأْتِيَنَّكَ الْذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، إِفْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۱ بر همین اساس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، وقتی دو گروه را در مسجد مشاهده کردند، که گروهی مشغول عبادت بودند و گروهی مشغول مذاکره و مباحثه علمی، رفتن به نزد گروه دوم را بر پیوستن به جمع عبادت‌کنندگان ترجیح داده و در توجیه این رفتار خود فرمودند: «من برای تعلیم فرستاده شده‌ام»^۲. قرآن کریم نیز به صراحت، تعلیم را یکی از اهداف اساسی برانگیختن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته، می‌فرماید:

او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و آنان را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد و مسلماً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.^۳

۱. (علق (۹۶): ۵-۱): بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید. (همان کس که) انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد. بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است، همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود، و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد.

۲. بالتعلیم أُرْسِلْتُ. (محمداقرا مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۶۴، باب ۴، حدیث ۳۵)

۳. هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ. (جمعه (۶۲): ۲)

ضرورت فراگیری علم از دیدگاه اسلام ضرورتی مطلق است؛ نه قید افرادی دارد، نه قید زمانی، نه قید مکانی و نه هیچ قید و محدودیتی دیگر. حدیث بسیار مشهور و معروف رسول اعظم ﷺ که فرمود: «علم آموزی بر هر مسلمانی واجب است»،^۱ اختصاص تحصیل علم به طبقه یا صنف یا جنس خاصی را رد کرده، آن را از واجبات عمومی همه مسلمانان بر می شمارد. همچنین حدیث «أَطْلِبُوا الْعِلْمَ مِنَ التَّهَدِ إِلَى اللَّحْدِ» زنگواره تا گور دانش بجوی، محدودیت زمانی را برای تحصیل علم از میان برمی دارد. بر اساس حدیث «دانش را بیاموزید هر چند که در چین^۲ باشد»^۳ دانسته می شود که طلب علم، وظیفه ای است که جا و مکان خاصی نمی شناسد و احادیثی مانند «حکمت، گمشده مؤمن است پس آن را فراگیرید هر چند در دست منافق باشد»^۴ محدودیت از حیث معلّم را نفی می کند.^۵ البته در جایی که انسان در درستی یک مطلب تردید دارد و خودش نیز توانایی تشخیص حق و باطل در آن زمینه را ندارد، به حکم عقل سلیم نباید سخن هر استاد و معلمی را بپذیرد. در این موارد باید دقت کند که تحت تأثیر و تلقین چه کس یا کسانی است.

برای آشنایی بیشتر با اهمیت علم آموزی در اسلام چند روایت دیگر از اولیای دین را یادآور می شویم:

پیامبر اکرم ﷺ در باره برتری عالم بر عابد می فرماید:

برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است.^۶

همان حضرت در حدیث دیگری می فرماید:

به درستی که برتری عالم بر عابد همچون برتری خورشید بر سایر سیارات است.^۷

۱. طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. (محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب ۱، حدیث ۱)

۲. البته کشور چین در این حدیث، خصوصیتی ندارد. منظور این است که فاصله مکانی نباید مانعی برای تحصیل علم تلقی شود.

۳. أَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۰، باب ۱، حدیث ۶۵)

۴. الْحِكْمَةُ خَالَةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذْ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ. (همان، ج ۲، ص ۹۹، باب ۱۴، حدیث ۵۷)

۵. بنگرید به: مرتضی مطهری، ده گفتار، فریضه علم، ص ۱۶۳.

۶. فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸، حدیث ۴۶)

۷. إِنَّ فَضْلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ. (همان، ص ۱۹، حدیث ۴۹)

امام باقر ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کند که فرمود:

به درستی که برای آموزگار خوبی ها، جنبندگان زمین و ماهیان دریا و جانداران فضا و همه آسمانیان و زمینیان طلب مغفرت می کنند؛ و به درستی که یاددهنده و یادگیرنده دارای پاداشی یکسان اند؛ روز قیامت، همچون دو اسب مسابقه، دوشادوش یکدیگر می آیند.^۱

با این همه، روشن است که فراگیری دانش مطلوبیت ذاتی ندارد. به صرف عالم شدن سعادت حقیقی انسان تأمین نمی شود. چه فراوان اند عالمان و اندیشمندانی که علم خود را در جهت توسعه فساد و تأمین خواسته های شیطانی خود و دیگران به کار می گیرند. بر همین اساس، اسلام عزیز در کنار دعوت به علم آموزی، شرایط، آداب و اخلاقیات ناظر به این عرصه را نیز بیان کرده است. در اینجا برخی از این شرایط و اخلاقیات را بیان می کنیم.

۲. دانش اندوزی و پارسایی

در قرآن کریم تصریح شده است که ثمره پارسایی، بهره مندی از فرقان و قدرت تشخیص حق از باطل است: «إِنْ تَتَّبِعُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۲ آیا این بدان معناست که علم اندوزی کافران و بی تقوایان از نظر قرآن بیهوده و بی نتیجه است؟ پارسایی چه نقشی در تعلیم و تحصیل معرفت و دانش حقیقی دارد که دانش اندوزی ناپارسیان راه به جایی نمی برد؟

بی تردید، متون دینی، همه انسان ها حتی کافران و فاسقان را به دانش اندوزی و پیروی از دانش و پرهیز از پیروی گمان دعوت کرده و به تعقل و تدبّر فراخوانده اند. افزون بر این، قرآن خود نیز در برابر حق گریزان، عملاً به اقامه دلیل عقلی پرداخته است. سیره عملی پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ به خوبی نشان می دهد که آن بزرگواران نیز مخالفان خود را به بحث عقلی دعوت کرده، در برابر آنان، از براهین عقلی مدد جستند. اینها همه، نمایانگر آن است که نشان دادن پارسایی در کنار خردورزی و دانش اندوزی، به معنای ناتوانی بی تقوایان از درک و اقامه براهین عقلی نیست؛ بلکه مراد آن است که با بازگرداندن روح و سرشت آدمی به حالت پاکی و صداقت نخستین و فطری اش، فراگیری و پذیرش حقایق را برای او تسهیل نماید.^۳

۱. إِنَّ مُعَلِّمَ الْخَيْرِ يَسْتَفْرِزُ لَهُ دَوَابَّ الْأَرْضِ وَجِبَانُ الْبَحْرِ وَكُلُّ ذِي رُوحٍ فِي الْهَوَاءِ وَجَمِيعُ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِنَّ الْعَالِمَ وَالْمُسْلِمَ فِي الْأَجْرِ سَوَاءٌ يَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَقَرَسِي رَهَانٍ يَزْدَجَمَانِ. (همان، ص ۱۷، حدیث ۴۰)

۲. انفال (۸): ۲۹.

۳. محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

توضیح آنکه، انسان دارای مجموعه‌ای از نیروهای متضاد و متزاحم است که هر نیرویی، بی‌توجه به نیروهای دیگر، در اندیشه ارضای خویش است. اگر انسان به یکی از این قوا، گرایش بیشتر نشان دهد و در ارضای خواسته‌های آن بیشتر بکوشد، در گرداب سرکشی آن قوه و سرکوبی قوای دیگر فرومی‌گفتد و انسانیتش که بر پایه مجموعه این نیروها شکل می‌گیرد، پای‌مال می‌شود. پس راهی جز ارضای مساوی و عادلانه همه نیروهای نفسانی وجود ندارد. انسان واقعی کسی است که در ارضای معقول خواسته‌های همه قوای درونی‌اش بکوشد.

از سوی دیگر، انسان در آغاز پیدایش از هر گونه آگاهی و دانشی بی‌بهره است: «و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را به جای آورید.»^۱ کسب دانش و توسعه دانستی‌های انسان، معلول کارکرد قوای درونی و بیرونی او است. طبیعتاً تلاش انسان در جهت ارضای خواسته‌های یک قوه و بی‌اعتنایی به قوای دیگر، موجب میل فکری به سوی آن و غفلت از مقتضیات سایر قوا و در نتیجه انحراف فکری و عقیدتی خواهد شد.

پس، اینکه می‌بینیم متون اسلامی در کنار دعوت به دانش‌اندوزی، بر پارسایی و همزمان با تعلیم، بر تزکیه و زدودن زنگار گناه و وسوسه شیطان از دل نیز تأکید می‌ورزند، به سبب آن است که تفکر آدمی را از بند اسارت شیاطین درونی و بیرونی آزاد سازند.

چون که تقوا بست دو دست هوا حق گشاید هر دو دست عقل را^۲

تقوا سبب می‌شود فطرت انسان به پاکی و زلالی نخستین خود بازگردد، تا علاوه بر بهره‌مندی بیشتر از بینش و بصیرت، به آسانی بتواند بدون دخالت هواهای نفسانی، حقایق را پذیرفته، به دانش‌های سودمند و اندیشه‌های درست دست یابد. اگر عقل بخواهد درک و شناختی صحیح داشته باشد، باید پارسایی پیشه سازد و از بند تمایلات نفسانی رهایی یابد. آنگاه است که پاسبان و پاسدار ورودی‌ها و خروجی‌های دل می‌شود و نامحرمان و بیگانگان را در بند می‌افکند.

طبع خواهد تا کشد از خصم کین عقل بر نفس است بند آهنین
عقل ایمانی چو شعله عادل است پاسبان و حاکم شهر دل است

۱. وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئاً وَ اَلْأَنْصَارَ وَ اَلْأَفْئِدَةَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَشْكُرُوْنَ. (نحل: ۱۶) (۷۸)

۲. جلال‌الدین مولوی، مشوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۳۲.

همچو گربه باشد او بیدار هوش	دزد در سوراخ ماند همچو موش
در هر آنجا که بر آرد موش دست	نیست گربه یا که نقش گربه است
گربه چه شیر شیرافکن بود	عقل ایمانی که اندر تن بود
غره او حاکم درندگان	نمره او مانع چرندگان ^۱

۳. مواضع دست‌یابی به علم حقیقی^۲

ذهن آدمی، گاه در اثر چینش نادرست مقدمات یا کوتاهی در انتخاب مواد یقین‌آور برای استدلال، دچار خطا می‌شود و به نتیجه‌ای نادرست دست می‌یابد. برای پرهیز از اینگونه لغزش‌ها باید علم منطق و انواع مغالطات را به درستی آموخت و به درستی به کار گرفت. ولی گاه انسان در اثر مشکلات اخلاقی و آلودگی‌های نفسانی از درک درست حقایق ناتوان می‌گردد و سراب را آب می‌پندارد. در این بخش می‌خواهیم با تکیه بر قرآن و سخنان اولیای دین، با برخی از مهم‌ترین لغزشگاه‌های اخلاقی علم‌آموزی و خردورزی آشنا شویم.

۱-۳. پیروی از حدس و گمان

چون دستیابی به یقین و تشخیص واقعیت در همه امور روزمره زندگی، کاری دشوار یا غیرممکن است، بیشتر آدمیان، با توجه به غریزه راحت‌طلبی، اساس زندگی خود را بر گمان بنا می‌کنند و با تکیه بر آن، به زندگی خویش ادامه می‌دهند. یکی از لغزشگاه‌های فهم و اندیشه درست آن است که انسان این عادت بد را به ساحت تفکر عقلانی و علمی نیز سرایت دهد و به جای پیروی از یقین، به گمان و حدس بسنده کند. این امر، به‌ویژه در مسائل اساسی و زیربنایی اندیشه بشر، مانند اعتقادات دینی، زیان‌هایی جبران‌ناپذیر به بار می‌آورد؛ از این‌رو، قرآن کریم به شدت با آن مخالفت ورزیده و مخاطبان خود را از پیروی حدس و گمان برحذر داشته است؛ چنان‌که در پاسخ به مشرکانی که بر اساس پندارهای واهی، شرک و دوگانه‌پرستی خود را به خواست و مشیت خداوند نسبت می‌دهند، می‌فرماید:

یگو: آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید و جز دروغ نمی‌گویید.^۳

۱. همان، دفتر چهارم، ابیات ۱۹۸۹-۱۹۸۴.

۲. بنگرید به: حسن یوسفیان و احمدحسین شریفی، خردورزی و دین‌باوری، ص ۱۰۵-۱۰۰.

۳. قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوْهُ لَنَا اِنْ تَتَّبِعُوْنَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَخْرُسُوْنَ. (انعام: ۶) (۱۴۸)

و چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن؛ زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.^۱

۲-۳. تقلید کورکورانه

متأسفانه بسیاری از مردمان، افزون بر مسائل فرعی و جزئی زندگی، مانند نوع پوشش و وضعیت ظاهری خود، در اندیشه و نوع نگاه به مسائل کلی و حیاتی نیز از دیگران تقلید می‌کنند. در واقع ریشه تقلید در مسائل جزئی و فرعی، و منشأ اصلی مدپرستی و مدگرایی، خودباختگی فکری و تقلید در اندیشه و مسائل کلی است:

چون مقلد بود عقل اندر اصول
دان مقلد در فروعش ای فضول^۲

به هر روی، یکی دیگر از موانع تحصیل علم واقعی و داشتن اندیشه درست، سپردن مهار تفکر به دست دیگران است. یعنی انسان به جای آنکه آزادانه و محققانه بیندیشد، مهار تفکر خود را به دست دیگران بسپارد و خارج از چارچوب اندیشه‌های وارداتی از سوی دیگران نیندیشد. ویژگی بسیاری از مردم این است که باورهای عمومی و اجتماعی را به سادگی و بدون تفکر می‌پذیرند. به تعبیر مولوی:

که به ظن تقلید و استدلالشان
قایمست و جمله پر و بالشان^۳

مطالعه‌ای نظری

به نظر می‌رسد یکی از عوامل گرایش به پیروی کورکورانه از یک فکر یا اندیشه این است که خود آگاه یا ناخودآگاه، اکثریت را معیار حقانیت بدانیم. یعنی کثرت طرفداران یک اندیشه یا کردار را دلیل حقانیت آن و قلت و اندک بودن حامیان یک اندیشه یا کردار را دلیل برطلان آن بشماریم. نظر شما در این باره چیست؟ آیا کثرت را معیار حقانیت می‌دانید یا خیر؟ به چه دلیل؟ اصولاً معیار حقانیت یک اندیشه را چه می‌دانید؟ آیا عوامل دیگری برای تقلید کورکورانه سراغ دارید؟

۱. وَ لَا تَقْفُ مَا نَقَيْتَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولٌ. (اسراء: ۱۷) (۳۶)

۲. جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۱۰۷۳.

۳. همان، دفتر اول، بیت ۲۱۲۶.

قرآن کریم، در برابر کسانی که پیروی کورکورانه از نیاکان را مبنای عمل خود قرار داده‌اند، می‌فرماید:

و چون به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید»، می‌گویند: «نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم». آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند، [باز هم در خور پیروی هستند؟]^۱

زشتی و زندگی تقلید تنها در تقلید از پیشینیان خلاصه نمی‌شود؛ بلکه هرگونه دنباله‌روی کورکورانه، از جمله پیروی از بزرگان و شخصیت‌های مشهور جامعه را نیز در بر می‌گیرد. اسلام یکایک انسان‌ها را دارای شخصیتی مستقل دانسته، «فرد» را «مسئول» می‌شناسد و تقلید کورکورانه از بزرگان جامعه را عامل گمراهی عده‌ای می‌شمارد:

پروردگارا! ما رؤسا و بزرگ‌تران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند.^۲

نکته‌ای توضیحی

تقلید را به یک اعتبار می‌توان به دو گونه مذموم و ممدوح تقسیم کرد. تقلید مذموم، تقلیدی است که رهن اندیشه بوده و برگمراهی آدمی می‌افزاید؛ در مقابل، تقلید ممدوح و پسندیده تقلیدی است که عقل و فطرت انسان به آن حکم می‌کند. هر انسان عاقلی درک می‌کند که در مسائل تخصصی باید به متخصص مراجعه کند و سخن متخصصان را راهنمای خویش سازد. اگر کسی به بهانه نادری تقلید، از مراجعه به پزشک متخصص خودداری کند و یا با استاد به نادرستی تقلید، پیروی از مجتهد و متخصص احکام دینی را خطا بداند، خبر از نادانی خود داده است.

۳-۳. شتاب‌زدگی

انسان، گاه در داوری‌های علمی خود شتاب می‌کند؛ و به صرف فراهم آمدن اطلاعاتی اندک در باره یک موضوع، به نتیجه‌گیری می‌پردازد و چنان می‌پندارد که به همه جوانب مسئله احاطه کامل داشته و هیچ نکته‌ای در پس پرده ابهام باقی نمانده است. این‌گونه اظهارنظرهای شتاب‌زده، یکی دیگر از لغزشگاه‌های اخلاقی اندیشه است.

۱. وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَتَّبِعُونَ شَيْئًا وَلَا يَتَّقُونَ. (بقره: ۲) (۱۷۰)

۲. رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَخَلَّلْنَا الشَّيْلَاءَ. (احزاب: ۳۳) (۶۷)

قرآن کریم در تقبیح شتابزدگی می‌فرماید:

و انسان (بر اثر شتابزدگی)، بدی‌ها را طلب می‌کند آن‌گونه که نیکی‌ها را می‌طلبد؛ و انسان، همیشه عجول بوده است.^۱

روایات بسیاری نیز در تقبیح شتابزدگی در امور وارد شده است. امیرمؤمنان علیه السلام در این باره می‌فرماید:

از شتابزدگی بهره‌یز؛ زیرا شتابزدگی در کارها موجب می‌شود که انسان به هدف نرسد و کارش ستوده نباشد.^۲

۴-۳. تمایلات نفسانی

هدف از تحصیل علم این است که به میزان توان، به حقیقت نایل شویم؛ اما دیدگان اندیشه زمانی می‌توانند به جمال حقیقت روشن شوند که گرد و غبار گرایش‌های نفسانی بر چهره آن ننشسته باشد و از اسارت و بردگی وهم و خیال رهیده باشد:

حقیقت سرایی است آراسته هوا و هوس گردد برخاسته
نیینی که هر جاکه برخاست گرد نبیند نظر گر چه بیناست مرد^۳

حب و بغض‌ها و جهت‌گیری‌های تعصب‌آمیز، مسیر تعلیم و تفکر را منحرف کرده و انسان را از کشف حقیقت و درک درستی یا نادرستی امور باز می‌دارد.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به‌سوی دیده شد^۴

امیرمؤمنان علیه السلام در این باره می‌فرماید:

هر کس عاشق چیزی می‌شود، دیدگانش را کور گردانده و قلبش را رنجور. پس با چشم بیمار می‌نگرد

۱. وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا. (اسراء: ۱۷): ۱۱

۲. ذُرْ الْعَجَلِ، فَإِنَّ الْعَجَلَ فِي الْأُمُورِ لَا يَدْرِكُ مَطْلَبَهُ. (عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، فصل ۳۱، ص ۳۶۵، حدیث ۲۹)

۳. سعدی شیرازی، کلیات سعدی، بوستان، ص ۳۰۱.

۴. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴.

و با گوشی که از شنیدن حقیقت ناشنواست، می‌شنود. خواهش‌های نفسانی پرده‌های عقلش را دریده و دوستی دنیا دلش را میرانده است.^۱

و در جای دیگر می‌فرماید:

کسی که چیزی را دشمن بدارد، خوش ندارد بدان بنگرد یا نام آن نزد وی بر زبان رود.^۲

و در حدیثی دیگر، طمع را موجب ناکارآمدی اندیشه دانسته و می‌فرماید:

آنجا که برق شمشیر طمع در فضای اندیشه بلند می‌شود، بیشترین جایی است که عقل به زمین در می‌غلتد.^۳

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را بر دران تو پرده‌های طمع را
هر که را باشد طمع الکن شود با طمع کی چشم و دل روشن شود^۴

عجب و خودبزرگ‌بینی نیز یکی دیگر از رذایل اخلاقی است که ثمره‌ای جز سستی و ضعف عقل و گمراهی علمی انسان را در پی ندارد:

عجب و خود بزرگ‌بینی نشانه ضعف و سستی عقل است.^۵
کسی که رأی و نظر خود را بزرگ پنداشت، گمراه شد.^۶

۴. آداب اخلاقی آموختن

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، ذر بخشی از توصیه بسیار ارزشمند خود به ابوذر غفاری چنین می‌فرماید:

ای ابوذر، به درستی که بدترین مردمان در نزد خداوند در روز قیامت عالمی است که از علمش سودی نبرده است و کسی که برای جلب توجه مردم به سوی خود به دنبال تحصیل علم باشد، بوی پehشت را

۱. مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَغْشَى بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبَةٍ وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَّتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹، ص ۱۰۴)

۲. مَنْ ابْغَضَ شَيْئًا ابْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَأَنْ يُذَكَّرَ عَنْهُ. (همان، خطبه ۱۶۰، ص ۱۶۳)

۳. أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْقَوْلِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ. (همان، حکمت ۲۱۹)

۴. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، آیات ۵۷۰ و ۵۸۰.

۵. إعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلُ ضَعْفِ عَقْلِهِ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۱، حدیث ۵۱)

۶. مَنْ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ. (همان، ج ۱، باب ۴، ص ۳۹۲، حدیث ۵۰)

نخواهد چشید. ای ابودر، بوی بهشت به مشام کسی که برای مردم‌فریبی در جستجوی علم باشد، نخواهد رسید. ای ابودر، هرگاه از تو چیزی پرسیدند که پاسخ آن را نمی‌دانستی، پس بگو: نمی‌دانم، و خود را از پیامدهای آن نجات ده و به چیزی که نمی‌دانی، فتوا نده تا از عذاب خداوند در روز قیامت نجات یابی؛ ای ابودر، گروهی از بهشتیان، از گروهی از اهل جهنم آگاه می‌شوند و به آنها می‌گویند: «چه چیزی شما را جهنمی کرد، در حالی که ما به برکت تربیت و تعلیم شما بهشتی شدیم؟» آنان در پاسخ می‌گویند: «ما دیگران را به کارهای خیر فرمان می‌دادیم و خود به آنها عمل نمی‌کردیم.»^۱

۱-۴. انگیزه الهی (اخلاص)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در حدیث بسیار مشهور و معتبری می‌فرماید:

هر کس خود را چهل روز برای خدا خالص کند، چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری خواهد شد.^۲

نخستین موضوعی که دانشجو باید به طور جد به آن توجه کند، نیت و انگیزه تحصیل است. بر اساس نظام اخلاقی اسلام، نیت و انگیزه، بیش از خود عمل اهمیت دارد و به همین دلیل است که پیامبر اکرم فرموده‌اند: «نیت مؤمن بهتر از عمل اوست.»^۳

اصولاً، ماهیت هر عملی با توجه به نیتی که فرد در انجام آن داشته است، مشخص می‌شود.^۴ بر اساس نظام اخلاقی اسلام، صرف «حُسن فعلی»، یعنی خوب بودن کار، برای ارزش‌گذاری اخلاقی آن کافی نیست؛ بلکه «حُسن فاعلی»، یعنی نیت خوب داشتن در انجام آن، نیز باید به آن ضمیمه شود. افزون بر این، در برخی روایات معتبر، نیت، عین عمل معرفی شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: «نیت برتر از عمل است، آگاه باشید که نیت خود عمل است.» سپس در تأیید این سخن آیه‌ای از قرآن را ذکر کردند که می‌فرماید: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» بگو همگان بر اساس شاکله خود رفتار می‌کنند» و «شاکله» را به «نیت» تعریف کردند.^۵ حضرت امام خمینی رحمه الله در

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۷۶، حدیث ۳.

۲. من أخلص شاربين صباحاً جزت بتابع الحكمة من قلبه على لسانه. (همان، ج ۶۷، ص ۲۴۲، حدیث ۱۰)

۳. نية المؤمن خير من عمله. (همان، ج ۷۰، باب ۵۳، ص ۱۸۹، حدیث ۲)

۴. بنگرید به: همان، ج ۷۰، باب ۵۴، ص ۲۴۹، حدیث ۲۴.

۵. محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب الاخلاص، حدیث ۴.

توضیح این حدیث که نیت را عین عمل معرفی می‌کند، مبالغه‌آمیز دانستن این حدیث را نادرست شمرده و می‌فرماید:

این، مبنی بر مبالغه نیست، چنانچه بعضی احتمال داده‌اند بلکه مبنی بر حقیقت است؛ زیرا نیت، صورت کامله عمل و فصل محض او است، و صحت و فساد و کمال و نقص اعمال به آن است. چنانچه عمل واحد به واسطه نیت، گاهی تعظیم و گاهی توهین است؛ و گاهی تام و گاهی ناقص است؛ و گاهی از سنخ ملکوت اعلی و صورت بهیه جمیله دارد و گاهی از ملکوت اسفل و صورت موحشه مدهشه دارد. ظاهر نماز علی بن ابی طالب علیه السلام و نماز فلان منافق در اجزاء و شرایط و صورت ظاهری عمل هیچ تفاوتی ندارد، لیکن آن یک با آن عمل معراج الی الله کند و صورتش ملکوت اعلی است؛ و دیگری با آن عمل به جهنم سقوط کند و صورتش ملکوت اسفل است و از شدت ظلمت شبیه ندارد...^۱

با توجه به مطالب بالا و همچنین آیات و روایات دیگری که در این موضوع وارد شده است، می‌توان گفت کار اخلاقی و ارزشمند از دیدگاه اسلام کاری است که صرفاً برای رضایت خداوند انجام گرفته باشد. البته رضایت الهی مراتب و درجات متفاوت و مختلفی دارد. به تعبیر دیگر، ارتباط نیت با خداوند درجات و مراتب مختلفی دارد: برخی به نیت بهره‌مندی از نعمت‌های الهی و دخول در بهشت کارهای خود را انجام می‌دهند و انگیزه برخی دیگر در انجام کارهای خود رهایی از عذاب الهی و ترس از جهنم است و دسته سوم نیز در انجام کارهایشان، صرفاً رضایت و خشنودی خداوند را در نظر می‌گیرند و نه هیچ چیز دیگر.

نکته مهم در زمینه تأثیر نیت در ارزشمندی کارها این است که تأثیر نیت روی کار و تأثیر کار در تکامل نفس انسان و رسیدن او به سعادت ابدی، تأثیری تکوینی است، نه قراردادی. به تعبیر دیگر، نیت، بیانگر یک رابطه حقیقی است و نه یک رابطه قراردادی. عمل بدون نیت، در حقیقت، یک کالبد مرده است که با دل و روح انسان ارتباط نمی‌یابد.^۲ تذکر این نکته مفید است که منظور از این نیتی که شرط ارزش اخلاقی است، این نیست که انسان پیش از انجام عمل اخلاقی، با خودش بگوید «این کار را انجام می‌دهم قربه الی الله» و همچنین منظور این نیست که معانی این الفاظ را در ذهن خود

۱. سیدروح‌الله خمینی (امام)، چهل حدیث، ص ۳۳۱.

۲. محمدتقی مصباح، اخلاق در قرآن، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، ج ۱، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

حاضر کند. همچنین منظور از نیت، حضور قلب و توجه داشتن به نوع عملی که انجام می‌دهیم نیست؛ بلکه منظور از این نیت، داعی و انگیزه کار است. منظور این است که تنها عاملی که موجب انجام این کار شود، انگیزه الهی و پیروی از خداوند باشد، نه آنکه از روی ریا و خوشایند دیگران بخواهد آن عمل را انجام دهد.^۱ در ارزش‌گذاری تحصیل علم و دانش‌اندوزی نیز، نقش عمده بر عهده نیت دانشجو است. علم‌اندوزی در صورتی ارزشمند است و ما را به سعادت و کمال نهایي نزدیک می‌کند که هدف اصلی از تحصیل آن، قرب الهی باشد. در غیر این صورت، تأثیری در سعادت واقعی انسان ندارد. حتی اگر هدف از تحصیل علم، کسب شهرت و ثروت و قدرت و امثال آن باشد، از نظر نظام اخلاقی اسلام، هیچ ارزشی نخواهد داشت.^۲

نشانه نیت الهی داشتن در تحصیل علم این است که به همان اندازه که علم و دانش انسان افزایش می‌یابد، ذلت درونی او در برابر خودش و تواضعش در برابر مردم و خوف و خشیتش در برابر خدای متعال و درکش نسبت به دین و حقایق الهی نیز افزایش می‌یابد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید:

کسی که برای رضای الهی در پی کسب دانش باشد، هر بابی از دانش که برای او گشوده می‌شود، ذلت و خودکم‌بینی‌اش در برابر خودش، تواضعش در برابر مردم، ترسش در برابر خداوند و تلاشش در امور دینی افزایش می‌یابد. چنین شخصی از علمش بهره می‌برد، پس شما نیز از علم او بهره گیرید. و کسی که برای دنیا و منزلت نزد مردمان و مکانت در نزد حاکمان به دنبال تحصیل دانش باشد، هر بابی از دانش که برای او گشوده می‌شود، خودبزرگ‌بینی او در برابر خودش و مردم و غرورش در برابر خداوند و ستم‌کاری‌اش در حق دین، افزایش می‌یابد. چنین فردی بهره‌ای از علمش نمی‌برد...^۳

دانشجو باید از همان ابتدای دانشجویی خود، در پاک‌سازی نیتش بکوشد و همواره تلاش کند تا ارزش علم‌آموزی خود را پایین نیاورد. تعلیم و تعلم با این ارج و اهمیت، نباید به انگیزه‌های پستی چون رسیدن به مقامات دنیوی و کسب شهرت اجتماعی و جلب نظر مردم و احترام آنان و کسب مال و شغل و امثال آن آلوده شود.

۱. برای توضیح بیشتر در این باره، بنگرید به: عبد الله شیز، *الاخلاق*، ص ۱۵ و ۱۶.

۲. بنگرید به: محمد تقی مصباح، *ره توشه*، تحقیق و نگارش کریم سبحانی، ج ۱، ص ۶۹.

۳. محمد باقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲، باب ۹، ص ۳۴ و ۳۵، حدیث ۳۳.

بررسی مقایسه‌ای

یکی از ویژگی‌های بارز نظام اخلاقی اسلام، در مقایسه با سایر نظام‌ها و مکاتب اخلاقی، تکیه و تأکید آن بر نیت و انگیزه در ارزش‌گذاری فعل اخلاقی است. اسلام افزون بر «خوبی کار»، «انگیزه خوب فاعل» را نیز شرطی لازم برای ارزشمندی کار می‌داند. در حالی که در هیچ یک از نظام‌های اخلاقی، چنین نقشی به نیت و حسن فاعلی داده نشده است. اصولاً غیر از مکتب اخلاقی کانت، هیچ یک از مکاتب دیگر، نقشی برای نیت و انگیزه در ارزش‌گذاری فعل اخلاقی قائل نشده‌اند. البته نیت مورد نظر مکتب کانت نیز با نیت مورد نظر اسلام بسیار متفاوت است. از نظر کانت تنها چیزی که دارای ارزش ذاتی است، «اراده خیر» است. منظور او از اراده خیر، اراده انجام تکلیف و عمل بر اساس وظیفه عقلانی است. از نظر کانت، کار خوب، کاری نیست که صرفاً مطابق با وظیفه عقلانی باشد، بلکه کاری است که افزون بر مطابقت با وظیفه عقلانی فرد، به انگیزه ادای آن وظیفه عقلانی نیز انجام گرفته باشد. یعنی انگیزه فرد، از انجام آن عمل، تنها پیروی از قانون عقل باشد. بر این اساس، اگر کسی کاری را برای رسیدن به سعادت و یا بهره‌مندی از کمال انجام دهد، باز هم دارای ارزش اخلاقی نخواهد بود. کسانی که برای بهره‌مندی از بهشت عبادت می‌کنند، کار آنان فاقد ارزش اخلاقی است. کار چنین کسانی، صرفاً یک معامله است.

نظر شما در باره این بخش از دیدگاه کانت چیست؟ آیا می‌توان گفت که در ورای نیت اطاعت از حکم عقل و انجام وظیفه عقلانی، این انگیزه نهفته است که من چون می‌خواهم به کمالی برسم لازم است چنین نیتی داشته باشم؟ اگر چنین است، پس چرا کانت می‌گوید: اگر کسی برای رسیدن به کمال، کاری را انجام دهد، کار او فاقد ارزش اخلاقی است؟ براساس نظریه کانت، آیا می‌توان نیت‌ها و انگیزه‌ها را درجه‌بندی کرد؟ به تعبیر دیگر آیا می‌توان گفت یک کار از نظر اخلاقی خوب است و کار دیگری خوب‌تر و کار سوم خوب‌ترین است؟ یا آنکه هیچ درجه و رتبه‌ای در میان فضایل و رفایل وجود ندارد؟ یک کار یا خوب است و یا بد؟ و آیا این را نقص دیدگاه کانت می‌دانید یا قوت آن؟ آیا کسی که برای رفتن به بهشت، کار خوب انجام می‌دهد، کار او از اساس فاقد ارزش اخلاقی است و یا آنکه ارزش اخلاقی آن کمتر از کسی است که فقط به عشق خداوند عبادت می‌کند؟

۲-۴. انتخاب استاد شایسته

تأثیر استاد و نوع ارزش‌ها و نگرش‌ها و جهان‌بینی و ایدئولوژی او در شاگردان، بر کسی پوشیده

نیست. تجربه نشان داده است شاگردان هر اندازه هم که مقاومت کنند، نمی‌توانند از تأثیرگذاری آشکار و نهان استادان در روند زندگی خود مصون شوند. به همین دلیل است که انتخاب استاد و معلمی شایسته و وارسته همواره مورد توجه و تأکید فراوان اولیای دین بوده است. امام باقر علیه السلام در پاسخ به این پرسش که منظور از طعام در این آیه که می‌فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» چیست، فرمود: «عَلِمَهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»^۱ منظور علم است. انسان باید مواظب باشد که علمش را از چه کسی می‌گیرد. دانشجو تا جایی که شرایط به او اجازه می‌دهد باید در پی انتخاب استادان شایسته باشد.

اما استاد شایسته کیست و چه شرایطی دارد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی معلم و استاد شایسته را کسی می‌داند که شاگردان خود را:

۱. از تکبر به تواضع دعوت می‌کند؛

۲. از حيله‌گری و چاپلوسی به خلوص و خیرخواهی فرا می‌خواند؛

۳. از چهل به علم می‌کشانند.^۲

استاد شایسته کسی است که با رفتار خود دانشجو را به کسب فضایل ترغیب و از آلودگی به رذایل اخلاقی دور کند. استادی است که دیدن او انسان را به یاد خدا اندازد و سخن گفتنش بر علم دانشجو بیفزاید.

نکته‌ای توضیحی

نقش معلم و استاد، به‌ویژه در علوم اخلاقی و عرفانی نمود بیشتری دارد. موضوع پیر و راهنما در ادبیات عرفانی و اخلاقی ما موضوعی بسیار مهم و اساسی است. عارفان از ما خواسته‌اند که مرکز بدون داشتن راهنمایی و ارسته به وادی سیر و سلوک قدم نگذاریم:

طی این مرحله بی‌همری خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی^۳

و اصولاً، سیر و سلوک بدون استاد و راهنما را کاری بیهوده و بی‌نتیجه دانسته و تصریح می‌کنند که

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب النوادر، حدیث ۸.

۲. لَا تَقْدُرُوا إِلَّا إِلَى عَالَمٍ يَدْعُوكُمْ مِنْ ثَلَاثٍ إِلَى ثَلَاثٍ: مِنَ الْكِبَرِ إِلَى التَّوَاضُّعِ وَ مِنَ الْمَدَاهِنَةِ إِلَى الْمُنَاصَحَةِ وَ مِنَ الْجَهْلِ إِلَى الْعِلْمِ. (تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۲۳۳)

۳. دیوان حافظ.

بدون استاد امکان ندارد کسی به سلامت از این وادی عبور کند:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند^۱

در باره پیر و راهنما و داستان بسیار پرخطر و پرآسیب پی‌گزینی مطالب گفتنی مهمی وجود دارد، اما در اینجا به یادآوری این نکته بسنده می‌کنیم که انتخاب استاد وارسته و شایسته برای سیر و سلوک عرفانی کاری بسیار دشوار است. گورهای واقعی و حقیقی همواره کمیاب بوده‌اند. در مقابل، گورهای تقلبی و بدلی در هر کوی و برزنی یافت می‌شوند. مرحوم علامه بحر العلوم، از عارفان و عالمان بزرگ عالم اسلام، در این باره می‌فرماید:

و اما استاد عام^۲ شناخته نمی‌شود مگر به مصاحبت در خلأ و ملأ و معاشرت باطنیه و ملاحظه تمامیت ایمان جوارح و نفس او و زینهار به ظهور خوارق عادات و بیان دقیق و نکات و اظهار خفایای آفاقیه و خبایای انفسیه و تبدل بعضی از حالات خود به متابعت او فریفته نباید شد؛ چه اشراف بر خواطر و اطلاع بر دقائق و عبور بر ماء و طی زمین و هوا و استحضار از آینده و امثال اینها در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می‌شود و از آن مرحله تا سر منزل مقصود بس منازل و مراحل است و بس راهروان این مرحله را طی و از آن پس از راه افتاده؛ به وادی دزدان و ابالسه داخل گشته و از این راه بسی کفار اقتدار بر بسیاری از این امور حاصل. بلکه از تجلیات صفاتیه نیز پی به وصول صاحبش به منزل نتوان برد....^۳

۳-۴. رعایت اولویت‌ها

دوران دانشجویی به گونه‌ای است که اگر دانشجو تلاش بسیار کند و از لحظات و ساعات عمرش کامل و بهینه بهره‌گیرد، باز هم نمی‌تواند به مسئولیت‌های واجب و ضروری‌اش، جامعه عمل ببوشاند. یعنی مسئولیت‌ها و وظایف دینی، اجتماعی، علمی، فرهنگی و سیاسی دانشجو به اندازه‌ای است که دیگر فرصتی برای انجام کارهای مباح و مستحب باقی نمی‌ماند. البته این موضوع نه اختصاص به دانشجویان دارد و نه ویژگی دوران معاصر است. شهید اول، در این باره فرموده‌اند: «گذراندن عمر در

۱. همان.

۲. استاد عام در مقابل استاد خاص (پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام معصوم علیه السلام) به کسی گفته می‌شود که مأموریت خاصی از سوی خداوند برای هدایت دیگران بر عهده ندارد.

۳. دو رساله در سیر و سلوک، رساله سیر و سلوک سید بحر العلوم، ص ۸۱.

کارهای مباح و پرداختن به امور غیرضروری، هر چند به میزان اندک، حاصلی جز زیان ندارد.^۱ در عین حال، دانشجویان با توجه به نقش ویژه و انکارناپذیرشان در جامعه، وظایف و مسئولیت‌های سنگین‌تری بر عهده دارند.

مهم‌ترین وظیفه دانشجویان تحصیل دانش‌های سودمند برای جامعه است. دانش‌هایی که در جهت رشد و پیشرفت فراگیر جامعه اسلامی باشد. بنابراین لازم است در کلاس درس و خارج از کلاس، همواره در پی فهم مسائل ضروری و مفید برآیند و هرگز وقت خود را صرف مسائل غیرضروری نکنند. مسائلی که دانستن آنها، صرفاً بار اطلاعاتی آدمی را می‌افزاید و هیچ تأثیری در سعادت دنیوی و اخروی فرد و جامعه ندارد، رهن عمر و اندیشه‌اند. امام علی علیه السلام، در این باره، به دانشجویان توصیه می‌کند که به دنبال فهم و حل مسائلی باشید که دانستن آنها لازم است و جهل در آنها پذیرفتنی نیست: «سَلِّ عَمَّا لَا يَدُ لَكَ مِنْ عِلْمِهِ [وَلَا تَمْدُرْ فِي جَهْلِهِ]»^۲ و یا می‌فرماید:

دانش‌ها بیشتر از آن‌اند که تو بتوانی همه آنها را بیاموزی و بر آنها احاطه یابی؛ پس باید گلچین کرده و از هر دانشی بهترین‌های آن را برگزینی.^۳

پیامبر اکرم، وارد مسجد شدند و دیدند که گروهی از مردم، در اطراف شخصی حلقه زده‌اند. پرسیدند: «این کیست؟» گفتند: «شخصی بسیار دانشمند و علامه است.» پیامبر اکرم از علم او پرسید. مردم گفتند: «داناترین مردم نسبت به انساب عرب و وقایع و ایام جاهلیت و اشعار عربی است.» پیامبر فرمودند: «این دانشی است که اگر کسی آن را نداند ضرر نکرده است و کسی که آن را می‌داند، سودی نمی‌برد.»^۴

پرسش‌های مفهومی

دانشجوی متعهد و مسئولیت‌پذیر، در دوران دانشجویی خود، وظایف و مسئولیت‌های متعددی را بر دوش خود احساس می‌کند؛ از سویی به عنوان دانشجوی، وظایف علمی سنگینی را بر عهده دارد و از سویی دیگر وظایف فرهنگی و اجتماعی و احیا و ترویج شمایل دینی نیز از جمله دغدغه‌های

۱. و مِنَ الْخُسْرَانِ صَرْفُ الزَّمَانِ فِي الْمَبَاحِ وَ انْ قُلْ. (رضا مختاری، سیمای فرزاتگان، ص ۱۰۶)

۲. عبدالواحد الآمدی، ضرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، باب ۳۹، ص ۳۹۴ و ۳۹۵، حدیث ۴۶.

۳. الْعِلْمُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحَاطَ بِهِ، فَخُذُوا مِنْ كُلِّ عِلْمٍ أَحْسَنَهُ. (همان، فصل ۱، ص ۱۲۰، حدیث ۲۱۹۸)

۴. محمدبن یعقوب کلینی، اصول الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب ۲، حدیث ۱.

بزرگ اوست. در جایی که انجام وظایف علمی با وظایف فرهنگی و اجتماعی تعارض پیدا کند، چه باید کرد؟ اگر امر دایر شود بین شرکت و فعالیت در برنامه‌های فرهنگی تشکلی خاصی که شما در آن عضویت دارید، و درس خواندن و دانش‌اندوزی، کدام را باید مقدم داشت؟ آیا باید اصالت را به علم‌اندوزی داد یا به فعالیت‌های فرهنگی و امثال آن؟ در این زمینه با دوستان خود، گفتگو کنید، هر گزینه‌ای را که انتخاب می‌کنید، دلیل آن را نیز به صورت مشروح و مستند بیان نمایید.

۴-۴. خوب گوش دادن

آدمی فربه شود از راه گوش جانور فربه شود از خلق و نوش

یکی از آداب که رعایت آن برای هر کسی، به‌ویژه دانشجویان لازم است، هنر خوب گوش دادن به سخنان استاد است. این موضوع نه تنها ادب شاگرد در برابر استاد را نشان می‌دهد، بلکه راهی است برای بهره‌مندی بیشتر و بهتر دانشجویان از محضر استادان. امام علی علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

زمانی که نزد دانشمندی نشستی، پس، بر شنیدن نسبت به گفتن حریص‌تر باش و خوب گوش دادن را بیاموز همان‌گونه که خوب گفتن را می‌آموزی و سخن هیچ کس را قطع نکن.^۱

شنونده خوب کسی است که: اولاً، در سخنان گوینده خوب دقت کند و به تعبیر دیگر، برای «ادراک» آمادگی کافی را داشته باشد؛ ثانیاً، بردبار و شکیبا بوده و احساس خستگی نکند؛ ثالثاً، بتواند میان نکات اصلی گفتار گوینده و شاخ و برگ‌های آن تفکیک نماید، مثلاً مناقشه در مثال نکند و به لب سخن توجه کند.

۵-۴. پرسش و پرسشگری

پرسش و پرسشگری اگر برای کشف حقیقت و فهم واقعیت باشد، نه تنها از فضایل اخلاقی است، که در پاره‌ای اوقات از نظر شرعی و فقهی نیز واجب است. کسی که مسائل شرعی خود را نمی‌داند، یادگیری آنها بر او واجب است و اگر راه فهم حکمی در پرسش از کسی باشد، پرسیدن واجب خواهد شد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسش را به‌عنوان کلید خزاین و گنجینه‌های دانش معرفی کرده و نه تنها افراد را

۱. بنگرید به: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۰، ص ۴۳، حدیث ۱۱.

به پرسشگری تشویق می‌کند، بلکه می‌فرماید پرسشگر اجر و پاداش اخروی نیز دارد: «دانش گنج است و کلید آن، پرسش است؛ پس بپرسید - خداوند شما را رحمت کند - به درستی که چهار دسته مأجورند: پرسشگر، گوینده، شنونده و دوستدار آنها.»^۱

امام صادق علیه السلام نیز پرهیز از پرسش را موجب هلاکت قوم می‌داند: «إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسَ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ»^۲

البته باید دانست که ارزش پرسش و پرسشگری ارزشی ذاتی نیست؛ یعنی این‌گونه نیست که پرسشگری در هر شرایطی مطلوبیت داشته باشد؛ بلکه در صورتی دارای ارزش اخلاقی است که به منظور کشف حقیقت و فهم واقعی باشد، وگرنه اگر برای اظهار فضل و مچ‌گیری و امثال آن باشد، کاری بسیار زشت و ناپسند است. امام علی علیه السلام در پاسخ پرسشگری که برای اظهار فضل یا مچ‌گیری سؤال کرد، فرمود:

برای دانستن پیرس نه برای آزردن، که نادان آموزنده همانند داناست و دانای برون از راه انصاف، همانند نادان پر چون و چراست.^۳

همچنین باید توجه داشت که پرسش‌های ما در باره موضوعاتی باشد که گرهی فرو بسته از کار ما یا دیگران می‌گشایند و نه مسائلی که دانستن یا ندانستن آنها هیچ دخالتی در سرنوشت مادی و معنوی ما ندارد.

استاد نیز هرگز نباید از پرسش‌های دانشجویان خسته یا آزرده شود و باید بداند که پاسخ به پرسش‌های دینی و اخلاقی و علمی دانشجویان ثوابی بس بزرگ دارد. در روایت آمده است:^۴ زنی به محضر فاطمه زهرا علیها السلام آمد و عرض کرد: مادری دارم که در باره نماز مسائلی برای او پیش آمده است و می‌خواهد وظایف شرعی خود را بداند؛ اما به سبب پیری و ناتوانی، نمی‌توانست شخصاً به محضر شما بیاید و مرا فرستاده است تا پاسخ مسائل شرعی‌اش را از شما بگیرم. حضرت فاطمه علیها السلام، با

۱. العلم خزائن و مفتاحها السؤال فاسألوا رحمكم الله فإنه يؤجر أربعة: السائل و المتكلم و المستمع و المحب لهم. (محمدا باقر مجلسی، تحف العقول، ص ۴۱)

۲. محمد بن یعقوب کلینی، اصول الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب ۹، حدیث ۲.

۳. سئل تفقها ولا تسأل فتأنا فان الجاهل المتعلم شبه بالعالِم و ان العالِم المتعلم شبه بالجاهل المتعلم. (نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، حکمت ۳۲۰، ص ۴۱۹)

۴. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، باب ۸، حدیث ۳ (نقل به مضمون).

اشتیاق و بدون ابراز خستگی، پاسخ پرسش‌های مکرر و فراوان او را داد. آن خانم از اینکه می‌دید پرسش‌های بسیاری از حضرت کرده و وقت او را بیش از اندازه گرفته است، از طرح سایر پرسش‌های خود، خودداری کرد و گفت: ای دختر پیامبر خدا، خسته شده‌اید و من بیش از این شما را خسته نمی‌کنم. اما حضرت در پاسخ فرمودند: هر پرسشی که داری بپرس. سپس آن حضرت با ذکر مثالی، اجر و پاداش پاسخ دادن به پرسش را این‌گونه بیان کرد: کسی که اجیر می‌شود تا بار سنگینی را به مکان بلندی ببرد و در ازای این کار، یکصد هزار دینار مزد بگیرد، آیا به نظر شما سنگینی آن بار را احساس می‌کند؟ آن زن در پاسخ گفت: نه. حضرت فرمود: من نیز با پاسخ به هر پرسشی از پرسش‌های شما مزدی بیشتر از آنچه در میان زمین و عرش الاهی وجود دارد، از خداوند دریافت می‌کنم. بنابراین، هرگز از پاسخ به پرسش‌های شما خسته نمی‌شوم.

دانشجویان نیز به این مسئله توجه کنند که نباید انتظار پاسخ به همه مسائل را از استاد داشته باشند. داشتن چنین انتظاری، نابجا و نامعقول است. استاد نیز هرگز نباید متکلفانه به پاسخ بپردازد. اگر پاسخ مسئله‌ای را نمی‌دانست، با صراحت و شجاعت تمام بگوید: «نمی‌دانم» و این را بداند که با گفتن «نمی‌دانم» نه تنها از ارج و ارزش او کاسته نمی‌شود که مسئولیت‌شناسی خود را در برابر دانشجویان و دغدغه حق‌طلبی و حقیقت‌خواهی خود را به آنان نشان داده است. متأسفانه در جامعه ما واژه «نمی‌دانم» و «نظری ندارم» و امثال آن، تنها بر زبان عده‌ای انگشت شمار جاری می‌شود. بسیاری بر این پندارند که اگر کسی در پاسخ مسئله‌ای بگوید «نمی‌دانم»، معلوم می‌شود که اصلاً چیزی نمی‌داند و اگر کسی هم صاحب‌نظر باشد، باید هر مسئله‌ای که از او پرسیده شود، بلافاصله پاسخ دهد.^۱ گویند که روزی شخصی بر فراز منبر مشغول سخنرانی بود، یکی از مستمعان، پرسشی را طرح کرد. گوینده در پاسخ گفت: «جواب این مسئله را نمی‌دانم.» سؤال‌کننده ناراحت شد و گفت: «تو که نمی‌دانی چرا بر بالای منبر رفته‌ای؟» گوینده پاسخی حکیمانه داد: «من به اندازه‌ای می‌دانم که بتوانم چند پله منبر را بالا روم، اما اگر بنا بود که به اندازه مجهولاتم بالا روم، در آن صورت باید تا آسمان‌ها بالا می‌رفتم!»

آیات و روایات بسیاری در مذمت پاسخ‌هایی که از روی جهل داده می‌شود وارد شده است.^۲ یکی

۱. محمد اسفندیاری، «درک کردن و رد کردن»، آینه پژوهش، سال پنجم، شماره اول، ص ۷.

۲. علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۲، بابی با عنوان «النهی عن القول بغیر علم و الافتاء بالرأی و بیان شرایطی» ذکر کرده که مشتمل بر آیات متعددی از قرآن کریم و پنجاه روایت در این موضوع است.

از حقوق خداوند بر بندگان این است که چیزی را بگویند که به آن علم دارند و چیزی را که نمی‌دانند، نگویند.^۱ یکی از عوامل اختلاف و تفرقه، پرگویی جاهلان است؛ کسانی که نادانسته سخن می‌گویند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «اگر جاهلان ساکت می‌شدند، اختلاف برچیده می‌شد».^۲

امام صادق علیه السلام در نکوهش کسانی که بنا دارند هیچ پرسشی را بی‌پاسخ نگذارند و هرگز آماده نیستند کلمه «نمی‌دانم» را بر زبان جاری کنند، می‌فرماید: «کسی که اینا داشته باشد به هر نحو ممکن [همه سؤالاتی را که از او می‌شود، پاسخ دهد، دیوانه است].^۳ زشتی این کار به ویژه در پرسش‌های دینی چند برابر است. در روایات آمده است اگر کسی نادانسته پرسش‌های دینی مردم را پاسخ دهد و از روی چهل فتوا صادر کند، مورد لعن و نفرین همه فرشتگان خداوند است.^۴ حتی این کار ممکن است به انکار دین و کفر به خدا و آیات الهی بیانجامد.^۵

۴-۶. ضبط و نگارش مطالب

شایسته است دانشجویان مطالب نو و جدیدی را که در هر درسی می‌آموزند، یادداشت نمایند. البته نگارش، گزیده‌نویسی یا خلاصه‌برداری، نیازمند فراگیری آموزش‌های خاصی است که در جای خود باید دنبال شود. در صدر اسلام که مسلمانان هنوز به اهمیت نگارش واقف نبودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با بیان‌های مختلف، آنان را به این کار تشویق کرده و می‌فرمود: «علم را در زنجیر کنید» و در پاسخ این پرسش که «زنجیر کردن علم چگونه است؟» می‌فرمودند: «نگارش آن».^۶ آن حضرت خطاب به یکی از یارانش که از فراموش کردن سخنان حکیمانه رسول اکرم نگران بود، در حالی که با انگشت خود به نوشتن اشاره می‌کرد، فرمود: «استَیْنِ بِیْمَیْنِکَ!»^۷ از دست کمک بگیر».

۱. امام صادق علیه السلام: حَقُّ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَقُولُوا مَا يَتَلَمَّونَ وَ يَكْفُوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَاذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ وَافَقُوا أَدْوَاءَ إِلَهِهِ خُفَّ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۶، ص ۱۱۸، حدیث ۲۰)
۲. لَوْ سَكَتَ مَنْ لَا يَعْلَمُ سَقَطَ الْاِخْتِلَافُ. (همان، ص ۱۲۲، حدیث ۴۵)
۳. إِنْ تَنْ أَجَابَ فِي كُلِّ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ لَمَجُوزٌ. (همان، ص ۱۱۷، حدیث ۱۵)
۴. مَنْ أَقْبَى النَّاسَ بَخْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لَحِقَهُ وَزْرٌ مِنْ عَمَلٍ بَطِيْءٍ. (همان، ص ۱۱۸، حدیث ۲۳)
۵. لَوْ أَنَّ الْبَيَّاضَ أَتَا جَهْلُوا وَ قَفُّوا لَمْ يَخْجُرُوا. (همان، ص ۱۲۰، حدیث ۳۱)
۶. قَيِّدُوا الْعِلْمَ. قِيلَ: وَ مَا تَقْيِدُهُ؟ قَالَ: كِتَابَتُهُ. (همان، ج ۲، باب ۱۹، حدیث ۳۵، ص ۱۵۱)
۷. همان، ص ۱۵۲، حدیث ۳۶.

امام صادق علیه السلام، نیز در این باره می‌فرماید:

دانش را بنگارید، چرا که شما بدون نگارش نمی‌توانید آن را حفظ کنید.^۱
کتاب‌های خود را نگهداری کنید؛ چرا که در آینده به آنها نیاز خواهید داشت.^۲

۴-۷. تواضع در برابر استاد

سعی ناکرده در این راه به جایی نرسی مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر^۳

روایات بسیاری، بر بزرگداشت عالمان و اندیشمندان تأکید کرده‌اند. احترام به عالمان نشانه بهره‌مندی از عقل^۴ و حرمت عالمان همانند و همسنگ حرمت شهیدان و صدیقان معرفی شده است.^۵ از شاگردان و متعلمان خواسته شده که همچون ملائکه که در برابر اهل علم تواضع می‌کنند و بال‌های خود را زیر پای عالمان می‌گسترانند، عالمان را بزرگ داشته و بر صدر نشانند^۶ و برای استاد همچون بنده و خدمتکار باشند؛ زیرا به گفته پیامبر اکرم: «مَنْ تَعَلَّمْتُ مِنْهُ حَرْفًا سِرَّتْ لَهُ عِبَادًا»^۷ حتی در برخی از روایات اکرام عالمان به منزله اکرام و احترام به خداوند تلقی شده است.^۸ امام‌زین‌العابدین علیه السلام در رساله حقوق در باره حقوق معلم و استاد می‌فرماید:

حق کسی که به تو علم می‌آموزد این است که او را بزرگ بداری و احترام مجلسش را نگاهداری و به نیکویی به سخنانش گوش فرا دهی و به او رو آوری و در نزد او با صدای بلند سخن نگوئی و اگر کسی

۱. اُكْتُبُوا الْعِلْمَ فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَهُ حَتَّى تَكْتُبُوهُ. (محمدبن یعقوب کلینی، اصول الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب ۱۷، حدیث ۹)
۲. احْفَظُوا بَكْتِكُمْ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا. (همان، حدیث ۱۰)
۳. دیوان حافظ.
۴. يَا أَحْمَدُ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَثِيرٌ فِيهِمُ الْجَهْلُ وَالْحَقُّ لَا يَتَوَاضَعُونَ لِمَنْ يَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ وَ هُمْ عِنْدَ انْفِصِهِمْ عَقْلَاءُ وَ عِنْدَ الْعَارِفِينَ خُفَّاءُ. (دیلمی، ارشاد القلوب، ۲۰۱)
۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: حُرْمَةُ الْعَالِمِ الْمَائِلِ بِعِلْمِهِ كَحُرْمَةِ الشَّهَادَةِ وَ الصِّدْقِ. (محمد محمدی‌ری‌شهری، علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۲، ص ۶۱۰، حدیث ۱۷۷۳)
۶. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: تَوَاضَعُوا لِلْعَالِمِ وَ ارْقَعُوهُ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَرْفَعُ الْعَالِمَ وَ تَخْفَضُ أَجْنَاحُهَا وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُ. (همان، ص ۶۱۴، حدیث ۱۷۸۶)
۷. همان، ص ۶۲۶، حدیث ۱۸۲۰.
۸. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: مَنْ أَكْرَمَ عَالِمًا فَقَدْ أَكْرَمَنِي وَ مَنْ أَكْرَمَنِي فَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهَ وَ مَنْ أَكْرَمَ اللَّهَ فَخَصِمِيرُهُ إِلَى الْجَنَّةِ. (همان، ص ۶۱۰، حدیث ۱۷۷۱)

از او سؤالی پرسید، در جواب دادن به آن بر او پیشی نگیری؛ و در محضر او یا دیگران سخن نگوئی و در نزد او از دیگران غیبت نکنی...^۱

چرا اسلام عزیز برای معلم و استاد این همه احترام و مقام و ارزش قائل شده است؟ به نظر می‌رسد یکی از علل آن، اهمیت و ارزشمندی خود «علم» است. علم به عنوان یک امر وجودی، بهتر از چهل و نادانی است. عقل و فطرت هر انسانی نیز حکم می‌کند که دانایان را نباید همسنگ و هم‌تراز نادانان قرار داد به تعبیر قرآن کریم: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۲ یکی دیگر از اهداف تواضع در برابر استاد و احترام به دانشمندان این است که این کار موجب رشد و پیشرفت علم، و در نتیجه پیشرفت جامعه اسلامی، خواهد شد.

متأسفانه بعضاً این احترام و تواضع به انحراف کشیده می‌شود و به جای آنکه موجب پیشرفت علم و دانش شود، موجب رکود و خمودی آن شده و جامعه را از نوآوری‌های علمی باز می‌دارد. بعضاً مشاهده می‌شود که تواضع و احترام، جای خود را به تبعیت و تقلید کورکورانه داده است؛ به گونه‌ای که بزرگی یک اندیشمند در چشم شاگردانش، به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه، موجب خودکم‌بینی شاگردان او شده است؛ تا جایی که جرئت و جسارت اندیشیدن را از آنان ستانده است.

۵. خودشناسی

در میان اندیشمندان اسلامی، از روزگاران قدیم همواره این بحث بوده است که علم مورد تأکید اسلام کدام علم است؟ آیا اسلام به علم‌آموزی به طور مطلق سفارش کرده یا علوم خاصی را مورد نظر داشته است؟ آیا از دیدگاه اسلام، علم شیمی و شیمیدان، به همان اندازه مورد احترام‌اند که علم فقه و فقیه محترم و مکرم‌اند؟ آیا از این حیث می‌توان علوم را به دو دسته دینی و غیردینی تقسیم کرد یا نه؟

این بحث، هر چند در جای خود بحثی مهم و اساسی است، اما بررسی تفصیلی این مسئله ما را از هدف اصلی خود باز می‌دارد. بنابراین، در اینجا به بیان همین نکته بسنده می‌کنیم که به نظر می‌رسد تقسیم علم از این حیث، به دینی و غیردینی، تقسیمی نادرست است. حقیقت آن است که همه دانش‌هایی که در خدمت اسلام و مسلمانان باشند و به رشد و پیشرفت علمی و دینی و فرهنگی

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۰، ص ۴۲، حدیث ۶.

۲. زمزم (۳۹): ۹۰.

جامعه اسلامی کمک کنند، علوم دینی به‌شمار آمده و اسلام بر فراگیری آنها تأکید کرده است و در صورتی که به همین انگیزه تحصیل شده و تعلیم داده شوند، دانشجویان و عالمان و اندیشمندان آنها نیز از همان احترام و قداستی برخوردارند که فقیهان و متکلمان و عارفان و عالمان اخلاق برخوردارند. آنچه مهم است خلوص نیت و الهی بودن انگیزه تحصیل است.^۱ حتی اگر کسی، به انگیزه غیر الهی، علم توحید یا اخلاق و فقه و عرفان و امثال آن را بیاموزد یا بیاموزاند، نه تنها مورد احترام و اکرام نیست، بلکه، همان‌طور که در روایات آمده است، عذابی به مراتب بدتر و طاقت‌فرساتر از دیگران خواهد داشت.

با وجود این، آموختن برخی از دانش‌ها از واجبات عینی بوده و بر هر مسلمانی لازم است که پیش از هر دانش دیگری به آموختن آنها بپردازد. یکی از آن دانش‌ها «خودشناسی» است. خودشناسی مقدم بر همه دانش‌ها و معرفت‌های دیگر است. از دانشجو هرگز پذیرفتنی نیست که صرفاً به تحصیل و تعلیم علوم بیرونی پرداخته و از خود غافل باشد. برای انسان، خُسران بزرگی است که جوهر و ذات مسائل بیرونی را بداند و همواره به مطالعه و آزمایش و تجربه امور بیرونی و تفکر در مسائل آفاقی بپردازد، اما از سیر انفسی و اندیشه در امور نفسانی و درونی خود غافل بماند. روایات بسیاری در ارزشمندی خودشناسی وارد شده است. در اینجا به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

«هیچ دانشی چون خودشناسی نیست.»^۲

«برترین دانش‌ها، خودشناسی است.»^۳

«غایت دانش، خودشناسی است.»^۴

«خودشناسی، سودمندترین دانش‌هاست.»^۵

در مذمت چهل به خود و غفلت از خودشناسی روایات فراوانی آمده است که به برخی از آنها نیز اشاره می‌کنیم:

«برای نادانی انسان همین بس که نسبت به خود، نادان باشد.»^۶

۱. مرتضی مطهری، ده گفتار، فریضه علم، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲. لا ترفقه کفر فیک بنفیک، (محمد محمدی‌ری شهری، میزان الحکمة، ج ۶، ص ۱۴۰، حدیث ۱۱۸۹۸)

۳. أفضل المعرفة، معرفة الانسان بنفیه، (همان، حدیث، ۱۱۹۰۰)

۴. نهاية المعرفة، ان يعرف المرء نفسه، (همان، حدیث ۱۱۹۰۲)

۵. معرفة النفس، انفع الفعارف، (همان، حدیث ۱۱۹۰۳)

۶. کفی بالمرء جهلاً، ان یجهل نفسه، (همان، ص ۱۴۱، حدیث ۱۱۹۱۳)

پرسش

۱. رابطه صدر و ذیل این آیه را که می فرماید: «اگر تقوا پیشه کنید، خداوند به شما قدرت تشخیص حق از باطل را می دهد» به طور دقیق تبیین نمایید.
۲. موانع و لغزشگاه های اخلاقی تحصیل علم حقیقی کدام اند؟
۳. آیا می توان تقلید را به دو گونه ممدوح و مذموم تقسیم کرد؟ اگر پاسخ منفی است دلیل آن را بیان کنید و اگر مثبت است، تفاوت های این دو نوع تقلید را به دقت بیان کنید.
۴. نقش نیت و حسن فاعلی را در ارزش گذاری کارها تبیین کنید. آیا می توان گفت رابطه نیت و ارزش کار، رابطه ای قراردادی و اعتباری است؟ چرا؟
۵. امانوئل کانت نیز در نظریه اخلاقی خود بر نقش نیت، تأکید می کند، ضمن توضیح دیدگاه او، تفاوت آن را با دیدگاه اسلام بیان کنید.
۶. نقش استاد در شکل گیری شخصیت دانشجو را با ذکر نمونه هایی توضیح دهید.
۷. آیا شما تقسیم علوم به دینی و غیر دینی را می پذیرید؟ چرا؟

برای پژوهش

۱. علل روحی و روانی و همچنین عوامل اجتماعی بی انگیزگی برخی از دانشجویان در دانش اندوزی را بررسی کنید و راه کارهای ایجاد انگیزه و نشاط علمی در دانشجویان و همچنین علمی کردن فضای دانشگاه های کشور را تبیین نمایید.
۲. به رغم تأکیدها و توصیه های فراوان اسلام به دانش و دانش اندوزی و به رغم پیشرفت های اولیه مسلمانان در عرصه های مختلف دانش، همگی می دانیم که از حدود قرن ششم هجری به بعد با افول و انحطاط علمی در جهان اسلام مواجه شده ایم. به نظر شما چرا مسلمانان پس از آن همه پیشرفت علمی، اینگونه از کاروان علم عقب ماندند؟ نقش عوامل داخلی را در این عقب ماندگی چگونه ارزیابی می کنید؟ عوامل بیرونی، همچون حمله مغول و استعمار و امثال آن، در این رابطه چه نقشی داشتند؟ و به هر حال، راه هایی از این وضعیت و رسیدن به جایگاه علمی شایسته را چه می دانید؟ هر یک از ما برای تحقق نهضت تولید علم و جنبش نرم افزاری که مقام معظم رهبری در سال های اخیر آن را مطرح کرده اند، چه نقشی برعهده داریم؟

«بزرگترین نادانی، نادانی انسان نسبت به امور نفس خودش است.»^۱

«کسی که نفس خود را بشناسد، با آن مجاهدت می کند و کسی که نفس خود را نشناسد، آن را بیهوده رها می کند.»^۲

مولوی نیز در مذمت خودناشناسی و مطالعه نکردن در حالات انفسی و درونی، اشعار نغز و زیبایی دارد:

صد هزاران فصل داند از علوم	جان خود را می نداند آن ظلوم
داند او خاصیت هر جوهری	در بیان جوهر خود چون خری
که همی دانم یحوز از لایحوز	خود ندانی تو یحوزی یا عجز
این روا و آن ناروا دانی و لیک	تو روا یا ناروایی بین تو نیک
قیمت هر کاله می دانی که چیست	قیمت خود را ندانی احمق است
سعدا و نحسا دانسته ای	نگری تو سعدی یا ناشسته ای
جان جمله علمها این است این	که بدانی من کی ام در یوم دین
آن اصول دین ندانستی تو لیک	بنگر اندر اصل خود گر هست نیک
از اصولیت اصول خویش به	که بدانی اصل خود ای مرد مه ^۳

مطالعه ای بنیادین

روایات بسیاری به این مضمون وارد شده است که کسی که خود را بشناسد، خدای خود را می شناسد:

«من عرفه نفسه فقد عرف ربه»^۴. در باره مضمون این احادیث و رابطه خودشناسی با خداشناسی و تلازم این دو با یکدیگر گفتگو کنید^۵ و حاصل گفتگوهای خود را در کلاس برای دیگران بیان کنید.

۱. أعظم الجهل، الجهل الإنسان امر نفسه. (همان، حدیث ۱۱۹۱۴)

۲. من عرف نفسه جاهداً، و من جهل نفسه اهملها. (همان، حدیث ۱۱۹۱۹)

۳. جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۶۵۶-۲۶۴۸.

۴. بنگرید به: محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج ۶، ص ۱۴۲ و ۱۴۳، حدیث ۱۱۹۲۳ به بعد.

۵. برای تحقیق بیشتر بنگرید به: محمد حسین طباطبائی، میزان، ج ۶، ص ۱۷۶-۱۶۹.



برای مطالعه بیشتر

۱. ده گفتار، مرتضی مطهری، بحث «فریضه علم»، تهران: صدرا، ششم، ۱۳۶۹.
۲. علم و حکمت در قرآن و حدیث، محمد محمدی ری شهری، ترجمه عبدالهادی مسعودی، قم: دارالحدیث ۱۳۷۹.
۳. المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، محسن فیض کاشانی، قم: جامعه مدرسین، بی تا. ج ۱، کتاب العلم. این اثر را اسدالله ناصح به فارسی ترجمه کرده و انتشارات نهضت زنان مسلمان آن را با عنوان ارزش دانش و دانشمند در اسلام، در سال ۱۳۶۱ به چاپ رسانده است.

فصل دوم

اخلاق پژوهش

اهداف

- از دانشجو انتظار می رود پس از فراگیری این فصل:
۱. با وظایف اخلاقی خود در مقام یک پژوهشگر یا نویسنده آشنا شود؛
 ۲. ضمن آشنایی با نقش پیش فرض های ارزشی در پژوهش های علمی، در تصحیح و تقویت نظام ارزشی خود بکوشد؛
 ۳. آسیب های اخلاقی در مقام پژوهش را شناسایی کرده و انگیزه های قوی برای اجتناب از آنها کسب نماید.

علم تقلیدی بود بهر فروخت	چون بیاید مشتری خوش برفروخت
مشتری علم تحقیقی حق است	دایماً بازار او با رونق است ^۱
* * *	
از محقق تا مقلد فرق هاست	کاین چو داوود است و آن دیگر صداست
منبع گفتار این سوزی بود	و آن مقلد کهنه آموزی بود ^۲

۱. اهمیت و جایگاه

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

اگر مؤمنی، پیش از مرگ، برگه‌ای از علم از خود برجای گذاشته باشد، همین یک برگ روز قیامت میان او و آتش جهنم مانع می‌شود و خداوند در ازای هر حرفی که بر آن برگه نوشته شده باشد، شهری، هفت برابر بزرگ‌تر از وسعت کل دنیا، به او عطا می‌کند.^۳

اهمیت تحقیق و پژوهش علمی بر کسی پوشیده نیست. اصولاً هدف اصلی، یا دست‌کم یکی از اهداف اصلی نظام‌های آموزشی در هر جامعه‌ای، پرورش پژوهشگر و محقق است. یکی از شاخصه‌ها و مؤلفه‌های مهم برای ارزیابی میزان موفقیت نظام‌های آموزشی، شمار پژوهشگرانی است که تربیت کرده و در خدمت جامعه قرار می‌دهند. از سوی دیگر، رشد علمی در هر جامعه‌ای مرهون

۱. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۲۶۶ و ۳۲۶۷.

۲. همان، دفتر دوم، ابیات ۴۹۴ و ۴۹۵.

۳. المؤمن اذا مات و ترك ورقة واحدة عليها علم تكون تلك الورقة يوم القيامة سترأ فيما بينه و بين النار و أعطاه الله تبارك و تعالی بكل حرف مكتوب عليها مدينة اوسع من الدنيا سبع مراتب. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۶، ص ۱۴۴، حدیث ۱)

پژوهش‌های جدید و نو است. کم‌رونتی پژوهش و تحقیق در هر رشته‌ای به کم‌رونتی و ناکارآمدی آن رشته خواهد انجامید. با پژوهش و تحقیق است که درخت دانش جان می‌گیرد، رشد می‌کند و ثمر می‌دهد و به طور کلی، پیشرفت و ترقی مادی و معنوی جوامع انسانی، مدیون پژوهش و تحقیق است. در عین حال، ضربه‌هایی که بشر از تحقیقات و پژوهش‌های برخی از دانشمندان دیده است و می‌بیند، آن قدر فراوان است که با کمتر چیزی قابل مقایسه است. بی‌دینی‌ها، حقیقت‌ستیزی‌ها و جنگ‌های مدرن و حق‌کشی‌های جدید، همه محصول پژوهش‌ها و تحقیقات نادرست، مخرب و ویرانگر پاره‌ای از عالمان و اندیشمندان است. پژوهش و تحقیق اگر به درستی جهت‌گیری نشود و اگر در مسیر توسعه معنویت و رشد اخلاق نباشد، نه تنها در خدمت آبادانی دین و دنیای بشریت نیست، که عاملی برای تخریب و نابودی حیات آدمیان نیز خواهد شد. همچنان که امروزه شاهد هستیم، پاره‌ای از پژوهش‌ها و تحقیقات علمی، صرفاً در خدمت زر و زور و تزویر، یا به تعبیری در خدمت شهوت ثروت و قدرت و نیرنگ پاره‌ای از افراد و گروه‌ها و حکومت‌هاست. چه فراوان‌اند اندیشمندان و محققانی که فکر و اندیشه و پژوهش خود را در خدمت توسعه و ترویج فرهنگ شیطانی قرار می‌دهند. چه فراوان‌اند کسانی که ماه‌ها و سال‌ها برای مبارزه با توحید و تخریب فرهنگ ایمانی اندیشه می‌کنند. حتی اگر از کسانی که با فرهنگ ایمانی و الهی مخالف‌اند و در خدمت فرهنگ الحادی هستند، بگذریم، متأسفانه در میان دینداران و کسانی که خود را اهل ایمان می‌دانند نیز این آسیب و آفت وجود دارد. یعنی پژوهش‌های آنان به گونه‌ای است که به جای آنان را به سعادت برساند، از حق و حقیقت دورشان می‌سازد، چرا که جهت‌گیری تحقیق آنان نهایتاً در خدمت گسترش کفر و الحاد و تخریب ایمان و توحید است. اینجاست که به اهمیت و نقش فوق‌العاده اخلاق در پژوهش بیش از پیش پی می‌بریم. اگر معیارها و موازین اخلاقی اسلام را در تحقیق دخالت ندهیم، حاصل پژوهش‌های ما چیزی جز تخریب دین و معنویت و تخریب فرهنگ اسلامی و دور شدن از سعادت حقیقی بشریت نخواهد بود.

۲. فضایل اخلاقی در پژوهش

۱-۲. تصحیح انگیزه و نیت

پیش‌تر در بحث اخلاق دانشجویی، درباره نقش مهم و ویژه نیت، در نظام اخلاقی اسلام و در وصول به سعادت حقیقی و قرب الهی به تفصیل سخن گفتیم. در اینجا با تکیه بر آن مباحث به

همین اندازه بسنده می‌کنیم که تحقیقات ما زمانی حقیقتاً معنادار و مفید به حال خودمان و جامعه خواهد بود که با انگیزه الهی و نیت درست صورت گیرد، وگرنه اگر به انگیزه شهرت و کسب ثروت و امثال آن باشد، هر چند ممکن است دنیای ما و دیگران را آباد کند، اما چون در راستای زندگی حقیقی ما نیست، فاقد ارزش حقیقی خواهد بود. البته روشن است که هر کاری را نمی‌توان به انگیزه الهی انجام داد. برای نمونه نمی‌توان با انگیزه الهی دست به سرقت و خیانت زد و یا با انگیزه الهی به خود یا دیگران ستم کرد. همان‌گونه که حسن فعلی، نیازمند حسن فاعلی است، یعنی یک کار خوب تا با انگیزه‌ای خوب انجام نگیرد، ارزش اخلاقی ندارد، عکس این رابطه نیز درست است؛ یعنی نیت خوب زمانی کارساز و ارزش‌آفرین است که به عمل خوب تعلق گیرد. بنابراین، وقتی گفته می‌شود پژوهشگر باید با نیت الهی دست به پژوهش بزند، به این معناست که پژوهش‌ها و تحقیقات او نیز باید در خدمت اهداف الهی و در جهت خدمت به خلق خدا، دین خدا و به طور کلی سعادت واقعی و حقیقی بشر باشد.

۲-۲. توجه به نقش پیش‌فرض‌های ارزشی

یکی از مهم‌ترین موضوعات در تحقیق و پژوهش، تأثیر پیش‌فرض‌ها، فرهنگ، جامعه، ارزش‌ها و امثال آن در تحقیق است. تحقیق علمی صرف و فارغ از هر گونه پیش‌فرض و پیش‌زمینه‌ای اگرچه ذاتاً محال نیست، اما به اعتقاد بسیاری از اندیشمندان، وقوعاً محال است. به تعبیر فنی‌تر، علم، به طور کلی، به‌ویژه علوم انسانی و اجتماعی، دارای بار ارزشی^۱ است؛ یعنی پژوهشگر نمی‌تواند فارغ از نظام ارزشی مورد قبولش دست به تحقیق بزند. هیچ پژوهشی در خلأ رخ نمی‌دهد، و شخصیت پژوهشگر و نظام حاکم بر جهان‌بینی و ایدئولوژی شخص در فرایند تحقیق او فعالانه ایفای نقش می‌کنند. اندیشه‌های فلسفی، عرفانی، دینی، اجتماعی و تاریخی محقق، در ساختار و هندسه علمی و پژوهشی او نقشی تعیین‌کننده دارند. مثلاً روانشناس مسلمان، هرگز نمی‌تواند عوامل وراثتی را به‌عنوان علت تامه شکل‌گیری شخصیت انسان بپذیرد، و یا جامعه‌شناس مسلمان، هرگز نمی‌تواند همچون دورکیم، به جبر اجتماعی قائل شود. بنابراین، پیش‌فرض‌های دینی و به‌طور کلی، نظام ارزشی اندیشمند و پژوهشگر در «استنتاجات علمی» او از پژوهش‌ها و آزمایش‌هایش بسیار تأثیرگذار است. همچنین نقش پیش‌فرض را در «تعیین موضوع پژوهش» نمی‌توان نادیده گرفت. به راستی،

1. value-laden.

اگر اندیشمندان مسیحی، تثلیث و تجسّد و مرگ فدیّه‌وار مسیح را جزء تعالیم قطعی مسیح نمی‌دانستند، آیا باز هم حاضر بودند حدود دو هزار سال بر سر حل آنها و برای تبیین این آموزه‌ها، اندیشه‌سوزی کنند و انرژی‌های فراوانی را هدر دهند؟ بنابراین، پیش‌فرض‌های ارزشی و دینی، هم در انتخاب موضوع پژوهش مؤثرند، هم در استنتاجات پژوهشی و هم در «تفسیر و تبیین یافته‌های پژوهشی».^۱

۳-۲. آشنایی با پیشینه پژوهش

خرمند آن است که چون کارش پدید آید، همه رأی‌ها را جمع کند و به بصیرت در آن نگرَد، تا آنچه صواب است، از او بیرون کند و دیگر را یله کند، همچنان که کسی را دیناری گم شود اندر میان خاک، اگر زیرک باشد، همه خاک را که در آن حوالی بود، جمع کند و به غربالی فروگذارد تا دینار پدید آید.

هر چند پژوهش‌های جدید و نوآوری‌ها، محصول اندیشه و تحقیق یک فرد یا گروه هستند؛ اما در حقیقت، اگر نیک بنگریم خواهیم دید که نتیجه و محصول زحمات و پژوهش‌های پیشینیان‌اند. پژوهشگران در هر دوره‌ای با بهره‌گیری از یافته‌ها و پژوهش‌های پیشینیان، می‌کوشند تا کاروان دانش را چند قدمی جلوتر برده و افق‌های تازه‌تر و نوتری را بر روی بشریت بگشایند. جمله مشهور نیوتن که «اگر توانسته‌ام [افق را] اندکی دورتر از دیگران بنگرم، بدان سبب است که بر شانه‌های غولان ایستاده‌ام»^۲ بیانگر همین حقیقت است. در هر تحقیقی، اگر می‌خواهیم دست به نوآوری بزنیم و افق‌های تازه‌تری را ببینیم، باید با پژوهش‌های پیشینیان در آن موضوع آشنا شویم؛ وگرنه به احتمال بسیار، پس از سال‌ها تحقیق دوباره به همان نقطه‌ای خواهیم رسید که ممکن است سال‌ها و بلکه قرن‌ها پیش، دیگران رسیده بودند.

۴-۲. گزینش مسئله

یکی از مهم‌ترین گام‌ها و مراحل مقدماتی هر تحقیقی، «مسئله‌گزینی» است. جهت‌گیری هر تحقیقی با توجه به مسئله آن مشخص می‌شود. به همین دلیل است که انتخاب مسئله از جمله

مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مراحل تحقیق است. هر اندازه که بر دامنه مطالعات خود بیفزاییم، به همان میزان نیز بر دقت‌های علمی ما در انتخاب مسئله افزوده خواهد شد؛ چرا که انسان بی‌دغدغه و انسان بی‌مطالعه و ناآگاه، مشکلی را بر سر راه خود نمی‌بیند تا در اندیشه حل آن برآید. کسی که آگاهی لازم از جهان پیرامونی خود نداشته باشد، مسائل او نیز مسائلی بسیار جزئی و سطحی خواهند بود. به تعبیر مولوی:

هم سؤال از علم خیزد هم جواب
همچنان که خار و گل از خاک و آب^۱

نکته دیگری که در انتخاب موضوع و مسئله تحقیق باید مورد توجه قرار گیرد، این است که مسئله ما باید به‌گونه‌ای باشد که مشکلی از مشکلات علمی یا عملی جامعه بر طرف سازد و در عین حال، لازم است که مورد علاقه پژوهشگر نیز باشد تا بتواند در برابر مشکلات و موانع احتمالی مقاومت کند.

۵-۲. شهامت در پژوهش

بسیاری از افراد، تا زمانی که اقدام به پژوهش نکرده و صرفاً در مرحله طرح و برنامه هستند، تصور درستی از پژوهش خود ندارند. از طرفی، امکانات و توانمندی‌های خود را کوچک و ناچیز تلقی می‌کنند و از طرف دیگر، مشکلات و موانع احتمالی کوچک را بزرگ جلوه می‌دهند و به همین دلیل، یا اصلاً اقدام به انجام کار نمی‌کنند و یا با احتیاط بیش از اندازه شروع به کار می‌کنند. اما هم تجربه نشان داده است و هم اولیای دین به ما توصیه می‌کنند که هرگز نباید از انجام کارهای بزرگ به دلیل ترس از ناتوانی و یا ترس از مشکلات احتمالی خودداری کرد.

امام علی علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

چون از کاری ترسیدی خود را در آن بیفکن؛ زیرا سختی حذرکردن بزرگ‌تر است از آنچه از آن ترس داری.^۲

بنابراین، اگر با همان امکانات اندک، اما با عزمی راسخ و توکل بر خدا شروع به کار کنیم و تصمیم بگیریم که بر همه موانع و مشکلات فائق آییم، مشخص خواهد شد که: اولاً، توانمندی‌ها و امکانات

۱. جلال‌الدین محمد بلخی، مشنری و معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۹.

۲. اذا هبت امرأ فقع فيه، فإن شدة توفیه اعظم بما تخاف منه. (نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۷۵)

۱. بنگرید به: همان، ص ۳۵-۳۳.

۲. ج. آریان‌پور، پژوهش، ص ۲۵ و ۲۶.

ما بسیار بیشتر از آن بود که تصور می‌کردیم و ثانیاً، همه یا بیشتر اموری را که به‌عنوان مشکل تصور می‌کردیم، خودبه‌خود از میان رفته‌اند.

نکته دیگری که پژوهشگر حق‌طلب لازم است به آن توجه کند، این است که اگر بر اساس مبانی درست و ضوابط و معیارهای عقلانی پژوهش، به نتیجه‌ای رسید که ممکن است پذیرفته بسیاری از افراد نباشد، از طرح آن نهراسد و با شهامت و شجاعت از نظریه خود دفاع کند و هرگز تحت تأثیر تهدید و تطمیع از نتایج پژوهش خود دست بر ندارد.

نمونه‌ای اسف‌انگیز

محمدحسین هیکل، نویسنده نامدار مصری، در چاپ نخست کتاب بسیار مشهور خود، حیات محمد، ماجرای یوم‌الدار را از کتاب‌های معتبر اهل سنت نقل کرده است؛ ماجرای که در نخستین روزهای اعلان عمومی دعوت پیامبر رخ داد و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در جمع بزرگان مکه، امیرمؤمنان را به‌عنوان «ولی»، «خلیفه» و «امیر» پس از خود معرفی کرد. اما برخی، این کار محققانه هیکل را برتافتند و او را تحت فشارهای شدید روحی و روانی قرار دادند تا بخش‌هایی از کتاب خود را که نص در امامت و خلافت و ریاست امیرمؤمنان بود، حذف کند. البته وی نخست مقاومت کرد و با انتشار مقالاتی در برخی از مجلات علمی به پاسخگویی پرداخت؛ اما در نهایت، تسلیم تهدیدها و تطمیع‌ها شد و در چاپ‌های بعدی کتاب خود، آن بخش‌ها را حذف کرد؛ بی‌آنکه لااقل در پاورقی یا مقدمه کتاب به این رفتار غیر محققانه اشاره‌ای داشته باشد.^۱

۶-۲. امانت‌داری

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بدهید.^۲
[مؤمنان رستگار کسانی‌اند که] امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند.^۳

امانت‌داری، به طور کلی، یکی از ضرورت‌های زندگی اجتماعی است. عدم رعایت آن از سوی افراد یک جامعه، اگر به صورت فراگیر درآید، موجبات فروپاشی نظام اجتماعی را فراهم خواهد ساخت. در حقیقت، اساس زندگی اجتماعی بر پایه اعتماد افراد جامعه به یکدیگر است و اگر به واسطه

خیانت‌های مکرر افراد یک جامعه این اعتماد از بین برود، در حقیقت آن جامعه از بین خواهد رفت. امانت‌داری در پژوهش و تألیف نیز، رکن مهمی از حیات علمی و تحقیقی یک جامعه را تشکیل می‌دهد. هر نویسنده‌ای اخلاقاً موظف است منبع هر مطلبی را که از هر کسی نقل می‌کند، حتی اگر نقل به معنا باشد، دقیقاً ذکر کند. اهمیت این مطلب در تحقیقاتی که بر پایه نقل استوارند، مانند تحقیقات تاریخی، دو چندان می‌شود. اصولاً جوهره اصلی چنین تحقیقاتی، امانت‌داری در نقل است. اگر در چنین پژوهش‌ها و تألیفاتی امانت در نقل رعایت نشود، ارزشی نخواهند داشت.^۱ امانت‌داری در امر پژوهش اقتضا می‌کند که در نقد یا استناد به سخن دیگران از نقل قطعی^۲ پرهیز کنیم. برای نقد و یا استناد به سخن یک اندیشمند باید همه سخن او را با دقت و امانت مطالعه کرد و استناد به او باید در همان حد و اندازه‌ای باشد که ادعا کرده است؛ نه بیش از آن و نه کمتر از آن.

۷-۲. حقیقت‌جویی در پژوهش

زمانی به ارسطو اعتراض شد که چرا حرمت استاد خود، افلاطون را نگه نداشته و دیدگاه‌های او را به نقد کشانده و در رد آنها سخن می‌گوید. ارسطو در پاسخ، سخنی بسیار ارزشمند و جاودانه گفت: «افلاطون را دوست دارم؛ اما به حقیقت، بیش از افلاطون علاقه دارم.»^۳ اندیشمندان بزرگی در عرصه علوم تجربی، که علوم غیریقینی و ابطال‌پذیرند، هستند که وقتی می‌بینند شاگردانشان یا دیگران به نقد و بررسی تئوری‌ها و دیدگاه‌های آنان پرداخته‌اند، بسیار خوشحال و خرسند می‌شوند. حتی از برخی نقل شده است که آرزو می‌کردند تا زنده‌اند شاهد ابطال فرضیه‌ها و دیدگاه‌هایشان باشند.

آنچه مهم است و وظیفه اخلاقی پژوهشگر به شمار می‌آید، حقیقت‌طلبی و حقیقت‌جویی در پژوهش است. پژوهشگر باید همه هم و غم خود را کشف حقیقت بداند و هرگز از مشکلاتی که ممکن است دیگران برای او پیش آورند، نهراسد.

۱. بنگرید به: محمد رضا حکیمی، حماسه الغدیر، ص ۲۱۵.

۲. نقل قطعی، یعنی نقل یک مقدار از حدیث، یا متن تاریخی، یا متن حدیثی، یا متن فلسفی یا... و حذف مقداری دیگر، در جایی که مطلب پیوسته و مرتبط است و نقل همه مطلب چیز دیگری را می‌رساند، یا ممکن است خواننده از نقل همه مطالب استنباط دیگری بکند. (همان، پاورقی ص ۲۱۵)

۳. محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، تصحیح امیر جلال‌الدین اعلم، ص ۳۱.

۱. بنگرید به: محسن امین، اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۳۶۳.

۲. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا. (نساء: ۴) (۵۸)

۳. وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. (مؤمنون: ۲۳) (۸)

۸-۲. نشاط در تحقیق

یکی از مسائل مهم، در امر تحقیق، نشاط و شادابی محقق در کار خود است.^۱ محقق توانا و موفق کسی است که با شوق و ذوق و نشاط در پی حل مسئله خود باشد و هرگز خستگی و کسالت به خود راه ندهد. به تعبیر شهید مطهری: «انسان باید به کارش عشق داشته باشد... آن وقت است که شاهکارها به وجود می‌آورد که شاهکار ساخته عشق است، نه پول و درآمد. با پول می‌شود کار ایجاد کرد، ولی با پول نمی‌شود شاهکار ایجاد کرد».^۲

نشاط در تحقیق، یعنی زندگی کردن و محبت ورزی با مسئله مورد نظر، و معلوم است که انسان هرگز از زندگی و همراهی با دوست خود، احساس خستگی و کسالت و سستی نمی‌کند.

علم دریایی است بی حد و کنار	طالب علم است غواص بحار
گر هزاران سال باشد عمر او	او نگردد سیر خود، از جستجو ^۳

«دانشجویان به شوخی از استاد خود می‌پرسند که در کار علم چگونه می‌توانند به مقام بزرگانی چون پاولوف رسند. استاد، به جد پاسخ می‌دهد: بامداد در آغوش مسئله مطلوب خود از خواب بیدار شوید، با مسئله خود صبحانه بخورید، با آن به آزمایشگاه بشتابید، به هنگام ناهار خوردن همراه آن باشید، پس از ناهار آن را نزد خود نگه دارید، با آن به بستر بروید، و آن را به خواب ببینید».^۴

لذات دنیوی همه هیچ است نزد من	در خاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست
روز تنعم و شب عیش و طرب مرا	همچون شب مطالعه و روز درس نیست

یکی از عوامل بی‌انگیزگی و سستی در تحقیق این است که اهمیت کار برای محقق روشن نشده است. کسی که دست به تحقیقی می‌زند و پس از مدتی دچار کسالت و سستی می‌شود، به این معناست که یا علاقه درونی و واقعی به آن موضوع نداشته و صرفاً به خاطر درآمد یا شهرت یا مسائل دیگری دست به آن تحقیق زده است و یا اینکه هدف تحقیق خود و اهمیت آن را از ابتدا به درستی

۱. برای آشنایی بیشتر با علل و عوامل نشاط و تحرک در تحقیق و همچنین عوامل احساس ناامیدی و سستی در تحقیق، بنگرید به: مسعود آذربایجانی، «ضعف و قوت انگیزه در پژوهش»، دو فصلنامه پژوهش، پیش شماره اول، ص ۳۷-۴۸.

۲. مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۴۲۱.

۳. جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۸۸۱ و ۲۸۸۲.

۴. ا.ح. آریان‌پور، پژوهش، ص ۲۳ به نقل از: Science and the Planned Stase, J. R. Baker, p. 55.

نشناخته است. همچنین عدم توجه محقق به توانایی‌ها، امکانات و محدودیت‌های خود ممکن است پس از مدتی به یأس و ناامیدی و احساس سرخوردگی در کار بینجامد. بنابراین کسی که می‌خواهد دست به تحقیقی بزند پیش از هر چیز باید به توانایی‌های خود توجه کند، آنها را بشناسد و با توجه به آنها حرکت کند تا با نشاط و شادابی لازم، تحقیق خود را به انجام رساند.

۹-۲. پژوهش گروهی

کارهای گروهی و جمعی، نسبت به کارهای فردی، از هر جهت بهتر و مفیدترند. متأسفانه بسیاری از ما نیاموخته‌ایم که چگونه می‌توان یک پژوهش یا تحقیق را با فعالیت گروهی شکل داد و به درستی به پایان رساند. اتقان و استحکام پژوهش‌های گروهی قابل مقایسه با پژوهش فردی نیست. همکاری و همیاری چند پژوهشگر وارسته و متعهد و بانشاط، هم نوانیّت بیشتری خواهد داشت و هم افق‌های دقیق‌تر و وسیع‌تری را بر روی انسان می‌گشاید.

این خردها چون مصابیح انور است بیست مصباح از یکی روشن‌تر است^۱

امیر مؤمنان علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

بهترین آرا و اندیشه‌ها، از آن کسانی است که از مشورت با دیگران خود را بی‌نیاز نبینند.^۲

پژوهش فردی هر چند در جای خود، مفید و ارزنده است، اما باید دانست که اتقان و استحکام پژوهش گروهی به مراتب بیشتر از پژوهش فردی است. به تعبیر زیبای مولوی: «عقل‌ها مر عقل را یاری دهد»^۳ و درصد خطای پژوهش گروهی به مراتب کمتر از پژوهش فردی است چراکه:

زان که با عقلی چو عقلی جفت شد مانع بد فعلی و بدگفت شد^۴

عقل با عقل دگر دو تا شود نور افزون گشت و ره پیدا شود^۵

۱. جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۳.

۲. افضل الناس رأياً من لا یستغنی عن رأي مشیر. (عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، فصل ۷، ص ۱۹۶، حدیث ۳۳۰)

۳. جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۴۳.

۴. جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰.

۵. همان، بیت ۲۶.

۳. آسیب‌شناسی اخلاقی پژوهش

۱-۳. شهرت‌زدگی

یکی از آفات بزرگ پژوهش‌ها و تحقیقات علمی، شهرت‌زدگی است. بسیاری به صرف مشهور بودن یک باور یا عقیده یا فرضیه، آن را می‌پذیرند و بلکه در مواردی آن را پایه تحقیقات و پژوهش‌های دیگرشان قرار می‌دهند. برای نمونه، پس از طرح نظریه «تکامل انواع» داروین، بسیاری از تحقیقاتی که در عرصه علوم انسانی و اجتماعی صورت گرفته است بر پایه همین نظریه مشهور، بوده است؛ در حالی که این صرفاً یک تئوری و فرضیه است که به‌رغم شهرت آن، هنوز به اثبات نرسیده است! یا پس از تئوری فروید در باره اصالت داشتن میل جنسی در شکل‌گیری افکار، اعتقادات و رفتارهای انسان، بسیاری از تحقیقات در زمینه علوم انسانی و حتی پژوهش‌های دینی بر پایه این تئوری و با فرض قطعیت آن، صورت گرفته است، در حالی که این نظریه، به‌رغم شهرت بسیارش هیچ دلیل منطقی و محکمی ندارد!

پژوهشگر و محقق واقعی باید بکوشد در تحقیقات خود، در دام بزرگ و بسیار خطرناک شهرت‌زدگی گرفتار نیاید. مشهور بودن یک رأی و عقیده، هرگز به معنای درست بودن آن نیست و «اکثریت» هرگز مساوی با «حقانیت» نبوده و نیست و پژوهشگر اخلاقاً مجاز نیست یک رأی را به صرف کثرت طرفداران آن، یا شهرتش، بپذیرد یا آن را مبنایی برای تحقیقات قرار دهد.

نمونه‌ای از پیامد سوء شهرت‌زدگی

یکی از باورهای بسیار مشهور در میان برخی از برادران اهل سنت این است که ابوطالب، پدر امیرمؤمنان (علیه السلام)، تا آخر عمر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ایمان نیاورد و مشرک بود و مشرک از دنیا رفت. شواهد بسیاری در کتاب‌های تاریخی و روایی خود اهل سنت وجود دارد که خلاف این باور را به اثبات می‌رساند. سال‌ها پیش، یکی از محققان و نویسندگان عربستانی، به نام عبدالله الخنیزی، پژوهشی در این زمینه انجام داد. و حاصل پژوهش‌های خود را در کتابی با عنوان ابوطالب مؤمن قریش، منتشر کرد. اما جامعه علمی عربستان، به جای تشکر از این نویسنده که یک حقیقت تاریخی و روایی را به اثبات رسانده بود، دست به اقدامی شگفت زد. برخی از قاضیان عربستان حکم اعدام نویسنده را با ریختن سرب مذاب در گلوئی او صادر کردند! صدای اعتراض اندیشمندان مختلف از گوشه و کنار جهان اسلام بلند شد. مجامع علمی ایران و عراق نیز اعتراض خود را به سفارتخانه‌های عربستان در این دو کشور اعلام کردند؛ تا آنکه بالاخره مسئولان عربستان از اعدام عبدالله الخنیزی صرف نظر کرده و به تبعید وی از عربستان رضایت دادند.^۱

۱. بنگرید به: شیخ آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشيعة تقیاء البشر فی القرن الرابع عشر، ج ۴، ص ۱۳۹۳-۱۳۹۰.

۲-۳. شتاب‌زدگی

یکی دیگر از آفات بزرگ و مخرب پژوهش، شتاب‌زدگی است که خود یکی از ردایلی اخلاقی نیز به شمار می‌آید. کمترین آفت شتاب‌زدگی این است که مانع درک درست موضوع می‌شود. محقق شتاب‌زده، نمی‌تواند در اطراف همه جوانب موضوع پژوهش خود اندیشه کند. صبر و بردباری، رکن مهم پژوهش است. پژوهشگر آنگاه می‌تواند به موفقیت دست یابد که بردباری را پیشه خود سازد. یک پژوهش بنیادین و کارساز، گاه ممکن است ده‌ها سال به طول بینجامد. در روایتی آمده است: «کسی می‌تواند به حقیقت دانش دست یابد که تداوم و بردباری در دانش‌اندوزی داشته باشد»^۱ حتی ممکن است یک پژوهشگر، تا زنده است نتواند نتایج پژوهش‌های خود را ببیند و آیندگان با ادامه دادن کارها و پژوهش‌های ناتمام او، کار را به نتیجه برسانند. بنابراین، هرگز نباید توقع داشت که به هر قیمتی، در مدت زمان معینی پژوهش را به پایان برسانیم. کم‌ترین هنر و خدمت چنین پژوهشگر صبور و بردباری، حتی در صورت نتیجه‌بخش نبودن تحقیقاتش به جامعه علمی این است که راه‌های نادرست را نیز به دیگران نشان داده است. یعنی عملاً به آیندگان می‌فهماند که از این راه‌هایی که او برای کشف حقیقت و حل مسئله رفته و پس از زحمات فراوان به نتیجه نرسیده است، نروند؛ بلکه در اندیشه راه‌های دیگری باشند.

۳-۳. دخالت دادن خواسته‌های شخصی

پژوهشگر منصف کسی است که اصل بی‌طرفی را در تحقیق مورد توجه قرار دهد. او هرگز نباید دیدگاه‌ها، خواسته‌ها و اغراض شخصی یا صنفی خود را بر موضوع تحقیق تحمیل کند. تحقیق معتبر، تحقیقی است که بی‌طرفانه و بدون حب و بغض‌های پیشین صورت گیرد. کسانی که باورها و دیدگاه‌های خود را بر منابع تحقیقی تحمیل می‌کنند، هم خود و مخاطبان‌شان را به گمراهی و انحراف می‌کشانند و هم تحقیقی نامعتبر و نادرست ارائه می‌دهند. محقق راستین، کسی است که خود را تابع حاصل تحقیق بداند و نه حاصل تحقیق را تابع خودش. پژوهشگر حقیقت‌طلب کسی است که کاملاً تسلیم نتایج پژوهش باشد و نه آنکه پیش از پژوهش و یا بعد از مشخص شدن نتایج آن، بخواهد پژوهش را تابع دیدگاه‌ها و باورهای پیشینی خود سازد.

۱. أَنِ حَرِّزِ الْعِلْمَ إِلَّا مَنْ يُطِيلُ دَرَسَهُ. (عبدالواحد الآمدی، غررالحکم و دررالکلم)

و تاریخی را مدافع نظریه خود معرفی کنند، در حقیقت مرتکب عمل غیراخلاقی انتحال شده‌اند. متأسفانه گاه دیده می‌شود برخی از افراد یا مکاتب فکری، برای تقویت فکر خود و یا نشان دادن سابقه تاریخی آن، کسانی را به مکتب فکری خود منسوب می‌کنند که هیچ نسبتی با آنان نداشته و اصولاً دارای مبانی فکری متفاوتی بوده‌اند.

گفتنی است معضل اخلاقی انتحال یا سرقت ادبی، نه مخصوص حوزه شعر و شاعری است و نه ویژه روزگار حاضر؛ بلکه در روزگاران گذشته نیز بسیاری بوده‌اند که حاصل زحمات دیگران را بدون آنکه یادی از آنان به میان آورند، به نام خود منتشر کرده‌اند.^۱ سخن هجویری (متوفی ۴۶۵ ه.ق)، از عالمان و عارفان مشهور قرن پنجم، در ابتدای کتاب کشف المحجوب نشان می‌دهد که در آن زمان نیز این موضوع رواج بسیاری داشته است. وی می‌گوید:

آنچه به ابتدا کتاب، نام خود اثبات کردم مراد ازین دو چیز بود: یکی نصیب خاص و دیگر نصیب عام. آنچه نصیب عام بود آن است کی چون جهله این علم کتابی نو ببینند کی نام مصنف آن به چند جای بر آن مثبت نباشد، نسبت آن کتاب به خود کنند و مقصود مصنف از آن بر نیاید؛ کی مراد از جمع و تألیف و تصنیف کردن بجز آن نباشد کی نام مصنف بدان کتاب زنده باشد و خوانندگان و متعلمان وی را دعای خیر گویند. کی مرا این حادثه افتاد به دو بار: یکی آنک دیوان شعرم کسی بخواست و باز گرفت و اصل نسخه جز آن نبود. آن جمله را بگردانید و نام من از سر آن بیفکند و رنج من ضایع کرد. تاب الله علیه - و دیگر کتابی کردم، هم اندر طریقت تصوف، نام آن منهاج الدین، یکی از مدعیان رکیکه، که کرای گفتار او نکند، نام من از سر آن پاک کرد و به نزدیک عوام چنان نمود که وی کرده است. هر چند خواص بر آن قول بر وی خندیدندی تا خداوند تعالی بی برکتی آن بدو در رسانید و نامش از دیوان طلاب در گاه خود پاک گردانید. اما آنچه نصیب خاص بود آن است که چون کتابی ببینند و دانند که مؤلف آن، بدان فن و علم، عالم بوده است و محقق، رعایت حقوق آن بهتر کنند و بر خواندن آن و یاد کردن آن بجدتر باشند و مراد خواننده و صاحب کتاب از آن بهتر بر آید.^۲

به هر حال، باید دانست که امروزه سرقت ادبی یکی از گناهان کبیره در عالم تحقیق و نویسندگی است و هیچ عذری در این باره پذیرفته نیست و پرهیز از آن یکی از نخستین و ابتدایی‌ترین مسائل اخلاقی است که هر دانشجو و دانش پژوهی باید آن را تمرین کند.

۱. برای آشنایی بیشتر با برخی انتحال‌ها و سرقت‌های ادبی مهم و رسواکننده‌ای که در طول تاریخ صورت گرفته است، بنگرید به: غلامرضا گلی زواره، «غش در پژوهش»، آینه پژوهش، ش ۸۴، ص ۵۹-۷.
۲. علی بن عثمان الهجویری الغزنوی، کشف المحجوب، تصحیح والتین ژوکوفسکی، ص ۱ و ۲.

نهی از تفسیر به رأی در قرآن، از همین جا ناشی شده است.^۱ کسی که با باورها و پیش فرض‌های از پیش طراحی شده به سراغ قرآن می‌رود، در حقیقت نمی‌خواهد مراد خداوند و منظور واقعی قرآن را دریابد، بلکه می‌خواهد قرآن را در خدمت اهداف و آرای خود درآورد. یا در یک تحقیق تاریخی، محقق باید خود را در اختیار منابع معتبر تاریخی قرار دهد، نه آنکه پیش از مراجعه به تاریخ و مطالعه منابع تاریخی، دیدگاه خود را مشخص کرده باشد و منابع و مستندات را آنگونه که می‌خواهد معنا و تفسیر کند. یکی از مهم‌ترین دلایل اختلاف بر سر موضوع امامت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین است که افراد نمی‌خواهند بدون پیش فرض و بدون باورهای از پیش طراحی شده به سراغ مطالعه منابع تاریخی و مستندات روایی این موضوع بروند و از آنجا که امکان انکار مستندات روایی این مسئله را ندارند، می‌کوشند تا متون تاریخی و منابع حدیثی را بر اساس امیال و اهداف شخصی و مذهبی خود تفسیر کنند.

۴-۳. انتحال

یکی دیگر از آفات بزرگ اخلاقی پژوهش و تألیف، سرقت ادبی یا انتحال است که متأسفانه در مراکز علمی کشور ما، به معضل تبدیل شده است. انتحال به دو معنای مختلف و البته نزدیک به هم به کار رفته است. معنای شایع و رایج آن، همان چیزی است که امروزه از آن با عنوان «سرقت ادبی» نام برده می‌شود. دهخدا در تعریف انتحال آورده است:

چیز کسی را جهت خود دعوی کردن، شعر دیگری را بر خود بستن، شعر یا سخن دیگری را برای خود دعوی کردن، سخن کسی دیگر بر خویشستن بستن، سرقت ادبی، سخن دیگر بر خویشستن بستن است و آن چنان باشد که کسی شعر دیگری را مکابره بگیرد و شعر خویش سازد بی تغییر و تصرفی در لفظ و معنی آن، یا به تصرفی اندک؛ چنانکه بیانی بیگانه به میان آن در آرد یا تخلص بگرداند.^۲

معنای دیگری که برای واژه انتحال آورده‌اند، عبارت است از «خود را به مذهبی بستن، خود را به مذهبی یا به قبیله‌ای منسوب ساختن، خویشستن را به کسی باز خواندن».^۳ بر این اساس، نویسندگانی که می‌کوشند برای درست جلوه دادن سخن و مدعای خود، افراد نام و نشان‌دار و صاحب نفوذ علمی

۱. روایات بسیاری در نهی از تفسیر به رأی وارد شده است. بنگرید به: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹، باب ۱۰، ص ۱۱۲-۱۰۷. نویسنده بیست روایت در این زمینه نقل کرده است. همچنین برای آشنایی بیشتر با ابعاد مختلف این بحث، بنگرید به: عبدالله جوادی آملی، تسنیم تفسیر قرآن کریم، ج ۱، ص ۲۳۲-۱۷۵.
۲. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، واژه «انتحال».
۳. همان.

پرسش

۱. نقش پیش فرض های ارزشی در پژوهش های علمی را با ذکر مثال توضیح دهید.
۲. منظور از امانت داری و حقیقت جویی در پژوهش چیست؟ توضیح دهید.
۳. چه عواملی موجب سستی در انجام پژوهش می شود؟ نقش هریک از عوامل فردی، اجتماعی و سیاسی را چگونه ارزیابی می کنید؟
۴. ردای اخلاقی در عرصه پژوهش را نام برده و به اختصار توضیح دهید.
۵. چگونه می توان از دخالت دادن خواسته ها و سلیق شخصی در فرایند پژوهش جلوگیری کرد.
۶. برای جلوگیری از پدیده بسیار بد انتحال و سرقت ادبی، چه راه کارهایی پیشنهاد می دهید؟

برای مطالعه بیشتر

۱. پژوهش، ا.ح. آریان پور، تهران: امیرکبیر، چهارم، ۱۳۶۲.
۲. «غش در پژوهش»، غلامرضا گلی زواره، آینه پژوهش، شماره ۸۴، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، ص ۷۰ - ۵۵.

یکی از روش های ناپسند در عالم نویسندگی این است که مترجم و یا نویسنده، مطلبی کوتاه را از شخصی بگیرد، اما آن قدر بر آن بیفزاید که سخن نویسنده اصلی در لابه لای آن گم شود. آقای محمد ابراهیم باستانی پاریزی در کتاب هزارستان داستانی را نقل می کند که ذکر آن در اینجا مفید است:

«پروفسور هانری کرین، محقق و شرق شناس مشهور فرانسوی، چند ماه از سال را، به ویژه در زمستان، به تهران می آمد و در انجمن حکمت و فلسفه چند سخنرانی و کلاس درس داشت. گاهی نیز برای دیدار با علامه طباطبائی به قم مسافرت می کرد. یک سال در باره ملاصدرا یک سخنرانی ایراد کرد که توسط دکتر سیدحسین نصر به فارسی ترجمه شد و در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به چاپ رسید. چند وقت بعد یکی از نویسندگان، در مجله خواندنی ها، اقدام به چاپ ترجمه سلسله مقالاتی از هانری کرین، در باب احوالات و اندیشه های ملاصدرا، کرد. وقتی هانری کرین به ایران آمد بعضی دوستان به او گفته بودند که کتاب تازه شما را در باب ملاصدرا خوانده ایم. او تعجب کرده بود که چنین کتابی ندارد. و وقتی فصولی و جمله هایی از آن را برایش خوانده بودند بسیار متعجب شده بود. یک روز، مرحوم دکتر عیسی سیپیدی، که اغلب مترجم سخنرانی های کرین بود، در زیر زمین دانشکده ادبیات به اطاق مجله پیش من آمد و گفت: آقای کرین میل دارند با این آقای... ملاقاتی داشته باشند، چون من خبر دارم که شما با ایشان آشنایی دارید، آیا ممکن است وسیله این ملاقات را فراهم کنید. من شستم خبر دار شد و گفتم: چشم با او صحبت خواهم کرد. روز بعد رفتم به [دفتر مجله] خواندنی ها پیش آقای... و گفتم: آقای کرین در ایران هستند و دلشان می خواهد با شما ملاقات کنند. آقای... با کمال تعجب و اندک نگرانی که از چهره اش خواندم، رو به من کرد و گفت: عجب، مگر آقای کرین حیات دارند؟ گفتم: بلی، مگر شما نمی دانستید؟ گفت: حالا که ایشان زنده اند، کاش می شد به آقای کرین می گفتید که آقای... مرده است!... البته ملاقات هم صورت نگرفت و بعدها فهمیدم که منبع اصلی کار آقای... همان مقاله مجله خودمان و سخنرانی کرین بوده است. بقیه همه شاخ و برگ های مترجم، و آن قدر مفصل که خود کرین آن را نمی توانست تشخیص دهد. ^۱گفتنی است که این مجموعه، بعدها، به صورت کتابی مستقل در آمد و انتشارات جاویدان آن را چاپ کرد.

۱. محمد ابراهیم باستانی پاریزی، هزارستان، ص ۳۳۵ - ۳۳۳ (پاورقی). گفتنی است که آقای باستانی در آن ایام، مدیر داخلی مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بوده است.

فصل سوم

اخلاق نقد (شیوه‌های اخلاقی مواجهه با اندیشه‌ها)

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. با معنای درست نقد و انتقاد آشنا شود؛
۲. ضمن درک اهمیت و ضرورت نقد، نه تنها از رواج نقد و انتقاد علمی در جامعه، نهراسد؛ بلکه خردش نیز بکوشد تا به این وظیفه اجتماعی و اخلاقی عمل نماید؛
۳. ضمن آشنایی با وظایف اخلاقی خود در مقام نقداندیشه‌ها و رفتارهای دیگران، نسبت به مراعات آنها، ترغیب شود؛
۴. در پاسخ به نقدهای دیگران، موازین اخلاقی را مراعات کند.

نباید از آزادی ترسید و از مناظره گریخت و نقد و انتقاد را به کالایی قاچاق و یا امری تشریفاتی تبدیل کرد، چنانچه نباید به جای مناظره، به جدال و مرء گرفتار آمد و به جای آزادی، به دام هتاک و مسئولیت‌گریزی لغزید. آن روز که سهم آزادی و اخلاق و سهم منطق همه یکجا و در کنار یکدیگر ادا شود، آغاز روند خلاقیت علمی در تفکر بالنده دینی، در این جامعه است و کلید جنبش تولید نرم‌افزاری علمی و دینی، در کلیه علوم و معارف دانشگاهی و حوزوی، زده شده است.^۱

۱. اهمیت و جایگاه

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های شکوفایی علم و اندیشه در یک جامعه و همچنین از علائم رشد و بالندگی و پویایی یک ملت، رونق مباحثات علمی، تضارب آرا و تبادل افکار است. جامعه مورد پسند اسلام و قرآن، جامعه‌ای است که در آن علم و عالمان ارزش و منزلتی بی‌بدیل داشته باشند و اندیشمندان و مبتکران و مخترعان و قهرمانان فکری و فرهنگی آن دارای ارج و ارزشی بسیار والا باشند. اگر می‌بینیم فضای فعلی جامعه ما این‌گونه نیست، باید دید که مشکل در کجاست؟ چرا و چگونه جامعه علمی ما به این وضعیت درآمده است؟ از سوی دیگر، باید دید که حتی در میان اهل علم و فرهنگ، چرا به اندیشه‌های خودی کمتر بها می‌دهیم و چگونه است که بازار ترجمه، از بازار تألیف و تولید اندیشه، گرم‌تر و پرونق‌تر است؟ هر یک از ما چه سهمی در پیدایش و شیوع

۱. بخشی از پاسخ رهبر انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، به نامه جمعی از فضلاء حوزه و دانشگاه در باره جنبش نرم‌افزاری و ضرورت راه‌اندازی نهضت تولید علم.

چنین بازاری داریم؟ و بالاخره راه حل چیست؟ در این میان ما چه وظیفه‌ای بر عهده داریم و حاکمان و مسئولان و برنامه‌ریزان کشور چه مسئولیتی؟

البته بررسی این مسائل مجالی وسیع می‌طلبد که در حوصله این کتاب و این فصل نیست. اما به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین شرایط لازم برای تحقق نشاط و پویایی علمی در جامعه و ایجاد یک جامعه علم‌دوست و اندیشه‌پرور، آزادی اندیشمندان و عالمان در ارائه اندیشه‌ها و نظریات علمی خود است. جامعه‌ای که عالمان آن از بیم، سر در گلیم بکشند، بالتبع جاهلان و چاپلوسان در رأس خواهند نشست. البته باید توجه داشت که آزادی اندیشه هرگز به معنای آزادی هتاک و پرده‌داری و بازیچه‌گرفتن دین و فرهنگ و هویت یک ملت نیست. به تعبیر دیگر، آزادی به معنای آزادی مطلق نیست. اصولاً دفاع از آزادی مطلق و افسارگسیخته، معنایی جز مخالفت با آزادی ندارد. آزادی مطلق، امری خودستیز و خودمتناقض است. اکنون باید دید که چه امر یا اموری، آزادی علمی و آزادی اندیشه را مقید می‌کنند.

می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین قیود آزادی، قیود اخلاقی است. اخلاق و اصول اخلاقی از اموری هستند که بر توسل آزادی لگام می‌زنند. به تعبیر دیگر، اخلاق، حاکم بر آزادی است و آزادی در صورتی عاقلانه و ثمربخش خواهد بود که در چهارچوب اخلاق باشد. بنابراین، هر چند رواج گفتگوهای علمی و آزادی در طرح اندیشه می‌تواند به عنوان یکی از نشانه‌ها و علایم برجسته رشد و پویایی علمی یک جامعه تلقی شود، اما هرگز نمی‌توان به صرف طرح گسترده نظریات علمی و رواج بازار نقد و نقادی در جامعه، سلامت علمی جامعه را نتیجه گرفت. اینها را زمانی می‌توان نویدبخش و مبارک تلقی کرد که: اولاً، موضوعات مورد گفتگو، موضوعاتی مفید و ثمربخش باشند و ثانیاً، گفتگوها و مباحثات علمی نیز در فضایی مناسب و به شیوه‌ای سالم و با مراعات همه اصول معرفتی و اخلاقی انجام گیرند. فقدان شرط اول، بحث‌ها را تبدیل به مناقشات بی‌حاصل و بی‌ثمر می‌کند^۱ و فقدان شرط دوم، علاوه بر این امر، مفاسد و مشکلات اجتماعی به بار می‌آورد.^۲

یکی از موضوعات و مسائلی که در دوران جدید به شدت مورد اهتمام اندیشمندان قرار گرفته

۱. برای نمونه مباحثی را که در قرون اولیه تاریخ اسلام بر سر مسئله خلق قرآن در گرفت، می‌توان از آن نوع مباحثات علمی‌ای دانست که ثمره‌ای جز ریخته شدن خون‌های بی‌گناه و مصرف شدن انرژی‌هایی جبران‌ناپذیر از اندیشمندان بزرگ عالم اسلام، در پی نداشت.

۲. بنگرید به: محمد فتاوی اشکوری، معرفت‌شناسی دینی، ص ۱۲.

است، مباحثی است که تحت عنوان «تفکر نقدی» مطرح می‌شود. در برخی از رشته‌های دانشگاهی، از جمله رشته فلسفه و رشته‌های وابسته آن، در سال‌های اخیر، درس‌هایی با این عنوان طراحی شده است. در این بحث که گاهی از آن به «تفکر انتقادی» یا «منطق کاربردی» نیز تعبیر می‌شود، دانشجو با بسیاری از مغالطه‌ها که تعداد آنها به بیش از یکصد مورد می‌رسد، آشنا می‌شود. آشنایی کاربردی و دقیق با این مغالطات، برای کسانی که می‌خواهند در مواجهه با اندیشه‌های گوناگون و همچنین در دفاع از اندیشه خاصی به شیوه‌ای منطقی برخورد کنند، ضروری است.^۱ طبیعی است که ارتکاب مغالطه، در رد و یا دفاع از یک اندیشه، عملی غیراخلاقی است و مغالطه‌گر، نه تنها دچار خطای منطقی و معرفتی است، بلکه در جایی که ارتکاب مغالطه به صورت عمدی باشد و مخصوصاً در مواردی که پیامدهای معرفتی و دینی برای شنوندگان یا خوانندگان به دنبال داشته باشد، عملی کاملاً غیراخلاقی نیز مرتکب شده است. با این وجود، آدمیان به طور طبیعی و به مقتضای ذات و سرشت انسانی خود، از ارتکاب مغالطات منطقی پرهیز می‌کنند. بنابراین، آنچه در این میان بسیار خطرناک‌تر است و شبروانه بر جان فکر و اندیشه آدمی افتاده و سرمایه حق‌طلبی و سعادت‌خواهی و حقیقت‌دوستی او را به یغما می‌برد، حجاب‌ها و لفرشگاه‌های اخلاقی در ارائه افکار و اندیشه‌های خود، یا دفاع از آنها و همچنین خطاهای اخلاقی در رویارویی با اندیشه‌های دیگران است. از همین روی است که در کنار آشنایی با مغالطات منطقی، باید با آداب و اصول اخلاقی در مقام ارائه یک فکر و اندیشه و نحوه مواجهه با مخالفان فکری خود و همچنین در مقام فهم یا نقد اندیشه دیگران، به خوبی آشنا شویم و از لفرشگاه‌های بزرگ و سعادت‌سوزی که در این عرصه وجود دارد، به شدت پرهیز کنیم.

۲. معناشناسی نقد

در باره معنای نقد و انتقاد دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی نویسندگان بر این باورند که نقد و انتقاد، صرفاً به معنای بیان خوبی‌ها و محسنات است و در آن نباید از زشتی‌ها و نادرستی‌های امر مورد انتقاد سخنی به میان آورد. یکی از نویسندگان در این باره می‌گوید: «نقد، کوششی است برای یافتن و شناختن و دوست داشتن و توصیه کردن همه نکته‌های خوبی که در جهان اندیشیده و نوشته شده‌اند، و نه بهترین آنها». نویسنده دیگری، چنین می‌نویسد: «نقد راستین باید به خوبی‌ها و

۱. در این باره می‌توان به دو کتاب منطق کاربردی و مغالطات که به قلم آقای علی اصغر خندان به نگارش درآمده‌اند مراجعه کرد.

نه نارسایی‌ها بپردازد و زیبایی‌های نهفته یک نویسنده را کشف کند و چیزهایی را که دیدن را سزاوارند، به جهان عرضه دارد.^۱

در مقابل، برخی دیگر بر این باورند که نقد و انتقاد، صرفاً یا دست‌کم در معنای رایج و شایع آن، به معنای عیب‌جویی و خرده‌گیری است^۲ و نقاد هیچ التزامی ندارد که به بیان خوبی‌ها و نکات مثبت یک نوشته یا اندیشه، هر چند که نکات مثبت آن بسیار هم باشد، اشاره‌ای داشته باشد.

به نظر می‌رسد، نقد و انتقاد^۳ به معنای «ارزیابی منصفانه یک چیز» است و برای این ارزیابی، در بسیاری از موارد لازم است در کنار بیان نقاط ضعف، نقاط قوت را نیز یادآور شد. به تعبیر برخی از نویسندگان: «انتقاد به معنای مذمت‌کردن نیست و انتقادکننده می‌تواند کتاب نویسنده یا شعر گوینده‌ای را انتقاد نماید، بدون اینکه کلمه‌ای نادرست در آن یافته و نکوهش کرده باشد، بلکه ممکن است تمام تعریف کند. ممکن هم هست کتابی را انتقاد نماید و کلمه‌ای در خور ستایش در آن نیابد؛ پس کلمه انتقاد به معنای نکته‌گیری و عیب‌جویی نیست، بیشتر به معنای نکته‌سنجی و تحقیق است.»^۴ یا به تعبیر برخی دیگر: «در اصطلاح علمای علم ادبیات و بیان، انتقاد، ذکر محسنات و عیوب و اشتباهات نوشته‌ها یا تألیفات ادبی است، با بصیرت تمام و دقت نظر.»^۵ نقد در اصطلاح «واریسی و بررسی نوشتار (گفتار یا رفتاری) برای شناسایی و شناساندن زیبایی و زشتی، بایستگی و نبایستگی، بودها و نبودها و درستی و نادرستی آن است.»^۶

۱. بنگرید به: ا.ح. آریان‌پور، پژوهش، ص ۳۸.

۲. سیدحسن اسلامی، اخلاق نقد، ص ۲۳.

۳. گفتنی است برخی از نویسندگان، با توجه به ریشه عربی واژه «نقد» میان معنای «نقد» و «انتقاد» تفکیک قائل شده‌اند. به این صورت که گفته‌اند: «نقد الشئ: فَضَحَهُ لِتَعْرِفَ جَيِّدَهُ مِنْ زَيْدِيَّةٍ؛ چیزی را نقد کرد، یعنی واریسی کرد تا نیک و بد آن را بشناسد» و در باره سخن، چنین می‌گویند: «نقد الکلام: أَظْهَرَ مَا بِهِ مِنَ الْعُيُوبِ أَوْ الْمَحَاسِنِ؛ سخن را نقد کرد، یعنی زشتی و زیبایی آن را نمایان ساخت.» یعنی همان کاری که صرافان در روزگار قدیم انجام می‌دادند که سکه‌های اصلی را از سکه‌های تقلبی بازشناسی می‌کردند. نقادان و ناقدان یک سخن نیز به همین منظور به بررسی یک سخن می‌پردازند. اما هرگاه تنها به عیب‌جویی و بیان اشکالات و نارسایی‌های یک اندیشه پرداخته شود، از واژه «انتقاد» به کمک حرف «علی» استفاده می‌کنند و می‌گویند: «لِإِنْقَادِ الْكَلَامِ عَلَى قَائِلِهِ: أَظْهَرَ عَيْبَهُ؛ بر سخن گوینده انتقاد کرد، یعنی زشتی‌هایش را آشکار کرد» صرف‌نظر از صحت و سقم این دیدگاه، ما در این نوشتار، نقد و انتقاد را به یک معنا گرفته و چنین تفکیکی را در اینجا مورد نظر نداریم.

۴. بنگرید به: غلامحسین غلامحسین‌زاده، سیر نقد شعر در ایران: از مشروطه تا ۱۳۳۲ ه. ش، ص ۱۵۷.

۵. بنگرید به: همان.

۶. محمدعلی سلطانی، «ضرورت و شیوه نقد کتاب»، آینه پژوهش، سال اول، شماره اول، خرداد و تیر ۱۳۶۹، ص ۱۰. بسیاری از مطالب این مقاله برگرفته از مقاله آیین نقد کتاب آقای خرمشاهی است!

۳. ضرورت نقد

آزادی نقد، به شرط رعایت آداب اخلاقی آن، در یک جامعه هیچ ضرری را در پی نخواهد داشت؛ زیرا یا انتقاد وارد است که در آن صورت باید از منتقد تشکر کرد که عیب کار یا نادرستی اندیشه‌ی ما را گوشزد کرده است و یا وارد نیست که پاسخ داده می‌شود و سوءتفاهم ایجاد شده، برطرف می‌گردد.^۱ بنابراین، آزادی افراد جامعه در نقد و انتقاد از عملکردها و همچنین آزادی اندیشمندان در نقد آرای یکدیگر، به شرط رعایت ضوابط علمی و اخلاقی، جای هیچ گونه نگرانی ندارد.

در روایات فراوانی، که در اینجا برخی از آنها را نقل می‌کنیم، بر اهمیت و ضرورت وجود نقد در جامعه تأکید شده است. امام صادق علیه السلام، در حدیث مشهوری می‌فرماید:

بهترین دوستان در نزد من کسانی‌اند که عیوب و نواقص من را به من هدیه دهند.^۲

همه می‌دانیم که آن امام عزیز، از مقام عصمت برخوردار است و هرگز نقص و عیبی در گفتار و کردار او راه ندارد؛ با این حال، بهترین دوستان خود را کسی معرفی می‌کند که اگر عیب و نقصی از آن حضرت به نظرش می‌رسد، بدون ملاحظه، آن را به او گوشزد کند. کمترین فایده این کار آن است که سوءتفاهم پیش آمده را می‌توان در فضایی صمیمی و دوستانه رفع کرد.

امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

کسی که عیب تو را به تو بنمایاند، تو را خیرخواهی کرده است.^۳

از امام حسین علیه السلام نقل است که فرمود:

کسی که تو را دوست بدارد، تو را [از انجام زشتی‌ها و بدی‌ها] نهی می‌کند و کسی که تو را دشمن بدارد، تو را می‌فریبد یعنی با عدم تذکر زشتی‌ها و کارهای ناپسند تو، موجب فریب و گمراهی‌ات می‌شود.^۴

۱. بنگرید به: غلامحسین غلامحسین‌زاده، سیر نقد شعر در ایران: از مشروطه تا ۱۳۳۲ ه. ش، ص ۱۶۰.

محمد فنبائی اشکوری، معرفت‌شناسی دینی، ص ۱۶.

۲. احبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي. (محمد رضا حکیمی، الحیاء، ج ۱، ص ۱۹۶)

۳. مَنْ يَضُرُّكَ عَيْبَكَ فَقَدْ نَصَحَكَ. (همان)

۴. مَنْ أَحَبَّكَ نَهَاكَ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَغْرَاكَ. (همان، ص ۱۹۷)

و باز علی علیه السلام فرموده‌اند:

کسی که عیوب و کاستی‌های تو را پنهان کند [و به منظور اصلاح، آنها را به تو تذکر ندهد] دشمن توست.^۱

اصولاً، باید دانست که نقد و انتقاد از نابسامانی‌ها و کج‌اندیشی‌ها، از وظایف دینی مردم است. نقد اندیشه‌های نادرست، در حقیقت از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر در حوزه معرفتی است. دایره امر به معروف و نهی از منکر را نباید منحصر در مسائل رفتاری دانست؛ بلکه این فریضه در عرصه معرفتی نیز جریان دارد. حتی می‌توان گفت که امر به معروف و نهی از منکر در قلمرو مسائل معرفتی بسیار اساسی‌تر و سرنوشت‌سازتر از امر به معروف در حوزه رفتار است. نقد اندیشه‌ها و عملکردهای نادرست، به‌ویژه در جایی که احتمال تأثیرگذاری آنها در میان افراد جامعه بالا باشد، یک وظیفه اجتماعی است. اگر کسی بداند که اندیشه، گفتار یا کردار خاصی موجب گمراهی افراد و یا موجب انحراف گفتاری یا رفتاری در سطح جامعه می‌شود، وظیفه اسلامی و انسانی او حکم می‌کند که به طور مستدل و منطقی در مقابل آن بایستد و مردمان را از خطر این انحراف آگاه سازد. زکات ذکاوت و شکر نعمت خوش‌فهمی و تیزبینی، این است که شخص تیزبین و خوش‌فهم، نه تنها باید «دست دیگران را بگیرد و در گلستان زیبایی‌هایی که کشف کرده است آنان را نیز بچرخاند و از شهد فهم بر کام اندیشه‌شان قطره‌ای چند بچکاند»^۲ بلکه باید آنان را از خارها و سنگلاخ‌ها و سم‌های مهلکی که بر سر راهشان قرار گرفته است، آگاه سازد.

افزون بر این، نقد اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای نادرست یک فرد یا گروه، خدمت به خود آن فرد یا گروه است. هر چند ممکن است آنان خود، در ابتدا، از چنین خدمتی ناراحت شوند، اما ناراحتی آنان نباید موجب شود که ناقد، از نقد صرف‌نظر کند. همانطور که گریه و ناراحتی کودک بیمار موجب نمی‌شود که پزشک از معاینه او و تجویز دارو برای درمانش صرف‌نظر کند. نقد اگر درست و بر اساس موازین اخلاقی انجام پذیرد، می‌تواند چشم دیگر شخص نقدشونده باشد؛ چشمی که بی‌عینک حب و علاقه به اندیشه یا عملکرد او می‌نگرد و قصد آن دارد که ناهنجاری‌ها و ناراستی‌های او را دریابد و

۱. من سائر عینک فهو عدوک. (همان، ج ۱، ص ۱۹۸)

۲. محمدعلی سلطان، «ضرورت و شیوه نقد کتاب»، آینه پژوهش، سال اول، شماره اول، ص ۱۲.

به او گوشزد کند.^۱ به گفته سعدی:

به نزد من آن کس نکوخواه توست
که گوید فلان خار در راه توست^۲

۴. شرایط اخلاقی نقد

پس از بیان مباحث مقدماتی در زمینه اهمیت نقد، معنای نقد و همچنین ضرورت نقد، اکنون به بیان شرایط و آداب اخلاقی نقد می‌پردازیم؛^۳ هم شرایطی که از سوی ناقد باید مراعات شود و هم شرایطی که رعایت آنها از سوی شخص یا اشخاص مورد نقد لازم است.

۴-۱. فهم سخن و تبصر در موضوع

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن‌شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست^۴

علی علیه السلام در نامه خود به فرزندش چنین می‌فرماید:

پس اگر دانستن چیزی... بر تو دشوار گردد، آن دشواری را از نادانی خود به حساب آرا چه تو نخست که آفریده شدی نادان بودی سپس دانا گردیدی؛ و چه بسیار است آنچه نمی‌دانی و در حکم آن سرگردانی، و بینشت در آن راه نمی‌یابی، سپس آن را نیک می‌بینی و می‌دانی.^۵

اگر در نقد، به‌ویژه نقدهای علمی، ناقد در پی بیان درستی‌ها و نادرستی‌های یک اندیشه است، طبیعتاً نخستین شرط این کار، آن است که آن سخن را به‌درستی فهمیده باشد. نقد بدون فهم و رد بدون درک، نشانه گستاخی جاهلانه و حق‌ناشناسی نقاد است.^۶ هیچ کس اخلاقاً مجاز نیست پیش از فهم درست و دقیق یک مدعا و به صرف داشتن تصویری مبهم و اجمالی از یک نظریه به نقد آن بپردازد. شاید بتوان گفت بسیاری از اختلافات میان اندیشمندان مختلف از همین‌جا ناشی می‌شود.

۱. بنگرید به: همان، ص ۱۳.

۲. سعدی شیرازی، کلیات سعدی، بوستان، در عدل و تدبیر و رأی، (حکایت مأمون با کنیزک)، ص ۲۵۸.

۳. به حکم حق‌شناسی باید بگوییم که در این بخش، از کتاب اخلاق نقد، نوشته دوست عزیزم، حجت‌الاسلام دکتر سیدحسن اسلامی، فراوان بهره برده‌ام. مطالعه این کتاب را به خوانندگان توصیه می‌کنم.

۴. دیوان حافظ.

۵. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۳۱، ص ۲۹۹.

۶. بنگرید به: محمد اسفندیاری، «درک کردن و رد کردن»، آینه پژوهش، سال پنجم، شماره اول، ص ۱۴-۲.

مشاجراتی که در تاریخ میان فقیهان، فیلسوفان، متکلمان و عارفان بر سر مسائل مختلف رخ داده است، در بسیاری از موارد، ریشه در تفاوت زبان‌ها و عدم تفاهم دارد. نشانه آن این است که «کسی که هم عارف و هم فیلسوف و هم فقیه است، بین این معارف تناقض و ناسازگاری نمی‌بیند»^۱

داستانی آموزنده

می‌گویند روزی ناصرالدین شاه از اعتمادالسلطنه، رئیس دارالطباعه کشور و مؤلف کتاب المآثر و الآثار پرسید: «در مملکت ما چه چیز از همه بیشتر است؟» اعتمادالسلطنه بی‌درنگ گفت: «قربان، پزشک!» ناصرالدین شاه تعجب کرد و پرسید: «چرا؟» او گفت: «پاسخش را چندی بعد به عرض می‌رسانم.» چند روز بعد دستمالی زیر چانه‌اش بست و دو سر آن را روی سرش گره زد و چنان وانمود کرد که دندان‌ش درد می‌کند. با همان حالت پیش شاه آمد. شاه پرسید: «چه شده است؟» گفت: «قربان، دندانم پاره کرده است.» ناگهان یکی از درباریان گفت: «باید شلغم جوشیده روی جایگاه پله بگذاری.» دیگری گفت: «علاج این درد، حریره بادام است.» خلاصه اینکه هر کسی فراخور اطلاع خود چیزی تجویز کرد. آنگاه اعتمادالسلطنه دستمال را باز کرد و خطاب به شاه گفت: «قربان! دندان من درد نمی‌کند؛ تنها خواستم عرضی را که یک هفته پیش کردم تأیید کنم که در مملکت ما پزشک از همه چیز بیشتر است.»

البته کسی که اندیشه، گفتار یا کردار او مورد نقادی قرار می‌گیرد، نباید فوراً ناقد را به عدم فهم مطالب خود متهم کند؛ آفت بزرگی که متأسفانه در عرصه نقد و نقادی و مناظرات علمی مکتوب جامعه ما از هر دو سو به وفور مشاهده می‌شود، در بسیاری از پاسخ‌هایی که نویسندگان و گویندگان به نقدهای ناقدان می‌دهند، نخستین مسئله این است که «نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز» و کسی که سپر ندارد و توانایی فهم این ظرایف و دقایق را ندارد، باید پا پس کشیده و عرض خود نبرد و نویسنده و خوانندگان را به زحمت نیندازد!

۲-۴. کنار نهادن حب و بغض

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که رعایت آن شرط اصلی فهم سخن گوینده یا نویسنده و همچنین شرط اصلی درک حقیقت یک گفتار یا رفتار است، کنار نهادن حب و بغض هاست. تأثیر حب و بغض تا آنجاست که می‌تواند هنر را عیب و عیب را هنر جلوه دهد. کسی که به قصد میج‌گیری، به نقد یک

۱. محمد فنایی اشکوری، معرفت‌شناسی دینی، ص ۲۸.

اندیشه یا رفتار می‌پردازد، قطعاً از درک حقیقت آن عاجز خواهد بود. کسی که با نگاه عاشقانه یا با نگاه مغرضانه و مبغضانه به مسئله‌ای می‌نگرد، به سختی می‌تواند همه ابعاد و جنبه‌های آن را به درستی درک کرده و سره و ناسره آن را تشخیص دهد. اصولاً برای چنین کسی درک مسئله موضوعیت ندارد، بلکه مسائل دیگری است که او را به نقد واداشته است.^۱

به گفته سعدی:

کسی به دیده انکار اگر نگاه کند نشان صورت یوسف دهد به ناخوبی
و گر به چشم ارادت نگه کنی در دیو فرشته‌ایست نماید به چشم کروی^۲

البته باز هم باید توجه داشت که کس یا کسانی که اندیشه یا رفتار آنان مورد نقد قرار گرفته است، اخلاقاً مجاز نیستند ناقد را به سوءغرض و داشتن حب و بغض نسبت به خودشان متهم کنند. آنان موظف‌اند به بررسی ادله ناقد پرداخته و درستی یا نادرستی آنها را بنمایانند.

۳-۴. پرهیز از نقد متقابل

آینه چون نقشی تو بنمود راست خود شکن، آینه شکستن خطا است

یکی دیگر از آفتهای اخلاقی بزرگ در عرصه نقد و نقادی این است که بسیاری از افراد در پاسخ نقدهای ناقدان، بدون آنکه به پاسخگویی نقدها بپردازند، به بررسی آثار ناقد و مطالعه سرگذشت و تاریخ زندگی ناقد پرداخته، می‌کوشند به گونه‌ای از لابلای اندیشه‌ها و اعمال خودش بی‌عملی‌ها و نادرستی‌هایی را استخراج کنند و آنها را به رخ ناقد بکشند. همین است که موجب هراس از نقد شده و نقد را به کالایی قاچاق یا امری تشریفاتی تبدیل کرده است و کمتر کسی جرئت می‌کند اندیشه‌ای را نقادی کند. مگر آنکه از دوستان نقد شونده بوده و از قبل با او تبانی کرده باشد تا با نامی مستعار و به منظور رواج دادن یک اندیشه به نقد آن بپردازد(!) و یا از خود مطمئن باشد و یا دارای انگیزه بسیار بالایی باشد.

عمل نکردن ناقد به سخنان خودش دلیل بی‌اعتباری و نادرستی نقد او نمی‌شود. تنها ثمره و

۱. بنگرید به: محمد اسفندیاری، همان، ص ۱۳.

۲. سعدی شیرازی، کلیات سعدی، گلستان، باب پنجم، (در عشق و جوانی)، حکایت اول، ص ۱۵۷.

پیامد نقد متقابل، محروم کردن خود از هدایت‌ها و نصایح دیگران است.

۴-۴. نقد انگیزه به جای انگیزه: به گفته بنگر نه به گوینده

یکی دیگر از بزرگ‌ترین آفت‌های اخلاقی در عرصه نقد، خطا انگیزه و انگیزه است.^۱ کسی که مورد نقد قرار می‌گیرد، به جای پرداختن به پاسخ نقدهای ناقد، به کالبدشکافی نیت و انگیزه او اقدام می‌کند. انگیزه‌خوانی یکی از مغالطاتی است که در بسیاری از گفتگوها و مشاجرات سیاسی، اجتماعی و حتی علمی رواج دارد. شخص یا حزب یا طبقه‌ای که مورد نقد فرد یا حزب یا طبقه‌ای دیگر قرار می‌گیرد، به جای بررسی محتوای سخن ناقد، و بررسی ادله او، به اکتشاف انگیزه‌های نهانی و پشت‌پرده ناقد پرداخته و با آلوده ساختن فضای نقد، خود را از پاسخگویی به آن بی‌نیاز می‌بیند.^۲ این گونه برخورد را مقایسه کنید با توصیه‌های اسلام و ائمه اطهار (ع) و ببینید که فاصله از کجا تا به کجاست. امیرمؤمنان به ما توصیه می‌کند که:

حکمت را از هر کسی که آن را بیان می‌کند، بگیر؛ و به گفته بنگر و به گوینده منکر.^۳

حکمت گمشده مؤمن است. پس آن را فراگیر هر چند از منافقان باشد.^۴

چو دانی که مقصود گوینده چیست	سبب ای برادر که گوینده کیست
نسباید بر این قدر گوهر شکست	که از دست بی‌قدری افتد به دست
کی افتد در اعجاز قرآن شکی	و گر خواندش بی‌خرد کودکی

۵-۴. تفکیک اندیشه و رفتار از فرد

هم ناقد و هم کسی که مورد انتقاد قرار می‌گیرد باید به این مهم توجه داشته باشند که نقد را از ساحت نقد اندیشه و کردار، به نقد صاحب اندیشه و کردار نکشانند. در حقیقت نقد یک سخن یا رفتار نشان‌دهنده اهمیت آن اندیشه یا رفتار برای ناقد است. کسی که به نقد اندیشه یا سخنی می‌پردازد، در حقیقت، در جهت اصلاح و تکمیل آن گام برداشته است. بنابراین، هرگز نباید نقد او را به معنای

۱. بنگرید به: محمد فنی‌اشکوری، معرفت‌شناسی دینی، ص ۲۳ و ۲۴

۲. علی اصغر خندان، منطق کاربردی، ص ۲۱۸؛ همو، مغالطات، ص ۱۹۰.

۳. حُذِّ الْحِکْمَةُ مَنْ اَتَاكَ بِهَا وَ انْظُرْ اِلَى مَا قَال و لَا تَنْظُرْ اِلَى مَنْ قَال. (عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱،

فصل ۳۰، ص ۲۵۵، حدیث ۱۱)

۴. الْحِکْمَةُ خَالَةُ الْمُؤْمِنِ فَحُذِّ الْحِکْمَةَ وَ لَوْ مِنْ اَهْلِ النِّفَاقِ. (تهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، حکمت ۸۰، ص ۳۷۳)

در افتادن با شخص نقدشونده تلقی کرد. به تعبیر دیگر، کسی که اندیشه‌ای را نقد می‌کند یا ناراستی‌های یک رفتار را نشان می‌دهد، می‌خواهد بیزاری خود را از ناراستی و نادرستی اعلام کند و نه از فردی که مورد نقد قرار گرفته است.

۶-۴. لزوم بردباری و نقدپذیری

هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است.^۱

نویسنده‌ای معاصر، پاسخ خود را به نقدی که یکی دیگر از نویسندگان بر یکی از اندیشه‌های او زده است، با این شعر مولوی آغاز می‌کند:

از خسدا جویم توفیق ادب	بی ادب محروم گشت از لطف رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد	بلکه آتش در همه آفاق زد

و سپس چنین می‌نویسد: «این قلم خود را ناتوان نمی‌بیند که در پاسخ نوشتاری طعن‌آمیز و تمسخرآلود و نیش‌آلود، مقابله به مثل کند و اصناف تعبیّرات خصمانه و موهن را در این پاسخ به کار گیرد. اما در این کار فضیلتی نمی‌بیند و هنر را در این بی‌هنری‌ها نمی‌جوید و روحانیان و فقه‌پیشگانی چون... را مشفقانه تذکار می‌دهد که دفتر معرفت را به آتش مخاصمت نسوزانند و در محضر دانش، شرط ادب را فرونگذارند و جرعه صحبت را به حرمت نوشند و رقم مغلطه بر دفتر دانش نکشند و سر حق بر ورق شعبده ملحق نکنند. و چون از فقه صفا و مروه فراغت حاصل کنند، باری در وادی صفا و مروت نیز گامی بزنند و حال که از قیل و قال مدرسه طرفی بسته و خطی اندوخته‌اند، یک چند نیز خدمت معشوق و می کنند و از یاد نبرند که:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد	نه که را منزلت مانند نه مه را
-----------------------------	-------------------------------

... طهارت قلم و قداست محضر و فراست مخاطب بیش از این رخصت معاشرت نمی‌دهد.^۲

۱. وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اُخْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ. (فصلت (۴۱): ۳۴)

۲. عبدالکریم سروش، قبض و بسط تعریک شریعت، مقاله «نقدها را بود آیا که عیاری گیرند»، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

معلوم نیست اگر این نویسنده محترم می‌خواست از سر شفقت سخن نگوید و یا بالاتر آنکه اگر می‌خواست مقابله به مثل کند و یا طهارت قلم و قداست محضر را نگه ندارد، چه می‌گفت؟! حال، این برخورد را مقایسه کنید با برخورد امام باقر علیه السلام با کسی که حرمت امامت و انسانیت را نادیده گرفت و در برخورد با آن حضرت از بدترین فحش‌ها و ناسزاها استفاده کرد. می‌دانیم که پنجمین امام شیعیان، محمد بن علی بن الحسین، ملقب به «باقر»، به معنای شکافنده، است و به آن حضرت، به دلیل دانش فراوانشان، «باقر العلوم»، یعنی شکافنده دانش‌ها، لقب داده‌اند. شخصی فریب‌خورده، برای استهزای آن حضرت، کلمه «باقر» را به «بقر» تصحیف کرد و به آن حضرت گفت: «انت بقر». امام بدون آنکه آزرده شود و اظهار عصبانیت کند و یا مقابله به مثل نماید، با کمال سادگی پاسخ داد: «نه، من بقر نیستم، من باقرم».

آن شخص ادامه داد و گفت: تو پسر زنی هستی که آشپز بود.

- شغلش این بود، عار و ننگی محسوب نمی‌شود.

- مادرت سیاه و بی‌شرم و بدزبان بود.

- اگر این نسبت‌ها که به مادرم می‌دهی راست است، خداوند او را بیمارزد و از گناهش بگذرد، و اگر دورغ است از گناه تو بگذرد که دورغ گفتی و افترا بستی.

مشاهده این همه حلم، از مردی که قادر بود همه گونه موجبات آزار یک مرد خارج از دین اسلام را فراهم آورد، کافی بود که انقلابی در روحیه وی ایجاد کند و او را به سوی اسلام بکشاند. آن مرد بعداً مسلمان شد.^۱

۷-۴. پرهیز از برجسب زدن

یکی از شیوه‌های نادرست و خلاف اخلاق در نقد، برجسب زدن و انگ‌زدن به صاحبان اندیشه و یا به ناقدان است. افراد به جای نقد اندیشه‌ها و بیان نقاط ضعف دلایل و مستندات یک فکر و یا بیان ناراستی‌های یک عمل، با انتساب‌های غالباً نادرست افکار و اندیشه‌ها به افراد و مکاتب منفور و مطرود جامعه، به خیال خود آن فکر را ابطال و آن اندیشه را از میدان به در کرده‌اند. برجسب‌هایی از قبیل ارتجاعی، قشری، غربی، غرب‌زده، علم‌زده، عوام‌زده، لیبرال، فاشیست، مستبد، انحصارطلب،

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۸، داستان راستان، (امام باقر علیه السلام و مرد مسیحی)، ص ۲۰۷ و ۲۰۸، به نقل از بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۸۳.

ملی‌گرا، کهنه‌گرا، ارسطویی، قرون وسطایی و امثال آن، که اغلب برای تحقیر منتقد یا شخص و گروه مورد انتقاد کراراً از سوی افراد مختلف در نقد دیگران و یا در پاسخ به نقدها به کار می‌رود. در حالی که اگر اندکی بیندیشیم، خواهیم دید که چنین برجسب‌هایی حتی اگر هم درست باشند، هرگز خللی در بنیان‌های منطقی یک اندیشه ایجاد نمی‌کنند.

قرون وسطایی بودن یک اندیشه، هرگز مستلزم نادرستی یا درستی آن نیست؛ همان‌گونه که نبودن یک فکر، مستلزم درستی یا نادرستی آن نیست. این در حقیقت یکی از مغالطات منطقی است که معمولاً در کتاب‌های منطقی از آن به‌عنوان «مغالطه از طریق منشأ»^۱ یاد می‌شود و زمانی رخ می‌دهد که منتقد بخواهد یک اندیشه یا رفتار را با بیان منشأ آن و انتساب آن به شخصیت‌ها یا گروه‌های مذموم و نامطلوب، نادرست معرفی کند^۲ و یا شخص مورد انتقاد بخواهد نقدهایی را که به او شده است، با بیان تأثیرپذیری منتقد از شخصیت‌ها یا گروه‌های منفور و مذموم پاسخ دهد.

۸-۴. آغاز کردن از خود

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.^۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

خوشا به حال کسی که عیوب خودش او را از عیب‌گویی دیگران باز داشته است.^۴

امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

بزرگ‌ترین عیب آن است که چیزی را زشت انگاری که خود به همانند آن گرفتاری.^۵

1. The genetic fallacy.

۲. بنگرید به: علی اصغر خندان، منطقی کاربردی، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۳. یا ایها الذین آمنوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَثِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ. (صف (۶۱): ۲ و ۳)

۴. طَوْبُ لِمَنْ شَفَّلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ. (میزبناحسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۷۸، کتاب الطهارة، باب ۵۳، حدیث ۳)

۵. أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. (نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، حکمت ۳۵۳، ص ۴۲۳)

از امام صادق (ع) نقل است که فرمود:

سودمندترین چیز برای انسان این است که به عیب خویش بر مردم پیشی گیرد.^۱

تأثیر اخلاقی گفتار و توصیه‌ای که خود فرد به آن عمل می‌کند، به مراتب بیشتر از توصیه‌هایی است که در کردار و رفتار فرد توصیه‌کننده خلاف آنها مشاهده می‌شود. کسی که خود رطب می‌خورد، اگر دیگران را نهی کند، گفتار او تأثیر لازم را نخواهد داشت؛ پزشکی که در باره مضرات سیگار برای مریضش سخن می‌گوید، اگر خودش سیگاری باشد، سخنان او یا هیچ تأثیری بر مریضش ندارد و یا تأثیر آن بسیار اندک است. بنابراین اگر ما واقعاً به قصد اصلاح و رفع نقص‌ها به نقد اندیشه‌ها یا رفتارهای دیگران می‌پردازیم، بهتر است از خود شروع کنیم و پیش از هرکس دیگری به اصلاح و نقد خود بپردازیم.

هر کسی کو عیب خود دیدی ز پیش
کی بدی فارغ خود از اصلاح خویش
غافل‌اند این خلق از خود ای پدر
لا جرم گویند عیب همدگر^۲

پرسش

۱. دیدگاه‌های مختلف در باره معنای نقد را بیان کرده و معنای درست را تبیین نمایید.
۲. آیا نقد و انتقاد را یک ضرورت اجتماعی می‌دانید؟ به چه دلیل؟
۳. چهار معیار از معیارهای اخلاقی نقد را نام برده و هر کدام را حداکثر در دو سطر توضیح دهید.
۴. در مقام نقد اندیشه‌ها یا رفتارهای دیگران چه موازین و ضوابطی را باید مراعات کرد؟ توضیح دهید.
۵. در برخورد با کس یا کسانی که رفتار یا اندیشه‌شان ما را مورد نقد و انتقاد قرار داده‌اند، چه وظایفی بر عهده داریم؟ توضیح دهید.
۶. برای تقویت روحیه نقدپذیری در افراد چه باید کرد؟ دیدگاه خود را به طور روشن توضیح دهید.

برای پژوهش

۱. یکی از موضوعات سیاسی روز را که مورد اختلاف جناح‌های عمده کشور هم باشد، انتخاب کرده و نقدها و پاسخ‌هایی را که از سوی هر یک از جناح‌ها در باره دیدگاه جناح مقابل مطرح شده است با موازین یاد شده در این کتاب مورد ارزیابی قرار دهید.
۲. علل و عوامل روانی و اجتماعی نقدگریزی برخی از افراد یا گروه‌ها را بررسی کنید.

برای مطالعه بیشتر

۱. اخلاق نقد، حسن اسلامی، قم: نشر معارف، ۱۳۸۳.
۲. پاسخ دندان‌شکن، حسین معصومی همدانی، نشر دانش، شماره ۳، سال ۱۹، پاییز ۱۳۸۱.
۳. آیین نقد کتاب، بهاء‌الدین خرمشاهی، نشر دانش، شماره ۳، سال ۱۳۶۳.
۴. مقالات، سیدعلی اصغر خندان، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۵. درک کردن و رد کردن، محمد اسفندیاری، آینه پژوهش، سال پنجم، شماره اول، خرداد - تیر ۱۳۷۳.
۶. معرفت‌شناسی دینی، محمد فناپی اشکوری، تهران: برگ، ۱۳۷۴؛ ص ۴۰ - ۱۱.

۱. أَنْفَعُ الْأَشْيَاءِ لِلْمَرْءِ سَبْقُهُ النَّاسَ إِلَى عَيْبِ نَفْسِهِ... (محمد بن یعقوب کلینی، الروضة من الکافی، ص ۲۴۳، حدیث ۳۲۷)

۲. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۸۸۲ و ۸۸۳.

فصل چهارم

اخلاق معیشت

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. با نقش کار در شکل‌گیری شخصیت فردی و اجتماعی انسان و بهداشت روانی او آشنا شود؛
۲. ضمن آشنایی با دیدگاه اسلام درباره ارزشمندی کار و کارگر و بی‌ارزشی بیکاری و بیکاران، هیچ‌کاری را تحقیر نکند و هیچ لحظه‌ای را به بطلات نگذراند؛
۳. نوع نگاه او به مسئله کار و فعالیت عوض شود و آن را به عنوان وظیفه‌ای دینی و یکی از بهترین عبادت‌ها تلقی کند؛
۴. با شناخت رابطه میان اخلاق نیک و گشایش در رزق‌های معنوی و مادی و همچنین اخلاق بد و تنگدستی، در اصلاح اخلاق خود جدیت بیشتری به کار گیرد.

ما تسلط و مالکیت و حکومت بر زمین را برای شما قرار دادیم و انواع وسایل زندگی را برای شما فراهم ساختیم؛ اما کمتر شکرگزاری می‌کنید.^۱

۱. اهمیت و جایگاه

در این فصل، بر آنیم که برخی از مهم‌ترین اخلاقیات مربوط به معیشت را یادآور شویم. البته روشن است که هر کسی به تناسب استعدادها و توانایی‌های ذاتی خویش و یا به اقتضای شرایط اجتماعی و محیطی، برای تأمین معیشت خویش شغل خاصی را برمی‌گزیند و هر شغلی نیز اخلاقیات خاص خود را می‌طلبد. مسائل اخلاقی مورد نیاز کارمند بانک با مسائل اخلاقی مورد حاجت آموزگار یا استاد دانشگاه، در بسیاری از موارد متفاوت است. مسائل اخلاقی کارگر ساختمانی با مسائل اخلاقی مدیر فرودگاه متفاوت‌اند. با وجود این، تأمین معاش، به طور کلی و صرف‌نظر از اینکه در قالب چه شغل یا تخصصی باشد، احکام اخلاقی مشترکی دارد که در این بخش می‌خواهیم برخی از مهم‌ترین آنها را مورد توجه قرار دهیم. پیش‌تر لازم است مطالبی را در زمینه اهمیت کار و فعالیت و نقش آن در سازندگی روحی و معنوی انسان و همچنین جایگاه آن در اسلام و نزد اولیای دین، یادآور شویم.

مسئله معیشت و مسائل مرتبط با آن، یکی از مهم‌ترین و پایدارترین مسائل بشری است. هیچ‌کسی نیست که به نوعی دغدغه معیشت را نداشته باشد. این مسئله، مخصوصاً برای قشر جوان

۱. وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعَ كَثِيرًا مَّا تَشْكُرُونَ. (اعراف (۷): ۱۰)

جامعه، یکی از اساسی‌ترین مسائل است. داشتن شغلی آبرومند و درآمدی مناسب، شرط لازم داشتن یک زندگی خوب و موفق است. بیکاران، هر چند از نظر اقتصادی نیازمند نباشند، باز هم انسان‌هایی موفق تلقی نمی‌شوند. با کار و تلاش است که زندگی انسانی شکوفا می‌شود و در سایه کار و تلاش است که سعادت دنیا و آخرت فرد و جامعه تأمین می‌گردد.

کار کردن و داشتن شغلی آبرومند، نه تنها وسیله‌ای برای امرار معاش و تأمین مایحتاج مادی زندگی است، بلکه از عوامل بسیار مهم در احساس شخصیت، عزت، استقلال و اعتماد به نفس است. کسانی که با حاصل دسترنج خود امرار معاش می‌کنند، در باطن احساس افتخار و عزت و سربلندی دارند و خود را یک عضو فعال و تأثیرگذار در جامعه می‌دانند. در مقابل، بیکاری موجب یأس و سرخوردگی و احساس ضعف و بی‌شخصیتی می‌شود. بیکار، از نظر دیگران، یک عضو بی‌فایده جامعه تلقی می‌شود. خود او نیز در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی مشارکت جدی و فعال نخواهد داشت. افزون بر این، یکی دیگر از آثار مخرب بیکاری یا نداشتن شغلی مناسب، بدبینی‌های غیرواقع‌بینانه به دیگران، به‌ویژه تصمیم‌گیران جامعه است که به نوبه خود پی‌آمدهای ناگوار فردی و اجتماعی‌ای را خواهد داشت.

به علاوه، «کار» یک وظیفه و مسئولیت اجتماعی هم هست. یعنی حتی اگر ما شخصاً هیچ احتیاجی نداشته باشیم، باز هم وظیفه اجتماعی و مسئولیت اخلاقی ما اقتضا می‌کند که بیکار نماییم. در همین جایی که نشستیم اگر دقت کنیم و به اطراف خود نظری بیفکنیم، می‌بینیم که غرق در محصولات و نتایج کارهای دیگرانیم. اگر نگاهی به میز و صندلی و تخته و دفتر و کتاب و قلم و کیف و در و دیوار و پنجره و شیشه و ده‌ها و صدها چیز دیگری که در اطراف ما هست بیفکنیم، خواهیم دید که حاصل کارهای دیگران است. وظیفه انسانی و اخلاقی ما اقتضا می‌کند که ما نیز خدمتی به دیگران کنیم و در تأمین بخشی از ما بحتاج دیگران سهمی داشته باشیم.

می‌توان گفت مؤمنان شاغل محبوب خداوندند. اسلام عزیز، پاداش کسانی را که در راه تأمین معاش خود و خانواده‌شان تلاش می‌کنند، همسنگ پاداش مجاهدان و رزمندگان راه خدا^۱ و بلکه

۱. امام صادق (ع): «الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ کسی که برای تأمین مخارج خانواده‌اش تلاش می‌کند مانند کسی است که در راه خداوند جهاد می‌نماید. (محمد بن یعقوب کلینی، القواعد من الکافی، ج ۵، کتاب المعیشت، باب «من کد علی عیاله»، ص ۸۸، حدیث ۱)

بالاتر از اجر آنان^۱ قرار داده است. پیامبر اکرم (ص) در حدیثی می‌فرماید:

عبادت و پرستش خداوند هفتاد جزء دارد که بالاترین و برترین جزء آن، طلب روزی حلال است.^۲

امام باقر (ع) در باره کار می‌فرماید:

کسی که برای بی‌نیازی از مردم و رفاه خانواده و کمک به همسایگانش در طلب روزی حلال باشد، در روز قیامت خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که چهره‌اش مانند ماه شب چهارده می‌درخشد.^۳

نتیجه آنکه اسلام هرگز کار کردن و تلاش برای تأمین معاش را جدای از عبادت و پرستش نمی‌داند. پیامبر اعظم (ص)، زمانی که از جنگ تبوک به مدینه بازگشت، سعد انصاری^۴ که نتوانسته بود همراه پیامبر به جنگ برود، به استقبال آن حضرت آمد. وقتی پیامبر، دستان خشک و خشن و ترکیده او را دید، از او پرسید: «صدمه‌ای به دستانت رسیده است؟» سعد در پاسخ گفت: «برای تأمین مخارج اهل و عیال با طناب و بیل کار می‌کنم.» پیامبر بر دستان او بوسه زد و فرمود: «این دستی است که در آتش جهنم نمی‌سوزد.»^۵

در مقابل، انسان‌های بیکار و کسانی که بار زندگی خود را بر دوش دیگران می‌اندازند و از زیر کار و فعالیت شانه خالی می‌کنند، مورد لعن و نفرین اسلام و اولیای اسلام‌اند. پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید:

کسی که بار زندگی خود را بر دوش مردم بیندازد ملعون است.^۶

۱. امام رضا (ع): «الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا يَكْفِيهِ عِيَالَهُ اعْظُمُ أَجْرُهُ مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ کسی که به منظور تأمین مایحتاج خانواده‌اش در پی کسب روزی الهی است، پاداشی برتر از پاداش مجاهد در راه خداوند دارد. (همان، ص ۷۸، باب الحث على الطلب والتعرض للرزق، حدیث ۵)

۲. العبادة سبعون جزءاً أفضلها طلب الحلال. (همان، حدیث ۶)

۳. من طلب [الرزق في] الدنيا استغفناً عن الناس و توسعاً على اهله و تطعفاً على جاره لَقِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. (همان، حدیث ۵)

۴. با توجه به اینکه در میان انصار پیامبر افراد متعددی «سعد» نام داشتند، در میان مورخان اختلاف است که این سعد انصاری، چه کسی بوده است، آیا سعد بن معاذ بوده است یا سعد بن عبادة یا شخصی دیگر؟ البته این مسئله برای بحث ما مهم نیست؛ آنچه که مهم است برخورد پیامبر (ص) با کارگر و اشتغالی است که برای کسب درآمد و تأمین مخارج زندگی کار می‌کنند.

۵. ابن اثیر، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۲۶۹.

۶. ملعون من آلفي كُله على الناس. (محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۷، باب ۷، ص ۱۴۲، حدیث ۱)

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

حضرت موسی از خداوند سؤال کرد: خدایا مبعوض‌ترین بندگان در نزد تو چه کسانی هستند؟ خداوند در پاسخ فرمود: کسانی که شب تا صبح همچون جسد مرده‌ای می‌خوانند و روز خود را به بطالت و بیکاری می‌گذرانند.^۱

یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: از آن حضرت در باره شخصی پرسیدم که می‌خواهد در خانه خود بنشیند و به نماز و روزه و عبادت خداوند بپردازد و از تلاش برای کسب درآمد خودداری کند و معتقد است که به هر حال، خداوند روزی او را به گونه‌ای تأمین خواهد کرد. امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند: این شخص از کسانی است که دعای آنان به اجابت نمی‌رسد؛^۲ یعنی مورد توجه خداوند قرار نمی‌گیرند. آن حضرت در روایت دیگری، انسان‌هایی را که برای حفظ آبرو و ادای دین خود و کمک به اقوام و بستگانشان کار نمی‌کنند، بی‌فایده و بی‌ارزش معرفی کرده و می‌فرماید:

کسی که نمی‌خواهد از راه حلال مالی را فراهم آورد که با آن آبروی خود را حفظ نماید و دینش را ادا کند و صلهٔ رحم را به جا آورد، خیری در او نیست.^۳

۲. کار در سیرهٔ اولیای دین

همهٔ پیامبران و امامان برای تأمین مخارج زندگی خود و خانواده‌شان کار می‌کردند.^۴ هیچ یک از آنان، به‌رغم وجود کسانی که حاضر بودند با افتخار برای آنان و به جای آنان کار کنند و با وجود امکانات و داشتن منابع مالی لازم، خود را از کار و تلاش بی‌نیاز نمی‌دیدند. ما در اینجا به ذکر دو نمونه از میان صدها مطلب تاریخی و روایی در این باره بسنده می‌کنیم.

شخصی به نام محمد بن منکدر می‌گوید: در روزی گرم به بیرون از مدینه رفتم. محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) را دیدم که با دو غلام سیاه مشغول کار کردن بود. از مشاهدهٔ این وضعیت که کسی در طلب دنیا اینگونه به خود سختی بدهد، ناراحت شدم و با خود گفتم که باید او را موعظه کنم. به او

۱. حیفهٔ باللیل بَطَّال بالنهَار، (شیخ عباس قمی، سفینهٔ البحار و مدینهٔ الحکم و الآثار، ج ۸، ص ۲۶۸، ذم کثرة النوم)

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۷۷، باب الحث علی الطلب و التعرض للرزق، حدیث ۱.

۳. لاخیر فی من لا یحب جمع المال من حلال یکتف به وجهه و یقضی به ذینه و یصل به رجه. (همان، ج ۵، ص ۷۲، باب الاستعانة بالدنیا علی الاخرة، حدیث ۵)

۴. بنگرید به: همان، ج ۵، ص ۷۵ و ۷۶، باب ما یجب من الاقتداء بالائمة علیهم السلام فی التعرض للرزق، حدیث ۱۰.

نزدیک شدم. سلام کردم. در حالی که از شدت خستگی نفَس می‌زد و عرق از سر و رویش می‌ریخت، پاسخ من را داد. به او گفتم: «آیا هیچ فکر کرده‌ای که اگر در این حالت مرگ تو فرا رسد، پاسخ خدا را چگونه خواهی داد؟!» امام باقر علیه السلام در پاسخ فرمود: «اگر در این حالت مرگ من فرا رسد، در حقیقت، در حالتی مرگ من فرا رسیده است که مشغول پرستش خداوند هستم. من با این عبادت، خودم و عیالم را از تو و دیگران بی‌نیاز می‌کنم. در صورتی باید از فرا رسیدن مرگ می‌ترسیدم که در حال معصیت و نافرمانی خداوند مرگ من فرا برسد».^۱

یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم در حالی که بیلی در دست و جامه‌ای خشن و زبر بر تن داشت و در زمین شخصی خود مشغول کار بود و عرق از پشتش می‌ریخت. به حضرت عرض کردم: «اجازه دهید من به جای شما کار کنم.» در پاسخ فرمود: «من دوست دارم که انسان برای تأمین معاش و در طلب معیشت، سختی و آزار آفتاب گرم را تحمل کند».^۲

۳. نقش نیت در ارزشمندی کار

در مباحث گذشته، این نکته را بارها یادآور شدیم که یکی از مهم‌ترین ارکان ارزشمندی کارهای اختیاری انسان، نیت و انگیزهٔ فرد از انجام آن است. کار و تلاش برای تأمین مخارج روزمرهٔ زندگی نیز از این امر مستثنا نیست. آن همه ارزشی که در اسلام برای کار ذکر شده است، همگی مبتنی بر داشتن نیت و انگیزهٔ خوب است. اگر انگیزهٔ افراد در کار، انگیزه‌های الهی و خدایی باشد، کار آنان از ارزش اخلاقی برخوردار خواهد بود، وگرنه دارای ارزش معنوی و اخروی نخواهد بود. به همین دلیل است که در احادیث متعددی بر داشتن نیت الهی در انجام کار تأکید شده است. در روایتی آمده است که روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران و اصحاب خود نشسته بود؛ جوانی نیرومند و توانا را دیدند که از همان ابتدای صبح، مشغول کار و تلاش شده بود. پاره‌ای از صحابهٔ پیامبر با نگاه تأسف آمیزی به آن جوان نگریسته و گفتند: «ای کاش این شخص، جوانی و نیروی خود را در راه خدا صرف می‌کرد.» پیامبر اکرم فرمود: «چنین نگوئید؛ زیرا این شخص اگر برای حفظ خود از درخواست از دیگران و به منظور بی‌نیازی از دیگران کار می‌کند، در آن صورت او در راه خداست و اگر برای تأمین مخارج پدر و مادر پیر و ضعیفش و یا خانوادهٔ ناتوانش کار می‌کند، در آن صورت نیز در راه خدا است.

۱. همان، ج ۵، ص ۷۳ و ۷۴، باب ما یجب من الاقتداء بالائمة علیهم السلام فی التعرض للرزق، حدیث ۱.

۲. همان، ج ۵، ص ۷۶، باب ما یجب من الاقتداء بالائمة علیهم السلام فی التعرض للرزق، حدیث ۱۳.

اما اگر برای مباحات و فخرفروشی و به هدف تکاثر و مال اندوزی کار می‌کند، در آن صورت در راه شیطان است.^۱

شخصی با حالتی نگران به محضر امام صادق (ع) آمد و وضعیت روحی و روانی خود را برای آن حضرت به این صورت شرح داد: «من دنیا و مال دنیا را دوست دارم و مایلیم به آن دست یابیم و هر چه بیشتر از دنیا بهره‌مند شوم.» امام هدف او را از جمع مال و کسب ثروت جویا شدند. آن شخص در پاسخ عرض کرد: «هدفم این است که خودم و عیالم در رفاه و خوشبختی باشیم و با آن صلۀ رحم را به جا آورم و به تهیدستان صدقه بدهم و حج و عمره به جا آورم.» امام فرمودند: «این طلب دنیا نیست؛ بلکه طلب آخرت است.»^۲

۴. رابطه اخلاق و معیشت

در روایات متعددی اخلاق نیکو به عنوان یکی از عوامل گشایش در رزق و روزی و اخلاق بد به عنوان یکی از عوامل تنگدستی و فقر معرفی شده است. پیامبر اکرم در سفارش خود به صحابی گرانقدرش، ابوذر غفاری، به این مطلب اشاره کرده و می‌فرماید:

ای ابوذر، به درستی که انسان گاهی به دلیل انجام گناه، از روزی خود محروم می‌شود.^۳

در روایت دیگری، چنین می‌خوانیم:

گنج‌های رزق در اخلاق خوب نهفته است.^۴

اخلاق نیکو، موجب زیادت در روزی می‌شود.^۵

این دسته از روایات یک معنای ظاهری قابل فهم برای همگان دارند و آن اینکه بیانگر این حقیقت تجربی و اجتماعی هستند که آراستگی به فضایل و خوش خلقی، موجب روی آوردن مردم به فرد می‌شود. تجربه نشان می‌دهد که مشتریان بیشتر به خرید از فروشندگان خوش خلق تمایل دارند.

۱. محسن فیض کاشانی، المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۳، ص ۱۴۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۷۲، باب الاستعانة بالدنيا علی الاخرة، حدیث ۱۰.

۳. یا ابادر إنَّ الرُّجُلَ لَيَحْرَمُ رِزْقَهُ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۷۷، حدیث ۳)

۴. فی سِیَةِ الاخْلَاقِ کُنُوزُ الارْزَاقِ. (شیخ عباس قمی، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، ج ۲، باب

التاء بعده اللام، ص ۶۷۸)

۵. حَسَنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ. (همان)

و اصولاً همه کسانی که در شبکه روابط شغلی با یک فروشنده قرار دارند، مانند فروشندگان مواد اولیه، شرکا، خریداران و امثال آنها، در مواقع لازم آمادگی بیشتری برای حمایت‌های مادی و معنوی از فروشنده خوش خلق دارند و همین مسائل موجب وسعت روزی افراد خوش اخلاق می‌شود. اما این احادیث را نباید در همین معنای عادی و عرفی خلاصه کرد. به ویژه آنکه مطابق روایت نخست، گناه اعم از اینکه فردی باشد یا اجتماعی، موجب محرومیت از رزق، اعم از مادی و معنوی می‌شود؛ بنابراین لازم است برای تبیین چگونگی این رابطه، به نکات زیر توجه کرد:

اولاً، باید توجه داشت که «رزق» در اینجا معنایی عام و گسترده دارد؛ یعنی منحصر در رزق متعارف از قبیل خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب امثال آن نیست؛ بلکه شامل رزق‌های معنوی و اخروی نیز می‌شود. به یک تعبیر، همه نعمت‌های الهی که به گونه‌ای در اختیار انسان قرار گرفته‌اند «رزق» به شمار می‌آیند. حتی باید دانست که اهمیت رزق‌های معنوی، مانند علم و ایمان و عبادت و امثال آن، به مراتب بیشتر از رزق‌های مادی است. گاه ممکن است ارتکاب گناهی موجب محرومیت انسان از ادامه تحصیل شود و گاه ممکن است ارتکاب گناه موجب بی‌توفیقی انسان در ادای به‌هنگام وظایف دینی و اعمال عبادی‌اش گردد. حتی نسبت به کسانی که از معنویت بالاتری برخوردارند و توفیقات و رزق‌های معنوی بیشتری را نصیب برده‌اند، ممکن است ارتکاب یک گناه صغیره، موجب سلب توفیق آنان از نماز شب باشد.

ثانیاً، در جای خود به اثبات رسیده است که، در این جهان هیچ پدیده‌ای بدون علت رخ نمی‌دهد. بنابراین، مصیبت‌ها و محرومیت‌ها و گرفتاری‌ها نیز بدون علت نیستند. اما این را هم می‌دانیم که خداوند خیر محض است و جز اراده خیر از او سر نمی‌زند، پس علت مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها را باید در جایی دیگر جستجو کرد. قرآن کریم، در آیات متعدد و به بیان‌های متنوعی، این حقیقت را تأکید کرده است که علت اصلی محرومیت‌های انسان، اعمال و رفتارهای ناشایست خود اوست.

هر مصیبتی به شما رسد به سبب دستاورد خود شما است و [خدا] بسیاری را نیز عفو می‌کند.^۱

همین مسئله عیناً در باره بهره‌مندی از رزق و روزی مادی و معنوی نیز صادق است. قرآن کریم تقوای الهی را یکی از عوامل گشایش و وسعت رزق دانسته و می‌فرماید:

و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان‌ها و زمین را بر آنها

۱. وَ مَا أَضَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمِمَّا كَسَبْتُمْ أُنذِرْكُمْ وَ يَتَّقُوا عَنْ كَثِيرٍ. (شوری ۳۰: ۴۲)

می‌گشودیم؛ ولی [آنها حق را] تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.^۱

و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌رساند، و هر کس بر خدا توکل کند کفایت امرش را می‌کند، خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.^۲

بنابراین، هر چند ما توانیم با عقل ناقص و جزئی‌نگر خود رابطه میان گناه و محرومیت از رزق، به‌ویژه رزق‌های مادی را درک کنیم، باید بدانیم که این رابطه، از نظر قرآن و معارف اصیل اسلامی، رابطه‌ای قطعی و ضروری معرفی شده است. ما با عقل و علم خود در برخی موارد می‌توانیم رابطه علیت و تأثیر و تأثر میان دو پدیده را دریابیم، اما هم خود عقل اقرار دارد که در ورای اسباب و علل ظاهری، علل و عوامل دیگری نیز هست که فراتر از درک و فهم بشر است و کشف آنها در حدود توانایی‌های عقل مستقل نیست و هم این یک حقیقت مسلم قرآنی و اسلامی است که جز علل و عوامل ظاهری، علل و عوامل دیگری نیز در این عالم جریان دارد که ارتباط آنها با معلول‌هایشان چندان برای ما محسوس نیست.

۵. نقش کار در تربیت و بهداشت روانی

همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، یکی از مهم‌ترین عوامل سازنده شخصیت انسان، کار است.^۳ رابطه میان کار و شخصیت انسان، رابطه‌ای دو طرفه است؛ یعنی همان‌طور که کار، معلول چگونگی و نوع شخصیت انسان است، شخصیت انسان و چگونگی آن نیز معلول و محصول نوع کار و شغل اوست. امیرمؤمنان (ع) در سخنی بسیار حکیمانه می‌فرماید:

اگر تو نفس خود را به کاری مشغول نسازی او تو را مشغول خواهد کرد.^۴

نفس انسانی و به‌ویژه قوه خیال آدمی به‌گونه‌ای است که اگر بیکار باشد، انسان را به تباهی و

۱. وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (اعراف: ۹۶)

۲. وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِن حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا. (طلاق: ۶۵) و ۲: ۳

۳. برای مطالعه بیشتر در این باره، بنگرید به: مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۴۱۹-۴۱۰.

۴. النَّفْسُ إِنْ لَمْ تَشْغَلْهُ شَغَلَكَ.

فساد خواهد کشاند. اما کار و فعالیت موجب می‌شود که قوه خیال چندان مجالی برای به انحراف کشاندن انسان نیابد. اصولاً یکی از مهم‌ترین علل ارتکاب گناه، بیکاری است. انرژی‌های انسان بالاخره باید به‌گونه‌ای مصرف شوند، اگر این انرژی‌ها راه درست و صوابی برای مصرف نداشته باشند، در راه‌های انحرافی و نادرست صرف خواهند شد. اشتغال، افزون بر اینکه از انفجار انرژی‌های متراکم جلوگیری می‌کند، مانع پیدایش افکار و وسوس و خیالات شیطانی نیز می‌شود. به قول پاستور: «بهداشت روانی انسان در لابراتوار و کتابخانه است.» ولتر، یکی از فیلسوفان عصر روشنگری می‌گفت: «هر وقت احساس می‌کنم که درد و رنج بیماری می‌خواهد مرا از پای در آورد، به‌کار پناه می‌برم. کار بهترین درمان دردهای درونی من است.» پاسکال می‌گفت: «مصدر کلیه مفاسد فکری و اخلاقی، بیکاری است. هر کشوری که بخواهد این عیب بزرگ اجتماعی را رفع کند، باید مردم را به کار وادارد تا آن آرامش عمیق روحی که عده معدودی از آن آگاهانند در عرصه وجود افراد برقرار شود.»^۱

۶. کار و احساس شخصیت

در یک رباعی منسوب به امیرمؤمنان (ع) چنین می‌خوانیم:^۲

لَتَقُلَّ الصَّخْرُ مِن قَلَلِ الْجِبَالِ أَحْبَبُّ إِلَيَّ مِن مِّنَ الرِّجَالِ
يَقُولُ النَّاسُ لِي فِي الْكَسْبِ عَارٌ فَإِنَّ الْعَارَ فِي ذُلِّ السُّؤَالِ

«هر آینه که نقل و انتقال سنگ‌های سنگین از بالای کوه‌ها برای من دوست داشتنی‌تر از منت کشیدن از دیگران است. مردم به من می‌گویند که کسب و کار برای تو ننگ است، در حالی که ننگ و خواری در درخواست از مردم است.»

در رباعی دیگری منسوب به آن حضرت، چنین می‌خوانیم:^۳

كَيْدُ الْعَبْدِ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُصَيِّحَ حُرًّا وَأَقْطَعِ الْأَمَالَ مِن سَالِ بَنِي آدَمَ طُرًّا
لَتَقُلَّ ذَا مَكْسَبٍ يُزِي قَقْضُ النَّاسِ أَزْرِي أَنْتَ مَا اسْتَغْنَيْتَ عَنْ غَيْرِكَ أَعْلَى النَّاسِ قَدْرًا

«اگر می‌خواهی آزاد زندگی کنی، مثل بردگان تلاش کن؛ آرزویت را از مال دیگران، به‌طور کلی،

۱. بنگرید به: مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.

۲. همان، ص ۴۲۴.

۳. همان، ص ۴۲۵.

قطع نما؛ نگو این کار مرا پست می‌کند زیرا درخواست از مردم، خوارکننده‌تر است؛ زمانی که از دیگران مستغنی باشی، از همهٔ مردم ارجمندتری.»

داستانهای آموزنده

یکی از صحابهٔ پیامبر که فقر و تنگدستی بر او چیره شده بود، در یک روز که احساس کرد دیگر کارد به استخوانش رسیده، با مشورت و پیشنهاد همسرش تصمیم گرفت نزد پیامبر رفته و وضع خود را برای رسول اکرم شرح دهد و از آن حضرت استمداد مالی کند. با همین نیت رفت، ولی قبل از آنکه حاجت خود را بگوید این جمله از زبان پیامبر (ﷺ) به گوشش خورد: «هر کس از ماکمکی بخواهد ما به او کمک می‌کنیم، ولی اگر کسی بی‌نیازی برورد و دست حاجت پیش مخلوقی دراز نکند خداوند او را بی‌نیاز می‌کند.» آن روز چیزی نگفت و به خانهٔ خویش برگشت. باز با هیولای مهیب فقر که همچنان بر خانه‌اش سایه افکنده بود روبه رو شد. ناچار روز دیگر با همان نیت به مجلس رسول اکرم (ﷺ) حاضر شد. آن روز هم همان جمله را از ایشان شنید... این دفعه نیز بدون اینکه حاجت خود را بگوید به خانهٔ خویش برگشت و چون خود را همچنان در چنگال فقر، ضعیف و بیچاره و ناتوان می‌دید، برای سومین بار به همان نیت به مجلس رسول اکرم رفت. باز هم لب‌های رسول اکرم (ﷺ) به حرکت آمد و با همان آهنگ، همان جمله را تکرار کرد. این بار که آن جمله را شنید، اطمینان بیشتری در قلب خود احساس کرد. حس کرد که کلید مشکل خویش را در همین جمله یافته است. وقتی که خارج شد با قدم‌های مطمئن تری راه می‌رفت. با خود فکر می‌کرد که دیگر هرگز به دنبال کمک و مساعدت بندگان نخواهم رفت. به خدا تکیه می‌کنم و از نیرو و استعدادی که در وجود خودم به ودیعت گذاشته شده استفاده می‌کنم و از او می‌خواهم که مرا در کاری که پیش می‌گیرم موفق گرداند و مرا بی‌نیاز سازد. با خودش فکر کرد که از من چه کاری ساخته است؟ به نظرش رسید عجلتاً این قدر از او ساخته هست که به صحرا برود و هیزمی جمع کند و بیاورد و بفروشد. رفت و تیشه‌ای عاریه کرد و به صحرا رفت. هیزمی جمع کرد و فروخت. لذت حاصل از دسترنج خویش را چشید. روزهای دیگر به این کار ادامه داد، تا به تدریج توانست از همین پول برای خود تیشه و حیوان و سایر لوازم کار را بخرد. باز هم به کار خود ادامه داد تا صاحب سرمایه خوبی شد. روزی رسول اکرم (ﷺ) به او رسید و تبسم کنان فرمود: نگفتم «هر کس از ماکمکی بخواهد ما به او کمک می‌دهیم، ولی اگر بی‌نیازی برورد خداوند او را بی‌نیاز می‌کند.»^۱

درخواست کمک مالی از مردم و سربرار دیگران بودن، به دلیل آفات اخلاقی و اجتماعی و فرهنگی فراوانی که دارد، به شدت مورد مذمت و نکوهش اسلام و اولیای اسلام قرار گرفته است. زراره، از یاران بزرگ امام صادق (ع)، می‌گوید:

شخصی به محضر امام صادق (ع) آمد و عرض کرد: «من مردی فقیر و تنگدست هستم که نه می‌توانم کار دستی انجام دهم و نه فن تجارت را می‌دانم.» امام صادق (ع) در پاسخ او فرمود: «کار کن؛ با سرت باربری کن و خود را از مردم بی‌نیاز گردان.»^۱

بنابراین هرگز نباید به خردی کار نگاه کرد. بله، اگر بتوانیم کاری مطابق میل خود و متناسب با موقعیت اجتماعی و وضعیت خانوادگی خود داشته باشیم، بسیار خوب؛ اما پیدا نکردن شغلی مطابق میل خود، هرگز مجوز بیکاری و پذیرش خواری درخواست از دیگران نیست.

برخی از عالمان بزرگ اخلاق^۲ تصریح کرده‌اند که درخواست مالی از دیگران، در شرایط عادی و برای کسی که وضعیت او به حد اضطراب نرسیده، حرام است. زیرا درخواست مالی از دیگران در حقیقت به معنای شکایت از خداوند و ذلت و خواری در برابر غیر خداست و همچنین، در اغلب موارد، مستلزم آزار و اذیت شخص مورد درخواست است و حتی در مواردی ممکن است این درخواست موجب ریای فرد درخواست‌شونده گردد که درخواست‌کننده به دلیل اینکه مسبب این کار غیر اخلاقی او بوده است، در این مسئله نقش دارد.

پیرسی مصداقی

قرآن کریم، خطاب به پیامبر می‌فرماید:

وگدا را مران.^۳

پیامبر گرامی نیز در حدیثی می‌فرماید:

گدا را از خود مرانید هر چند با نصف خرمایی باشد. کسی که از شما درخواست کمک مالی دارد، به

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۷۶ و ۷۷، باب ما یجب من الاقتداء بالائمة (ع) فی التعرض للرزق، حدیث ۱۴.

۲. ملا مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۲، ص ۹۸-۹۶.

۳. واما السائل فلا تنهر. (ضحی (۹۳): ۱۰)

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۸، داستان راستان، ص ۱۹۵ و ۱۹۶. (به نقل از اصول الکافی، ج ۲، باب القناعة، حدیث ۷)

از چیزی بدهید، هر چند با اسب آمده باشد.^۱

به نظر شما آیا در این زمان نیز باید به متکدیان و گدایانی که در گوشه و کنار شهر پرسه می‌زنند، و اظهار فقر و تنگدستی می‌کنند، کمک کرد؟ آیا کمک به گدا، به معنای کمک به بیکاری و توسعه فقر و نکدی‌گری نیست؟ اگر گدایی و نکدی‌گری را نشانه‌ای از عدم انضباط اجتماعی بدانیم، آیا باز هم باید به گدایان کمک کرد؟ بهترین و اخلاقی‌ترین راه کمک به مستمندان را چه می‌دانید؟

پروفسور فقاینه‌ای

فردریش نیچه (۱۹۰۰ - ۱۸۴۴ م)، فیلسوف آلمانی و طراح نظریه قدرت‌گرایی در اخلاق، بر این باور است که برای تشخیص فضایل و رذایل اخلاقی باید دید که چه کاری موجب تقویت حس قدرت طلبی ما می‌شود و چه کاری موجب تضعیف این حس می‌گردد: کارهای نوع اول، فضیلت و رفتارهای نوع دوم، رذیلت به شمار می‌آیند. خود وی در تعریف خوب و بد اخلاقی می‌گوید:

نیک چیست؟ آنچه حس قدرت را تشدید می‌کند، اراده به قدرت و خود قدرت را در انسان. بد چیست؟ آنچه از ناتوانی می‌زاید. نیک بختی چیست؟ احساس اینکه قدرت افزایش می‌یابد؛ احساس چیره شدن بر مانعی. نه خرسندی بل قدرت بیشتر... ناتوانان و ناتندرستان باید ناپود شوند: این است نخستین اصل بشردوستی ما. انسان باید آنها را (یعنی ناتوانان و ناتندرستان را) در این مهم یاری کند. چه چیز زیان‌بخش تر از هر تباهی است؟ همدردی فقال نسبت به ناتوانان و ناتندرستان...^۲ در جایی دیگر می‌گوید: «همدردی برای منحطان، حقوق برابر برای سست‌بنیانان، این ژرف‌ترین بی‌اخلاقی است؛ این خود به عنوان اخلاق، ضد طبیعت می‌باشد»^۳ نظر شما در این باره چیست؟ آیا شما نیز فضیلت را با قدرت و رذیلت را با ضعف یکسان می‌دانید؟ آیا می‌توان هر قدرتی را خوب و هر ضعفی را بد دانست؟ به طور کلی، آیا همدردی فعال با ناتوانان و تنگدستان، اکاری ضد اخلاقی می‌دانید یا خیر؟ چرا؟^۴

۱. لا تَدْرُوا السَّائِلَ وَ لَوْ بِشَيْءٍ تَمْرَةٍ وَ اعْطُوا السَّائِلَ وَ لَوْ جَاءَ عَلَى فَرَسٍ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۶، باب ۱، ص ۲۵، حدیث ۵۶)

۲. فردریش نیچه، دجال، ترجمه عبدالعلی دستغیب، ص ۲۶ و ۲۷.

۳. فردریش نیچه، اراده قدرت، ترجمه مجید شریف، تهران: جامی، ۱۳۷۷، قطعه ۷۳۴.

۴. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه اخلاقی نیچه و همچنین نقد و بررسی آن، بنگرید به: محمدتقی مصباح، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش احمد حسین شریفی، فصل مکتب قدرت‌گرایی.

پروفسور

۱. با توجه به آیات و روایات، اهمیت کار در اسلام را توضیح دهید.
۲. نیت و انگیزه، چه نقشی در ارزشمندی کار دارد؟ توضیح دهید.
۳. این روایت را که «انسان گاهی به دلیل انجام گناه، از رزق مقرر خود محروم می‌شود» توضیح دهید و بگویید: اولاً، منظور از «رزق» در این روایت چیست و ثانیاً، چگونه می‌توان این رابطه را تبیین کرد؟
۴. کار و اشتغال چه نقشی در بهداشت روانی انسان و شکل‌گیری شخصیت او دارد؟
۵. دیدگاه اسلام را در باره نکدی‌گری و گدایی توضیح دهید.
۶. با توجه به معیار ارزش از دیدگاه اسلام (یعنی قرب الهی)، مکتب قدرت‌گرایی نیچه را نقد کنید.

برای پژوهش

۱. در بسیاری از موارد انسان در ایجاد توازن میان امور مربوط به شغل و کسب درآمد با وظایف شخصی و خانوادگی خود ناتوان است. در این موارد چه باید کرد؟ آیا باید جانب کار را ترجیح داد یا مسائل شخصی و خانوادگی را مقدم داشت؟ چگونه می‌توان در تخصیص وقت، حوصله و امکانات، عادلانه رفتار کرد؟ به گونه‌ای که نه از وظایف کاری و شغلی خود کم گذاشته باشیم و نه از وظایف پدری یا همسری خود؟ تا چه اندازه مجاز هستیم از امکانات و فرصت محیط کار و دارایی و اعتبارات شغلی برای همسر و فرزندان استفاده کنیم و تا چه اندازه می‌توانیم زندگی شخصی را صرف امور شغلی کنیم؟
۲. فرض کنید در شرایطی قرار گرفته‌اید که برای رفع گرفتاری خود و برای تأمین مخارج زندگی و احیاناً دست و پا کردن یک کار آبرومند، چاره‌ای جز قرض گرفتن ندارید. در عین حال، خود شما بهتر از هر کس دیگری می‌دانید که توانایی بازپرداخت قرض را در موعد مقرر ندارید. با وجود این، اگر تعهد به بازپرداخت آن را در زمان مقرر ندهید، نمی‌توانید پول را به دست آورید. در چنین شرایطی وظیفه اخلاقی شما چیست؟ آیا تعهدنامه را امضا می‌کنید و پول را می‌گیرید؟ یا آنکه از گرفتن پول خودداری می‌کنید؟

راه‌حل امانوئل کانت، فیلسوف مشهور آلمانی، برای چنین موقعیتی این است که شما باید از گرفتن قرض خودداری کنید و هرگز قول و تعهدی که توانایی تحققش را ندارید، به کسی ندهید؛ زیرا شما باید بدانید که اگر آیین کردار شما به صورت قانونی عام درآید، چه وضع نامطلوب و ناصوابی پیش خواهد آمد. اصولاً «اگر چنین انگاریم که هرگاه کسی خود را گرفتار مشکلی دید بتواند هر چه را دلش خواست قول بدهد، با این قصد که هرگز به قول خود عمل نکند، نفس کار قول دادن ناممکن خواهد بود.»^۱ اگر کسی طرفدار مکتب خودگرایی در اخلاق باشد، در چنین موقعیتی چه تصمیمی خواهد گرفت؟ آیا در چنین موقعیتی سود شخصی اقتضا می‌کند که از قرض کردن خودداری کند یا با امضای تعهدنامه بازپرداخت، قرض را بگیرد؟ و اگر کسی معیار اخلاق را تقرب به خداوند بداند، یعنی معتقد باشد که هر کاری که ما را به خدا نزدیک کند، خوب و هر کاری که موجب دوری ما از او شود، بد است، در چنین موقعیتی چه تصمیمی خواهد گرفت؟

فصل پنجم

اخلاق معاشرت

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. ضمن آشنایی با تأثیر فوق‌العاده معاشرت در شکل‌گیری شخصیت فردی، اجتماعی و دینی خود، در انتخاب معاشران دقت لازم را به کار گیرد؛
۲. بتواند در معاشرت با دیگران این اصل را به کار گیرد که هر چه برای خودش می‌پسندد برای دیگران نیز بیسندد؛
۳. با وظایف اخلاقی خود در قبال مردم، به طور عام، و مسلمانان، به طور خاص، و نیازمندان به طور اخص، آشنا شود؛
۴. در اختلافات اجتماعی میان مسلمانان بی‌تفاوت نباشد و برای حل اختلاف پیش قدم شود؛
۵. ضمن آشنایی با اهمیت و جایگاه مهم فریضه امر به معروف و نهی از منکر در اسلام، در اجرای این دو فریضه کوتاهی نکند؛
۶. غرض اصلی او از معاشرت با دیگران، بهره‌جویی‌های شخصی نباشد؛
۷. با توجه به نقش تعیین‌کننده دوستان در زندگی انسان، در انتخاب دوستان شایسته و دوری از دوستان ناشایست کوشش نماید.

۱. امانوئل کانت، بنیاد ما بعد الطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، ص ۶۵-۶۲.

۱. اهمیت و جایگاه

در طول تاریخ همواره گروه‌هایی بوده و هنوز هم در گوشه و کنار جهان هستند که از معاشرت با دیگران پرهیز داشته و زندگی در انزوا و خلوت را ترجیح داده‌اند و برای این کار خود نیز دلایلی داشته و دارند.^۱ برای نمونه، اجتماع و زندگی اجتماعی با دیگران را زمینه‌ساز گناه و انحراف می‌دانند؛ شهر و اجتماع را جایگاه پری‌رویان و سیه‌پشمی می‌دانند که مشاهده و معاشرت با آنان موجب هر نوع گمراهی و انحرافی است. افزون بر این، معاشرت با دیگران را زمینه‌ساز بسیاری از ردایل اخلاقی از قبیل ریا، شمه، حسد، غیبت، حرص و تکبر و امثال آن می‌دانند. یکی از فواید و آثار خوبی که برای گوشه‌گیری برمی‌شمارند، این است که انسان با خیالی آسوده و بدون دغدغه فکری به عبادت و راز و نیاز با معبود می‌پردازد و همچنین از آسیب تهمت و حسادت و سوءظن مردمان بدانندیش در امان می‌ماند. یکی دیگر از برکات انزوا و گوشه‌گیری از دید این گروه‌ها آن است که انسان از مشاهده افراد رذل و پست نجات می‌یابد و مجبور نیست که هر از گاهی با افراد حیوان صفت برخورد داشته باشد. با این وجود، حقیقت آن است که معاشرت و ارتباط سازنده با دیگران، یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین نیازهای روحی و روانی آدمیان است؛ تا جایی که به عقیده بسیاری از فیلسوفان، آدمیان مدنی بالطبع اند؛^۲ یعنی ذات و فطرت آدمی به گونه‌ای است که حتماً باید زندگی اجتماعی داشته باشد.

۱. بنگرید به: محسن فیض کاشانی، *المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء*، ج ۴، ص ۲۵-۱۱.

۲. گفتنی است که در باره علت زیست اجتماعی انسان، در میان اندیشمندان اختلاف نظر وجود دارد؛ نظریه مشهور این است که انسان مدنی بالطبع است، یعنی فطرتاً و ذاتاً خواهان حیات اجتماعی است. علامه طباطبایی معتقد است که انسان،

و در اجتماع زیست کند. همان‌طور که برخی از نویسندگان گفته‌اند، شاید اطلاق کلمه «انسان» در زبان فارسی و عربی، به این موجود، به دلیل نیازمندی او به انس و الفت با دیگران باشد. هر دیدگاهی که در باره علت زیست اجتماعی انسان داشته باشیم، مسلم است که هیچ انسانی در شرایط عادی، به تنهایی توانایی بقا و ادامه حیات ندارد. انسان در اجتماع به دنیا می‌آید، در اجتماع است که می‌تواند باقی بماند و در اجتماع است که می‌تواند کیفیت زندگی خود را ترقی دهد. آدمیان، نه تنها برای آغاز حیات خود نیازمند دیگران هستند؛ بلکه در همه مراحل بعدی زندگی نیز به دیگران محتاج‌اند. انسان در معاشرت با دیگران است که می‌تواند خود را بهتر بشناسد، ویژگی‌ها و توانمندی‌ها و ناتوانی‌های خود را دریابد و به تصویری درست و واقع‌بینانه از خود دست یابد.

به راستی، چرا یکی از بزرگ‌ترین و طاقت‌فرساترین مجازات‌ها برای مجرمان، نگه داشتن آنان در سلول انفرادی است؟ آیا جز این است که زندان انفرادی او را از دیدن سایر انسان‌ها، سخن گفتن و معاشرت داشتن با آنان محروم می‌کند؟ رنجی که زندانی سلول انفرادی از دوری دیگران می‌برد، از رنجی که از ممنوعیت خوراک و پوشاک و امثال آن می‌برد به مراتب طاقت‌فرساتر است.

نخستین گروهی که هر کسی با آن روبه‌رو می‌شود خانواده است، یعنی والدین و برادران و خواهران و سایر اقوام نزدیک. البته ارتباط انسان با خانواده و احتیاج او به آنان امری مدام و پایدار است و در اغلب موارد، تا آخرین ساعات زندگی نیز ادامه دارد. در مراحل بعد، همسالان و همسایگان و دوستان هستند که در شکل‌گیری شخصیت آدمی تأثیر فراوان دارند و سپس تعامل انسان با اجتماع‌های بزرگ‌تری چون شهروندان و جامعه جهانی است که در تکوین شخصیت اجتماعی، اخلاقی و سیاسی او تأثیری انکارناپذیر دارد.

نکته دیگری که اهمیت و جایگاه ویژه معاشرت را در اخلاق نشان می‌دهد، این است که بسیاری از فضایل و رذایل اخلاقی، در ظرف معاشرت ظهور می‌یابند. ظرف ظهور فضایی مانند عدالت، انصاف، احسان، ایثار، انفاق، صدقه، تواضع، امانت، صداقت، صراحت، عفت، حجاب و امثال آن،

↳ مدنی بالاستخدام است، یعنی اگر تن به زندگی اجتماعی می‌دهد به خاطر این است که می‌خواهد از امکانات و نیروها و توانمندی‌های دیگران در جهت منافع خود بهره گیرد. (برای آشنایی بیشتر با نظریه علامه طباطبائی بنگرید به: عبدالله جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، ص ۴۲۵-۴۳۰) برخی دیگر از فیلسوفان مغرب زمین بر این باورند که انسان، مدنی بالاجبار است، یعنی ضرورت‌های زندگی و حیات بشری اقتضا می‌کند که زندگی اجتماعی را برگزیند، وگرنه ذاتاً هیچ تمایلی به زندگی اجتماعی ندارد.

زندگی اجتماعی و معاشرت با دیگران است. همچنین رذایلی مانند ظلم، حق‌کشی، خودخواهی، تکبر، خیانت، دزدی، بی‌حیایی، رشوه، بی‌بند و باری، غیبت، حسادت و امثال آن نیز در ظرف اجتماع و ارتباط با دیگران است که خود را نشان می‌دهند. تعلیم و تعلم، با آن جایگاه ارزشی والا در اسلام، بدون زندگی اجتماعی و معاشرت با دیگران امکان تحقق ندارد. آشنایی با تجارب دیگران و بهره‌مندی از آن، یکی دیگر از اموری است که جز با معاشرت با مردم به دست نمی‌آید. معاشرت با دیگر انسان‌ها، از بهترین ابزارهای تهذیب نفس و خودسازی است. بسیاری از کسانی که از نظر معنوی و عرفانی رشد کرده‌اند یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت خود را تحمل زشت‌کاری‌ها و قدرناشناسی‌های معاشران خود دانسته‌اند. در این زمینه داستان زندگی ابوالحسن خرقانی خواندنی است:^۱

رفت درویشی ز شهر طالقان	بهر صیت بوالحسن تا خارقان
... چون به مقصد آمد از ره آن جوان	خانه آن شاه را جست او نشان
چون به صد حرمت بزد حلقه درش	زن بیرون کرد از در خانه سرش
که چه می‌خواهی بگو ای ذوالکرم	گفت بر قصد زیارت آمدم
خنده‌ای زد زن که خه خه ریش بین	این سفر گیری و این تشویش بین

زن، او را به شدت سرزنش کرد که چرا چنین سفری را متحمل شده است و تا می‌توانست به او ناسزا گفت، و ریشخند کرد. آن مرد، از رفتار همسر ابوالحسن خرقانی بسیار غمگین شد. در عین حال، از او تقاضا کرد که نشانی ابوالحسن را به او بدهد. زن نه تنها نشانی ابوالحسن را نداد؛ بلکه مُصرّانه از او خواست که به دیار خود برگردد و گول مردم‌فریبی‌ها و کلاشی‌های ابوالحسن را نخورد. آن مرید از خواسته خود کوتاه نیامد و با خود گفت این راه دور را بی‌جهت متحمل نشده است و به هر قیمتی که باشد باید ابوالحسن را از نزدیک زیارت کند.

بعد از آن پرسان شد او از هر کسی	شیخ را می‌جست از هر سو بسی
پس کسی گفتش که آن قطب دیار	رفت تا هیزم کشد از کوهسار

آن مرید به قصد زیارت شیخ به سوی صحرا و کوهسار رفت. اما این وسوسه را نمی‌توانست از

۱. مولوی این داستان را در مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۱۵۳-۲۰۴۴ به تفصیل ذکر کرده است.

خود دور کند که:

کین چنین زن را چرا این شیخ دین
دارد اندر خانه یار و همنشین
ضد را با ضد ایناس از کجا
با امام الناس نسناس از کجا

در این فکر و اندیشه بود که دید شیخ ابوالحسن خرقانی سوار بر یک شیر درنده می‌آید:

اندر این بود او که شیخ نامدار
زود پیش افتاد بر شیری سوار
شیر غزان هیزمش را می‌کشید
بر سر هیزم نشسته آن سعید
تازانه‌ش مار نر بود از شرف
مار را یگرفته چون خرزن به کف

شیخ ابوالحسن خرقانی دلایل موفقیت خود را برای آن مرید برشمرد و گفت:

گر نه صبرم می‌کشیدی بار زن
کی کشیدی شیر نر بیگار من؟

مولوی نیز، در انتهای داستان، فلسفه ذکر قصه ابوالحسن خرقانی را اینگونه بیان می‌کند:

بهر تو گر پست کردم گفت و گو
تا سازی با رفیق زشت خو
تا کشی خندان و خوش بار حرج
از پی الصبر مفتاح الفرج
چون بسازی با خسی این خسان
گردی اندر نور سنت‌ها رسان

بنابراین، معاشرت با مردم و تحمل بدرفتاری‌ها و نامردمی‌های آنان یکی از راه‌های رشد و دستیابی به مقامات معنوی است.

البته معاشرت به طور مطلق و با همه انسان‌ها، نه قابل توصیه است و نه قابل تحذیر. معاشرت، به خودی خود، دارای مطلوبیت نیست، یعنی مطلوبیت ذاتی ندارد؛ بلکه خوبی یا بدی آن وابسته به هدف از معاشرت با دیگران و نوع تأثیر آن در کمال مطلوب انسان است. توسعه اخلاق الهی و بهره‌مندی از فضایل اخلاقی و پیشرفت در جهت تهذیب و تربیت نفس، از جمله مهم‌ترین اهداف معاشرت با دیگران است. بنابراین، اگر در جایی معاشرت با دیگران مستلزم کشیده شدن انسان به گناه و معصیت و انحراف از مسیر هدایت و سعادت باشد، روشن است که چنین معاشرتی خلاف مقصود است و باید از آن پرهیز کرد. در مقابل، اگر معاشرت با کسی موجب تقرب انسان به خداوند و تقویت ایمان و بنیه‌های دینی انسان شود، باید در حفظ و توسعه آن به شدت کوشا بود. به همین

دلیل است که در اسلام ویژگی‌های بسیاری برای معاشران برشمرده شده است؛ یعنی اسلام هر نوع معاشرتی را توصیه و سفارش نمی‌کند؛ بلکه برخی از معاشرت‌ها را زیان‌بار و مخرب دانسته و توصیه اکید به ترک آنها کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری فرمودند:

ای ابوذر، همنشین صالح بهتر از تنهایی و اتزواست و تنهایی بهتر از همنشین ناصالح است.^۱

۲. انواع معاشرت

به طور کلی می‌توان معاشرت‌های هر فردی را با دیگران به پنج دسته تقسیم کرد:

۱-۲. معاشرت‌های انسانی

منظور ما از «معاشرت‌های انسانی» برخوردی است که با دیگران، به عنوان یک انسان و هم‌نوع، داریم؛ صرف نظر از اینکه هموطن، همکیش، همشهری یا خویشاوند ما هستند یا نه. به تعبیر دیگر، هرکسی به عنوان عضوی از خانواده انسانی در قبال سایر انسان‌ها و هم‌نوعان، وظایف و مسئولیت‌های اخلاقی خاصی بر عهده دارد. اسلام عزیز، با تأکید بر این گونه از معاشرت، حدود و چارچوب کلی روابط و اخلاق بین‌المللی مسلمانان را مشخص کرده است.

۲-۲. معاشرت‌های آیینی

معاشرت و روابطی که هر فرد با سایر همکیشان و هم‌مسلمانان خود دارد را «معاشرت آیینی» یا دینی می‌نامند. ما به عنوان یک فرد مسلمان در برابر سایر مسلمانان مسئولیت‌ها و وظایفی بر عهده داریم که بعضاً فراتر و سنگین‌تر از وظایفی است که در قبال انسان‌ها به طور کلی، بر عهده داریم. این حدیث را شنیده‌اید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که فریاد استمداد برادر مسلمانی را بشنود، ولی به یاری او نشتابد، مسلمان نیست.» و این نشان‌دهنده وظیفه سنگین امت اسلامی در قبال برادران دینی خود است.

۳-۲. معاشرت‌های شهروندی

هر کدام از ما با سایر شهروندان دارای روابط خاصی هستیم که با غیر شهروندان چنان روابطی را

۱. یا اباذر الجلیس الصالح خیر من الوحدة و الوحدة خیر من جلیس السوء. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۸۴، حدیث ۳)

نداریم. همین مسئله نیز مسئولیت‌ها و وظایف اخلاقی خاصی بر عهده ما می‌گذارد که در مواردی فراتر از مسئولیت‌هایی است که در قبال هم‌نوعان و همکیشان خود داریم. در روایت آمده است کسی که سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد، مسلمان نیست. سفارش امیر مؤمنان علیه السلام درباره همسایگان، در آخرین لحظات عمر شریفشان، نشان‌دهنده وظیفه ما نسبت به همسایگان است:

و خدا را! خدا را! همسایگان را بپایید که سفارش‌شده پیامبر شما، پیوسته درباره آنان سفارش می‌فرمود چندان که گمان بردیم برای آنان ارثی معین خواهد نمود.^۱

۲-۴. معاشرت‌های دوستانه

هر یک از ما از میان هم‌نوعان، هم‌شهریان یا همکیشان خود، کسانی را برمی‌گزینیم و با آنان روابط صمیمانه‌تری را برقرار می‌سازیم. همین موضوع وظایف اخلاقی خاصی بر عهده ما می‌گذارد. این‌گونه از معاشرت‌ها، به دلیل تأثیرگذاری فوق‌العاده‌ای که بر روی شخصیت انسان دارد، مورد توجه اکید اسلام و اولیای دین و عالمان اخلاق قرار گرفته و روایات بسیاری در این زمینه وارد شده است. در پایان این فصل، مباحثی را به اختصار در این موضوع یادآور خواهیم شد.

۲-۵. معاشرت‌های خانوادگی

هر یک از ما از پدر و مادری خاص و عضوی از یک خانواده خاص هستیم. ممکن است برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی، خاله، پدر بزرگ و مادر بزرگ داشته باشیم و پس از ازدواج عضو خانواده همسر هم به شمار می‌آییم. همه اینها مسئولیت‌ها و وظایف اخلاقی خاصی را بر عهده ما می‌گذارد. ما در برابر والدین خود وظایف ویژه‌ای بر عهده داریم. احترام والدین، روابط همسران، چگونگی تربیت فرزندان، صلۀ رحم، و دهها مسئله خرد و کلان دیگر، همگی مربوط به این گونه از معاشرت می‌شود.

همان‌طور که اشاره شد، هر یک از انواع معاشرت، اخلاقیات خاص خود را دارد و در جای خود لازم است به تفصیل مورد بررسی قرار گیرد؛ اما این نوشتار گنجایش بررسی همه این موضوعات را ندارد، بنابراین، ما در این نوشتار صرفاً به تبیین احکام کلی در باره اخلاق معاشرت می‌پردازیم و از پرداختن به جزئیات پرهیز می‌کنیم.

۱. و الله الله فی چیزانکم فانهم وصیة نیکم ما زال یوصی بهم حتی ظننا انه سیر یموت. (نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی،

۳. معیار معاشرت

هر چه برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بپسند.

عربی بادیه‌نشین به محضر پیامبر رسید و گفت: «ای پیامبر خدا، کاری را به من بیاموز که با انجام آن به بهشت درآیم.» معلوم است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با توجه به وضعیت مخاطب که توانایی دسترسی مداوم به آن حضرت را ندارد و نمی‌تواند هر روز از ارشادات و راهنمایی‌های ایشان بهره‌گیر، باید دستورالعملی را به او بیاموزد که عمل به آن بتواند پایه و ریشه بسیاری از ارزش‌های اخلاقی باشد؛ یعنی یک ملاک و معیار به دست او بدهد؛ معیاری که با بکارگیری آن بتواند از بهشتیان شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود: «چیزی را که دوست داری از ناحیه مردم به تو برسد، به آنان برسان و چیزی را که دوست نداری از مردم به تو برسد، به آنان نرسان.»^۱

در بخشی از نامه امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش چنین آمده است:

پسر! خود را میان خویش و دیگری میزانی بشمار، پس آنچه برای خود دوست می‌داری برای جز خود دوست بدار، و آنچه تو را خوش نیاید برای او ناخوش بشمار، و ستم مکن چنانکه دوست نداری بر تو ستم رود، و نیکی کن چنانکه دوست می‌داری به تو نیکی کنند. آنچه از جز خود زشت می‌داری برای خود زشت بدان، و از مردم برای خود آن را بپسند که از خود می‌پسندی در حق آنان، و مگوی به دیگران آنچه خوش نداری شنیدن آن، و مگو آنچه را ندانی، هر چند اندک بود آنچه می‌دانی، و مگو آنچه را دوست نداری به تو گویند.^۲

این قانون در حقیقت معیار و ملاکی کلی و عام برای اخلاق اجتماعی و نحوه معاشرت با دیگران است. بسیاری از مکاتب اخلاقی نیز این قانون را پذیرفته، در نظام اخلاقی خود از آن بهره برده‌اند.^۳ بهترین و کامل‌ترین معیار برای تشخیص درستی یا نادرستی رفتارهای اجتماعی ما، همین معیار

۱. جاء اعرابی الی النبی فقال: یا رسول الله علّنی عملاً ادخل به الجنة. فقال: ما أحببت ان یأتیة الناس الیک فأتیة الیهم و ما کرهت ان یأتیة الناس الیک فلا تأتیة الیهم. (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، باب ۳۵، ص ۲۲۸، حدیث ۱)

۲. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۳۱، ص ۳۰۱.

۳. گفتنی است که بر اساس مکتب لذت‌گرایی شخصی، اعم از لذت‌گرایی حسی آریستیوس و یا لذت‌گرایی اپیکور این قاعده جایگاهی نخواهد داشت. معیار اخلاق از دیدگاه این دو مکتب لذت شخصی است. یعنی هر کاری که لذتی شخصی برای ما به بار آورد، خوب؛ و هر کاری که لذت شخصی را نتیجه ندهد و یا احیاناً مستلزم الم و درد باشد، بد خواهد بود. (برای توضیح بیشتر در این باره، بنگرید به: محمدتقی مصباح، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، فصل مکتب لذت‌گرایی)

است. این معیار را می‌توان در همه برخوردهای اجتماعی به کار گرفت؛ اعم از برخورد با همسر، فرزند، پدر و مادر، اقوام، همسایگان، شهروندان و به طور کلی سایر انسان‌ها.^۱

چرا باید در مقابل دیگران این معیار را به کار بگیریم؟ چرا باید خود را جای آنان بگذاریم و آنچه که برای خود نمی‌پسندیم برای آنان نیز نپسندیم و آنچه برای خود، خوش می‌داریم برای آنان نیز خوش داریم؟ این در حقیقت، مبتنی بر یک بینش انسان‌شناسانه خاص است. می‌دانیم بر اساس تعالیم پیامبران الهی و تصریح کتاب‌های آسمانی، همه آدمیان فرزندان یک پدر و مادر به نام آدم و حوا هستند؛ بنابر این، همه انسان‌ها در انسانیت و شرافت و کرامت انسانی مشترک‌اند. حتی اگر تئوری داروین و پیروانش را در باره آفرینش انسان بپذیریم، باز هم این نکته جای تردید ندارد که همه انسان‌ها دارای توقعات متقابل انسانی از یکدیگر هستند؛ یعنی نمی‌توان از دیگران انتظار داشت که با ما به احترام رفتار کنند، حریم ما را محفوظ دارند، امانات ما را برگردانند، از ما بدگویی نکنند و در زندگی خصوصی ما دخالت نکنند؛ اما ما خود را در برابر آنان ملتزم به رعایت این رفتارها ندانیم.

بهترین راه فهم توقع دیگران از ما این است که ما خود را جای آنان بگذاریم و تصور کنیم که اگر ما به جای آنان بودیم چه توقعی از طرف مقابل خود داشتیم. از این راه، می‌توان دریافت که توقع دیگران از ما چیست. «همین مقدار که انسان‌هایی هستیم و باید با هم زندگی کنیم و از زندگی اجتماعی نمی‌توانیم چشم‌پوشیم و این زندگی به روابط متقابل نیازمند می‌باشد، کافی است تا خود را به رعایت روابط اجتماعی متقابل ملزم سازیم و رفتار مناسب داشته باشیم و این مهم با این معیار که خود را به جای طرف مقابل فرض نماییم به دست می‌آید و محقق می‌گردد.»^۲

بررسی مقایسه‌ای

امانوئل کانت، تقریر خاصی از این قانون را به عنوان معیار اخلاق ذکر می‌کند.^۳ وی کار اخلاقی را کاری می‌داند که بر اساس امر مطلق^۴ انجام گرفته باشد کانت تقریرهای مختلفی از امر مطلق ارائه می‌دهد.^۵ گاهی آن را به این صورت تقریر می‌کند که:

۱. محمدتقی مصباح یزدی، پند جاوید، نگارش علی زینتی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲. همان، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۳. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه اخلاقی کانت و نقد و بررسی آن، بنگرید به: محمدتقی مصباح یزدی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، فصل مکتب کانت.

4. categorical imperative.

۵. بنگرید به: اشتفان کورنر، فلسفه کانت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ص ۲۸۴؛ محمد محمدزایی، تبیین و نقد فلسفه

تنها بر پایه آن آیینی رفتار کن که در عین حال بنخواهی که قانونی عام باشد.^۱

گاهی آن را چنین بیان می‌کند که:

چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری همیشه به عنوان یک غایت به شمار آوری و نه هرگز همچون وسیله‌ای.^۲

و در مرتبه سوم می‌گوید:

چنان عمل کن که اراده بتواند در عین حال، به واسطه دستور اراده، خود را واضح قانون عام لحاظ کند.

البته خود کانت تصریح می‌کند که اینها همه، صور مختلف یک قانون واحد بیش نیستند. یعنی ما یک امر مطلق بیشتر نداریم؛ هر چند به صورت‌های مختلفی می‌توان آن را بیان کرد، که خود کانت سه صورت آن را ذکر می‌کند و در نهایت تصریح می‌کند که «سه طریق سابق الذکر عرضه کردن اصل اخلاق، در واقع، صور مختلف یک قانون واحدی است که هر یک از آنها مستلزم آن دو دیگر است.»^۳

ریچارد مروین هیر^۴ (۱۹۱۹) از فیلسوفان اخلاقی معاصر، نیز همین معیار را به عنوان معیار ارزش اخلاقی معرفی می‌کند.^۵ به عقیده هیر، یکی از ویژگی‌های احکام اخلاقی و ارزشی، تمم‌پذیری^۶ آنهاست. یعنی یک حکم در صورتی حکمی اخلاقی به شمار می‌آید که بتواند در همه شرایط و برای همه افراد قابل توصیه باشد.

نظر شما در باره امر مطلق کانت و تمم‌پذیری هیر چیست؟ آیا می‌توان آنها را به عنوان معیاری برای همه فضایل اخلاقی، اعم از اخلاق فردی، اجتماعی، الهی و زیستی، به شمار آورد؟ در بخش اخلاق اجتماعی چطور؟ آیا آنها را کارساز و راهگشا می‌دانید؟ و اصولاً آیا در همه مسائل و رفتارهای اجتماعی، می‌توان این معیار را به کار گرفت؟ برای نمونه آیا می‌توان از این معیار در موارد تراحم و تعارض احکام اخلاقی استفاده کرد؟

۱. اخلاق کانت، ص ۱۸۶-۹۷.

۲. امانوئل کانت، بنیاد مابعد الطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، ص ۶۰.

۳. همان، ص ۷۴.

۴. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه (از ولف تا کانت)؛ ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، ص ۳۳۴.

4. Richard Mervyn Hare.

۵. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه اخلاقی هیر (توصیه‌گرایی) و نقد و بررسی آن، بنگرید به: محمدتقی مصباح، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، مکتب توصیه‌گرایی.

6. Universalizability.

۴. اهتمام به امور مردم

توصیه اکید اسلام این است که هر مسلمانی همواره باید دغدغه سایر انسان‌ها را داشته و نسبت به هدایت و ارشاد آنان احساس مسئولیت کند. این توصیه تنها مختص به همکیشان و هم‌مسلمانان او نیست. هر جایی که ظلمی را مشاهده می‌کند باید در حد توان خود در برابر آن بایستد و هرگز کوتاه نیاید. از سفارش‌های امیرمؤمنان به فرزندان، در ساعات آخر عمر شریفشان این است که: «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً»^۱ یا ستمکار در پیکار باشید و ستم‌دیده را یار. مسلمان هرگز نباید در برابر زشتی‌ها و حق‌کشی‌ها، هرچند نسبت به غیر مسلمان، آرام نشیند. به تعبیر زیبایی سعدی:

بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، می‌فرماید:

مردمان همگی، عیال خداوندند، پس محبوب‌ترین افراد در نزد خداوند، نیکوترینشان نسبت به عیال خداوند است.^۲

در سخنی دیگر، اوج خرد و خردورزی را، پس از دینداری، مهربانی و محبت و خیرخواهی نسبت به همه انسان‌ها، اعم از خوب و بد، معرفی کرده^۳ و در جایی دیگر، محبت نسبت به مردم را نصف ایمان دانسته‌اند.^۴ امام علی علیه السلام نیز محبت به مردمان را نیمی از عقل شمرده‌اند.^۵ این جملات، نشان‌دهنده اهمیت خدمت به خلق در اسلام است. هر چند این جمله که «عبادت به جز خدمت خلق نیست» و یا این شعر سعدی که «طریقت به جز خدمت خلق نیست / به تسبیح و سجاده و دلق نیست»^۶ سخنانی مبالغه‌آمیزند؛ اما کسانی هم که عبادت و سیر و سلوک معنوی و

۱. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۴۷، ص ۳۲۱.

۲. الخلق کلهم عیال الله فأحب الخلق الى الله أحسن الناس الى عیاله. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵)

۳. رأس العقل بعد الدين التوّد الى الناس واصطفاؤ الخير الى كل بر وفاجر. (میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۷)؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ رأس العقل بعد الايمان بالله عزوجل التحبب الى الناس. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، کتاب العشرة، ص ۱۵۸، باب ۱۰، حدیث ۶)

۴. التوّد الى الناس نصف الايمان. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۸)

۵. التوّد الى الناس نصف العقل. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، کتاب العشرة، ص ۱۶۸، باب ۱۰، حدیث ۳۵)

۶. سعدی شیرازی، کلیات سعدی، بوستان، باب اول «در عدل و تدبیر و رأی»، ص ۲۴۰.

عرفانی را در گوشه‌گیری و عزلت جستجو می‌کنند به کج‌راهه می‌روند. خدمت به خلق یکی از بهترین و والاترین عبادت‌هاست؛ حتی از اعتکاف یک ماهه نیز در نزد خداوند ارجمندتر است.^۱

خورنده که خیرش برآید ز دست / به از صائم الدهر دنیا پرست
مسلم کسی را بسود روزه داشت / که در مانده‌ای را دهد نان چاشت
و گرنه چه لازم که سعی بری / ز خود باز گیری و هم خود خوری^۲

تصور عموم از بشردوستی و اهتمام به امور مردم، مسائل مادی و رفاهی است و برخی از نویسندگان در این باره گفته‌اند: «بشردوستی عبارت است از در نظر گرفتن حقوق مردم و سعی در رفاه حال آنان»^۳ ولی روشن است که نه «امور مردم» منحصر در امور مادی و رفاهی است، و نه سودرسانی و خدمت به آنان منحصر در خدمات و منافع مادی و دنیوی؛ بلکه امور معنوی و خدمات روحانی به مردم از اهمیت بیشتر و اساسی‌تری برخوردار است. بنابراین، کسانی که در جهت هدایت روحی و معنوی مردمان و ترویج و تعلیم معارف الهی و گسترش علمی و عملی توحید در سطح جامعه گام برمی‌دارند، سودمندی‌شان برای مردم به مراتب، بیشتر از سودمندی مادی و دنیوی است.

بررسی مصداقی

«به‌کشی» یا «آسان‌کشی» یا «قتل ترحمی» از جمله مسائل و معضلات اخلاقی روزگار حاضر است. آیا ما اخلاقاً مجاز هستیم که معلولان ذهنی لاعلاج یا بیماران غیرقابل درمان و یا انسان‌های ناتوان و فرتوت را از میان برداریم؟ آیا پزشک اخلاقاً مجاز است که با تزریق آمپول یا خوراندن داروی مهلک به بیماران لاعلاج، آنان را برای همیشه از درد و رنج آسوده سازد؟ اگر در موردی خود بیمار تقاضای قتل ترحمی را داشته باشد، چطور؟

برخی بر این باورند که در چنین مواردی محبت و مودت به مردم اقتضا می‌کند که «قتل ترحمی» را تجویز کنیم. این کار نه تنها خدمت به آن افراد است، بلکه خدمت به جامعه نیز هست؛ زیرا با کشتن چنین کسانی دیگر لازم نیست برای نگهداری و پرستاری و درمان آنان هزینه‌های زیادی پرداخت

۱. عون العبد اخاه يوماً خیر من اعتكاف شهراً. (علاءالدین المتقی بن حسام الدین الهندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۴۱۵، حدیث ۷۲۱۱)

۲. سعدی شیرازی، کلیات سعدی، بوستان، باب دوم «در احسان»، ص ۲۷۴.

۳. آ. هدفیلد، روانشناسی و اخلاق، ترجمه علی پرپور.

کسی که صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نوزد، مسلمان نیست^۱ [یا از مسلمانان نیست].^۲

به قول سعدی:

برادر که در بند خویش است، نه برادر و نه خویش است.^۳

برادری که خود را با برادرش برابر ببیند و در غم و شادی او شریک نباشد و در رفق و فتنه امور او نکوشد و صرفاً در بند مسائل خویشتن باشد، هر چند از نظر رابطه نسبیه، برادر است اما در حقیقت بیگانه‌ای بیش نیست. به همین ترتیب، مسلمانی که تنها در بند منافع و مصالح خویش بوده و دغدغه سایر مسلمانان را نداشته باشد، در حقیقت تفاوتی با نامسلمانان ندارد.^۴

رفع نیاز از مسلمان و برآورده ساختن حاجت او، نه تنها اجر و پاداشی بالاتر و برتر از بیست حج، که هر کدام همراه با اتفاق هزاران دینار در راه خدا باشد دارد؛^۵ بلکه از جمله محبوب‌ترین کارها در نزد خداوند است.^۶ در کتاب‌های روایی، احادیث بسیاری در این موضوع آمده است. حتی در بسیاری از

۱. من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم [یا: فلیس منهم] (محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲: کتاب الایمان و الکفر، باب الاهتمام بامور المسلمین و النصیحة لهم و نفعهم، حدیث ۱؛ همچنین، بنگرید به حدیث ۴ و ۵ از همین باب) روشن است که این حدیث نمی‌خواهد یک حکم فقهی را بیان کند، به این معنا که اگر کسی اهتمام روزانه به امور روزمره مسلمانان نداشته باشد، از نظر فقهی نیز از جرگه مسلمانان خارج شده و احکام مسلمانان را نداشته باشد؛ بلکه این حدیث، به تعبیر برخی از نویسندگان، بیانگر یک حکم منطقی و استنتاج عقلی است. به تعبیر دیگر این حدیث بر اساس این حقیقت بیان شده است که صرف حضور فیزیکی در میان یک گروه موجب نمی‌شود که انسان از آن گروه به شمار آید. بلکه برای عضو یک گروه شدن لازم است که افزون بر حضور فیزیکی حضور معنوی و روحی نیز باشد. یعنی فرد در خدمت گروه باشد، محرومیت‌های گروه را محرومیت خود و مشکلات گروه را مشکل خود بداند. (بنگرید به: محمد اسفندیاری، بعد اجتماعی اسلام، ص ۹۷)

۳. سعدی شیرازی، کلیات سعدی، گلستان، باب دوم، «در اخلاق درویشان».

۴. محمد اسفندیاری، بعد اجتماعی اسلام، ص ۹۸ و ۹۹.

۵. امام صادق فرمودند: لقضاء حاجة امرء مؤمن أحب الی الله من عشرين حبة كل حبة یخنی فیها صاحبها سائة الف. (محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲: کتاب الایمان و الکفر، باب قضاء حاجة المؤمن، حدیث ۴). مرحوم کلینی در این باب چهارده روایت در این موضوع ذکر کرده است. مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۶۳-۳۶۵ یک باب ذیل عنوان «باب استحباب اختار قضاء حاجة المؤمن علی غیرها من القربات، حتی التقی و الطواف و الحج المندوب» گشوده (باب ۲۶) و هفت حدیث در این زمینه آورده است. همچنین بابی با عنوان «باب استحباب اختیار السعی فی حاجة المؤمن علی التقی و الحج و العمرة و الاعتکاف و الطواف المندوبات» گشوده (باب ۲۸) و سه حدیث در این زمینه آورده است. ۶. عن النبی ﷺ قال: فائ الاموال أحب الی الله قال: إدخال سرور علی مسلم. اطعام جوعیه و کساء عوزیه و قضاء دینه. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵)

شود. نیچه معتقد بود که ما در این مورد باید از مشی طبیعت پیروی کنیم. مشی طبیعت نیز به این صورت است که «ضعیف پایمال است». بر این اساس، ما هرگز نباید برای نگهداری معلولان ذهنی و جسمی شدید، هزینه کنیم و مالیات مردم و بیت‌المال را صرف چنین کارهایی نماییم. آنچه که طبیعت به ما می‌آموزد این است که بیماران، پیران، معلولان و ناتوانان را باید کشت و فقط افراد سالم و قوی باید زنده نگه داشته شوند.

در مقابل، برخی دیگر بر این باورند که هر چند ضعیف‌کشی، شیوه طبیعت است و انسان‌های اولیه نیز به همین صورت بوده‌اند، ولی در راه تکامل به تدریج اصل دیگری نیز به اثبات رسیده که درست به همان اندازه مراقبت از نژاد مورد ملاحظه واقع شده و اثرات بهتر و وسیع‌تری را شامل برده است و آن توسعه مودت، ملاحظت و مراقبت است... مسلماً تنها در یک مورد ممکن است مجوزی برای کشتن معلولین بیش آید و آن وقتی است که این عمل نه به نفع داشتن یک نسل سالم و برتر بلکه باز هم به عنوان ترحم انجام پذیرد...^۱

نظر شما در این باره چیست؟ آیا با این سخن موافقت می‌کنید که «در نظام طبیعت، ضعیف پامال است؟» به علاوه، حتی اگر بپذیریم ضعیف‌کشی شیوه طبیعت است، آیا ما، به عنوان موجودات مختار عاقل و آگاه می‌توانیم شیوه طبیعت را الگوی خود قرار دهیم، در حالی که طبیعت هیچ یک از آن ویژگی‌ها را ندارد؛ یعنی نه مختار است و نه عاقل است و نه آگاه؟ آیا می‌توان رفتار طبیعت بی‌جان و عاری از انگیزه را معیاری برای رفتارهای اخلاقی که نیت و انگیزه در آنها اصل است، قرار داد؟ از سوی دیگر، آیا «قتل ترحمی» واقعاً خدمت به بیمار و ناتوان، و خدمت به جامعه است؟ آیا «قتل ترحمی» از مصادیق مودت و محبت به مردم است یا محصول نگاه ابزاری به انسان و دیدگاه مادی‌گرایانه و سودگرایی افراطی است؟ آیا خورد شما حاضر هستید دست به این کار بزنید؟ چرا؟

افزون بر این، در کنار اهتمام به امور خلق به طور عام، اهتمام به امور مسلمانان و دغدغه خاطر مسائل جامعه اسلامی را داشتن، به طور خاص، مورد تأکید اسلام و اولیای دین قرار گرفته است.^۳ از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل است که اگر کسی به صورت روزانه دغدغه مسلمانان و مسائل و مشکلات آنان را نداشته باشد، جزء جامعه اسلامی و در زمره مسلمانان نیست:

۱. همان، ص ۱۷۷-۱۷۴.

۲. برای آشنایی بیشتر با نقاط ضعف این دیدگاه، بنگرید به: محمد تقی مصباح، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، مکتب قدرت‌گرایی.

۳. در این قسمت از کتاب بسیار مفید و سودمند بعد اجتماعی اسلام، نوشته محقق و نویسنده محترم جناب آقای محمد اسفندیاری، استفاده فراوان بردام. مطالعه این کتاب را به همه خوانندگان عزیز توصیه می‌کنم.

کتاب‌های روایی بابی با عنوان «قضاء حاجة المؤمن» گشوده شده است. از همه مسلمانان خواسته شده که به محض اطلاع از نیازمندی یک مؤمن اخلاقاً موظف‌اند در صورت امکان، در رفع نیاز او پیشقدم شوند و اجازه ندهند که او نیازش را بیان کند.^۱

حتی اگر کسی نمی‌تواند نیاز برادر مسلمانش را برآورده سازد، ولی می‌تواند از اعتبار و آبروی خود در این جهت مایه بگذارد، اخلاقاً موظف است این کار را انجام دهد. یعنی باید از هر راهی که می‌داند و می‌تواند در جهت برآورده ساختن نیاز برادر مسلمانش بکوشد، هرچند که کوشش او به نتیجه نرسد.^۲ امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

خداوند را در روی زمین بندگان است که در برآورده ساختن نیازهای مردم تلاش می‌کنند. اینان روز قیامت در امان‌اند؛ هر کسی که مؤمنی را شاد سازد، خداوند در روز قیامت دل او را شاد می‌کند.^۳

از صاحب فصول،^۴ پرسیدند: اگر بدانی چند ساعت دیگر به مرگت مانده است، در این چند ساعت چه می‌کنی؟ او گفت: روی سکوی در خانه‌ام می‌نشینم تا نیازهای مردم را برآورده سازم. شاید کسی بیاید و از من چیزی بخواهد و نیازی داشته باشد؛ گر چه آن نیاز استخاره باشد.^۵

۵. اصلاح میان مردم

... پس، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ و خصومت‌هایی را که در میان شماست، آشتی دهید؛ و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید؛ اگر ایمان دارید.^۶

۱. اذا عَلِمَ الرَّجُلُ أَنَّ اخاه المؤمنَ محتاجٌ فَلَمْ يُعْطِهِ شيئاً حَتَّى سَأَلَهُ تَمَّ اعْطَاهُ لَمْ يُؤْخَرْ عَلَيْهِ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۱۲، کتاب العشرة، باب ۲۱، حدیث ۳۱۲)؛ امیرمؤمنان، نیز در این باره می‌فرماید: سخاوت، بی‌خواستن بخشیدن است و آنچه به خواهش بخشد یا از شرم است و یا از بیم سخن زشت شنیدن. (نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، حکمت ۵۳، ص ۳۶۹)

۲. مرحوم شیخ حر عاملی، در کتاب شریف وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۶۸-۳۶۵، در کتاب الامر بالمعروف... یک باب ذیل عنوان «باب السعی فی قضاء حاجة المؤمن قضیت لو لم تقض» گشوده و یازده حدیث در این زمینه آورده است.

۳. إِنَّهُ تَعَالَى إِذَا فِی الْأَرْضِ یَسْتَوْنُ فِی حَوَائِجِ النَّاسِ؛ هُمُ الْآئِنُونَ یَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ أَدْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سِرّاً فَرَّحَ اللَّهُ فَلَهُ یَوْمَ الْقِيَامَةِ. (محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب السعی فی قضاء المؤمن، حدیث ۲)؛ مرحوم کلینی یازده روایت در این زمینه ذکر کرده است.

۴. شیخ محمدحسین صاحب الفصول، از عالمان بزرگ تشیع، و صاحب کتاب الفصول الغریبه است که این نام خانوادگی به سبب نام این کتاب به او داده شده است.

۵. محمد اسفندیاری، بعد اجتماعی اسلام، ص ۱۵۴.

۶. ... فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم و اطیعوا الله و رسولَهُ ان کنتم مؤمنین. (انفال (۸): ۱)

مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید.^۱

یکی از بهترین و مطلوب‌ترین اخلاقیات اجتماعی، «اصلاح ذات بین» است. در زندگی اجتماعی همواره ممکن است کدورت‌ها و ناراحتی‌هایی میان افراد پدید آید. گاهی ممکن است دو برادر بر سر مسائلی با یکدیگر اختلاف پیدا کنند و یا رابطه میان همسایگان و دوستان، به دلایلی سست و سرد شود. در اینجا یکی از وظایف اخلاقی دیگران این است که آنان را آشتی داده و اجازه ندهند که اختلافی جزئی به اختلافات ریشه‌ای و عمیق تبدیل شود. پاداش «اصلاح ذات بین» در اسلام، از نماز و روزه و صدقه نیز بالاتر و برتر دانسته شده است. امیرمؤمنان، در وصیتنامه خود، به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر فرزندان خود و همه شیعیان چنین سفارش می‌کنند:

شما و همه فرزندانم و کسانم و آن را که نامه من بدو رسد، سفارش می‌کنم به ترس از خدا و آراستن کارها و آشتی دادن یکدیگر، که من از جد شما شنیدم که می‌گفت: «آشتی دادن میان مردمان بهتر است از نماز و روزه سالیان».^۲

همچنین، امام جعفر صادق علیه السلام، اصلاح میان مردم را نوعی صدقه دانسته‌اند که محبوب خداوند است:

اصلاح اختلافات میان مردم و نزدیک کردن آنان به یکدیگر، صدقه‌ای است که خداوند آن را دوست دارد.^۳

۶. نظارت اجتماعی: امر به معروف و نهی از منکر

از بهترین جلوه‌های اخلاق اجتماعی در اسلام، «امر به معروف» و «نهی از منکر» است.^۴ اقتضای این

۱. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. (حجرات (۴۹): ۱۰)

۲. اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من یلقه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم، فرأی سمعتُ جدکما صلی الله علیه و آله یقول: صلاح ذات البین أفضل من عامّة الصلوة و الصیام. (نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۴۷، ص ۲۲۱)

۳. صدقةٌ یحبّها الله اصلاحُ بین الناسِ اذا تقاضدوا و تقاربُ بینهم اذا تباعدوا. (محمدبن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب الاصلاح بین الناس، حدیث ۱)

۴. در سال «ای» اخیر در باره امر به معروف و نهی از منکر، کتاب‌های بسیار متعدد و متنوعی به نگارش درآمده است و هر کسی کوشیده است تا به فراخور توانایی‌ها و امکانات خود در این باره سخن گوید. از جمله نوشته‌های مفید در این زمینه می‌توان آثار زیر را نام برد: مرتضی مطهری، ده گفتار، «امر به معروف و نهی از منکر»، ص ۹۴-۶۶؛ محمد اسفندیاری، بعد اجتماعی اسلام؛ و مقاله نسبتاً مفصل سید حسن اسلامی، «امر به معروف و نهی از منکر»، دانشنامه امام علی، ج ۶.

اصل که «هر چه برای خود می‌پسندی برای دیگران نیز بپسند» آن است که انسان در انجام معروف و عمل به آن خودخواه و خودبین نباشد. خوبی‌ها و فضایل را تنها برای خود نخواهد و دوری و پرهیز از زشتی‌ها را اختصاصی نکند؛ بلکه بکوشد خوبی‌ها را در سطح جامعه و جهان گسترش دهد و زشتی‌ها و بدی‌ها را در هر جایی که می‌بیند، از بین ببرد. با توجه به این فریضه، هیچ مسلمانی نمی‌تواند فقط به دنبال خیر خود باشد؛ بلکه بر او واجب است که دیگران را نیز به خیر فراخواند و از شر آگاه سازد:

مردان و زنان با ایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ به‌زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است.^۱

با توجه به این آیه می‌توان گفت لازمه ایمان حقیقی، داشتن رابطه دوستی با دیگر مؤمنان و داشتن دغدغه سرنوشت آنان است و لازمه علاقه به یکدیگر، ارشاد یکدیگر به خوبی‌ها و انتقاد از بدی‌ها و زشتی‌هاست و لازمه ارشاد به معروف و انتقاد از منکر، برپایی نماز و توسعه معنویت و فرمانبرداری از خداوند و فرستاده او و همچنین دستگیری از ضعیفان و مستمندان (ادای زکات) است؛ و بالاخره لازمه همه این امور، نزول رحمت‌های بی‌پایان خداوند است.^۲

امر به معروف و نهی از منکر، بهترین و زیباترین نشانه اهتمام به امور خلق و توجه به مسائل مسلمانان است. امر به معروف و نهی از منکر، یعنی در برابر دیگران احساس مسئولیت کردن؛ یعنی دغدغه هدایت و ارشاد دیگران را داشتن؛ یعنی هنگامی که می‌بینیم دیگران در حال افتادن در چاه ضلالت و شقاوت‌اند، ساکت و خاموش ننشینیم. امر به معروف و نهی از منکر، یعنی احساس مسئولیت در برابر حقیقت.

گفتنی است با توجه به آیات قرآن، دانسته می‌شود که «امر به معروف» و «نهی از منکر»، در ادیان دیگر نیز وجود داشته است. قرآن کریم، از زبان حضرت لقمان خطاب به فرزندش می‌فرماید:

پسر من! نماز را بر پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیا باش که این از کارهای مهم است.^۳

۱. وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ يَأْمُرُونَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَيُحْسِنُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (توبه (۹): ۷۱)

۲. مرتضی مطهری، ده گفتار، ص ۷۶ و ۷۷.

۳. يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأَصْبِحْ عَلَىٰ مَا نَأْتَاكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزَمِ الْأُمُورِ. (لقمان (۳۱): ۱۷)

آیات و روایات بسیاری، از جهات متعدد و متنوعی، این وظیفه اجتماعی، دینی و سیاسی را مورد تأکید قرار داده، ابعاد مختلف آن را گوشزد کرده‌اند. علت برتری امت اسلامی بر سایر امت‌ها، عمل به همین فریضه دانسته شده است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَنَهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ». همچنین یکی از نشانه‌های برتری فردی نسبت به فردی دیگر، همین موضوع است. کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نزد خداوند، شریف‌تر و عزیزتر از کسانی‌اند که به این دو عمل نمی‌کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال سخنرانی بود که کسی از ایشان پرسید: «یا رسول الله، بهترین مردم چه کسی است؟» آن حضرت در پاسخ فرمودند: «کسی که از همه بیشتر امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و کسی که از همه بیشتر تقوای خداوند را دارد و نسبت به مشیت او راضی‌تر از دیگران است.»^۱ امر به معروف و نهی از منکر، یکی از وظایف پیامبران معرفی شده است. امیرمؤمنان علیه السلام، مهم‌ترین دلیل پذیرش خلافت را پس از قتل عثمان، امر به معروف و نهی از منکر دانست. امام حسین علیه السلام علت اصلی قیام خود را اقامه امر به معروف و نهی از منکر معرفی کرد.

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در اسلام، به دلیل نقش پایه‌ای و اساسی آن در تحقق سایر احکام و دستورات دینی است. اجرای آن، تحقق دین را در پی دارد و ترک آن، فراموشی و کم‌رنگی دین و آموزه‌های دینی را. امام محمد باقر علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

به درستی که امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و شیوه صالحان است. وظیفه واجب است که به وسیله آن سایر واجبات برپا می‌شوند. راه‌ها امنیت پیدا می‌کنند و درآمدها حلال می‌شوند و مظالم (حقوقی که به ظلم گرفته شده‌اند) بازگردانده می‌شوند و زمین آباد می‌گردد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و کارها رو به راه می‌گردد.^۲

علی بن ابیطالب علیه السلام، در باره جایگاه ویژه امر به معروف و نهی از منکر در میان سایر احکام و دستورات دینی می‌فرماید:

و همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهی از منکر، چون قطره‌ای است

۱. أَمْرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَانْتِهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاتِّقَاهُمْ فِي الْأَرْشَادِ. (فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق هاشم رسولی مجلاتی، ج ۱ و ۲، ص ۶۱۴)

۲. إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْإِسْلَامِ وَبِهَاجِ الْفَضَائِلِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ يَبْهَاجُهَا الْقَرَائِبُ وَتَأْمَنُ الْقُدَائِبُ وَتَحُلُّ الْمَكَايِبُ وَتُرَدُّ الْقَطَايِلُ وَتَعْمُرُ الْأَرْضُ وَتَنْتَفِعُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَتُسْتَقِيمُ الْأُمُورُ. (محمد بن حسن البحر الطامی، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۶، کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر و ما یلحق به، باب ۱، ص ۱۱۹، حدیث ۶)

در برابر دریای موج پهنانور... و برتر از همه اینها سخن عدلی است که پیش روی حاکمی ستمکار گویند.^۱

احادیث درباره امر به معروف و نهی از منکر چندان فراوان است که آدمی را اشباع می‌کند و به تحرك برمی‌انگیزد و جای هیچ عذر و بهانه‌ای برای ترك آن یا اهمال و سستی در اجرای آن باقی نمی‌گذارد. پیامبر رحمت ﷺ فرموده‌اند: «خداوند نسبت به مؤمن ضعیفی که دین ندارد، خشمگین است.»

از آن حضرت پرسیده شد: «منظور از مؤمن ضعیفی که دین ندارد کیست؟» در پاسخ فرمود: «کسی که نهی از منکر نمی‌کند.»^۲

علی علیه السلام، در نامهٔ سراسر حکمت خود به فرزندش پس از توصیه به حکمت‌آموزی، تواضع، یاد مرگ و امثال آن، از او می‌خواهد در احیای وظیفهٔ اجتماعی امر به معروف و نهی از منکر کوشا باشد و تنها به فکر خود نبوده دست دیگران را نیز بگیرد:

به کار نیک امر کن و خود را در شمار نیکوکاران درآر. به دست و زبان، کار ناپسند را زشت شمار و از آنکه کار ناپسند کند با گوشخ خود را دور بدار. در راه خدا بکوش، چنانکه شاید، و از سرزنش ملامت‌گزاران بی‌نیاید.^۳

۶-۱. وظیفه‌های عمومی

امربه معروف و نهی از منکر، برخلاف برخی دیگر از احکام دینی و اخلاقی، وظایفی عام هستند. این دو وظیفه اخلاقی از جهات مختلف عمومیت دارند.^۴ توضیح آنکه:

اولاً، همه مسلمانان، از زن و مرد و کوچک و بزرگ، مشمول این حکم هستند؛ یعنی این وظیفه،

١. وما أعمال البر كلها والجهاد في سبيل الله عند الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر إلا كنفثة في بحر لجي... وأفضل من ذلك كلمة عدل عند إمام جاز. (تفهيم البلاغة، ترجمه سيد جعفر شهیدی، حکمت ٣٧٤، ص ٣٢٩)

٢. محمد بن حسن البحر العاملي، وسائل الشيعة، ج ١٦، كتاب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وما يلحق به، باب ١، ص ١٢٢، حديث ١٣.

٣. وأمر بالمعروف نكُن من أهله وإنكريدك ولسانك وبأين من فعله بجهدك وجاهد في الله حق جهاديه ولأنأخذك في الله لومة لائم. (نهج البلاغة، ترجمه سيدجعفر شهيدى، نامه ٣١، ص ٣٩٦)

۴. بنگرید به: محمد اسفندیاری، *بعد اجتماعی اسلام*، ص ۷۶؛ سید حسن اسلامی، «امریه معروف و نهی از منکر»، *دانش‌نامه امام علم*، ج ۶، ص ۲۶۷.

مربوط به فرد یا گروه خاصی نیست؛ بلکه وظیفه‌ای است بر عهده همه افراد جامعه، و در حقیقت، یک نوع نظارت عمومی و همگانی و ملی است؛

ثانیاً، این حکم در همهٔ زمان‌ها قابل اجراست. توضیح آنکه با توجه به مراتب و مراحل مختلفی که امر به معروف و نهی از منکر دارد، یعنی مرحله قلبی، گفتاری و عملی، روشن است که هیچ قدرتی در هیچ زمانی نمی‌تواند از امر به معروف و نهی از منکر قلبی جلوگیری کند. افزون بر این، برخی از فقیهان بزرگ، همچون شیخ طوسی و صاحب جواهر^۱ تصریح کرده‌اند که امر به معروف و نهی از منکر عملی این است که خود فرد عملاً در اجرای فضایل و ترک رذایل بکوشد و روشن است که این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر نیز قابل جلوگیری و ممانعت از سوی هیچ قدرتی نیست؛^۲

ثالثاً، نسبت به همه افراد نیز قابل اجراست؛ یعنی امر به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها، صرفاً متوجه فرد یا افراد خاصی نیست؛ بلکه همه افراد جامعه را به یکسان در بر می‌گیرد، حتی حاکمان و قدرتمندان را. با استناد به این فریضه کوچک‌ترین و ضعیف‌ترین افراد جامعه می‌تواند گریبان بزرگ‌ترین و قدرتمندترین افراد جامعه را گرفته، لزش‌ها و خطاهای آنان را گوشزد نموده و آنان را امر و نهی کند؛

زنی از طبقه اشراف مدینه، دست به دزدی زده بود، پیامبر اکرم ﷺ دستور اجرای حکم اسلامی را مبنی بر قطع انگشتان دست او صادر کردند. برخی از بزرگان قریش جمع شده، به محضر ایشان رفته و شگفتی خود را از این رفتار پیامبر که چگونه می‌خواهد دست یکی از زنان صاحب نفوذ و اشرافی را قطع کند ابراز داشتند؟! حضرت در پاسخ فرمودند: عامل تباهی و انحطاط اقوام گذشته همین بود که احکام اجتماعی و قوانین الهی را فقط در حق ضعیفان و قشر فرودست جامعه اجرا می‌کردند؛ اما هنگامی که نوبت به اقرار فرادست می‌رسید، از اجرای دستور الهی خودداری می‌کردند.^۳

۱. مرحوم شیخ طوسی معروف به «شیخ الطائفة» در کتاب النهایة، ص ۲۹۹ و ۳۰۰، درباره مراتب امر به معروف و نهی از منکر می‌گوید: «الامر بالمعروف یكون باليد واللسان فاما باليد فهو ان یَفْعَلَ المعروف وَیَحْتَبِیَ المنکرَ علی وجه یتأسی به الناس.» و صاحب جواهر نیز پس از نقل این عبارات در ادامه می‌فرماید: «تَعَمَّنْ مِنْ أَعْظَمِ أَفْرَادِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَعْلَاهَا وَانْقَهَا وَاشْدِهَا تَأْتِيهِمْ أَخْصُوصًا بِالنَّبِيِّ أَوْ رُؤَسَاءِ الدِّينِ هُوَ أَنْ يَلْبِسَ زِيَّاهُ الْعُرُوفِ وَأَجِبَهُ وَنَدُوهُ وَ يَنْزِعَ زِيَّاهُ الْمُنْكَرِ مُعْرِضًا عَنْ مَكْرُوهِهِ وَیَسْتَكْمِلَ نَفْسَهُ بِالْأَخْلَاقِ الْكَرِيمَةِ وَ يَنْزِعَهَا عَنِ الْأَخْلَاقِ الذَّمِيمَةِ.»

۲. مرتضی مطهری، ده گفتار، ص ۹۲.

٣. أَنَّمَا هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ يَمْشُونَ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُ إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ قَطَعُوهُ. (میززاحسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۸، باب ۱، ص ۷، حدیث ۱)

رایباً، همه احکام و مسائل شرعی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و فرهنگی را شامل می‌شود؛ از مسائل فردی و فرعی گرفته تا مسائل اجتماعی و کلی.

۲-۶. شرایط امر به معروف و نهی از منکر^۱

یکی از مهم‌ترین و روشن‌ترین شرایط امر به معروف و نهی از منکر «شناخت معروف و منکر» است. کسی که معروف و منکر را نشناسد نمی‌تواند به معروف امر و از منکر نهی نماید. دومین شرط امر به معروف و نهی از منکر، «احتمال تأثیر» است؛ زیرا هدف اصلی این فریضه، تحقق معروف‌ها و جلوگیری از وقوع منکرها و یا رفع آنهاست. طبیعی است که اگر در جایی احتمال تأثیر ندهیم، جایی برای اجرای این فریضه نخواهد بود. البته این شرط شامل امر به معروف و نهی از منکر قلبی نمی‌شود، بلکه مربوط به مرحله زبانی و عملی امر به معروف و نهی از منکر است.

داستان‌های عبرت‌آموز

در سوره اعراف^۲ داستان کسانی آمده است که هر چند به تأثیر قطعی نهی از منکر خود باور نداشتند، خطا کاران بنی اسرائیل را از کارهای زشت نهی می‌کردند. گروهی دیگر که خود گرد بدی نمی‌گشتند، اما دغدغه هدایت و ارشاد دیگران را نیز نداشتند و حتی معترضان به ناهیان از منکر می‌گفتند: «چرا گروهی را پند می‌دهید که خداوند آنان را ناپود خواهد کرد، یا آنکه آنان را سخت کیفر خواهد داد؟» ناهیان از منکر، که هنوز از تأثیر نهی خود یکسره نومید نشده بودند، دو دلیل برای کار خود می‌آوردند: یکی آنکه نزد پروردگارشان معذور باشند و دیگر آنکه احتمال پندپذیری آنان را یکسره منتفی نمی‌دانستند. به گزارش قرآن، از این سه دسته، یعنی ناهیان از منکر، مرتکبان منکر و بی‌اعتنایان و منفعلان، تنها دسته اول نجات یافتند و دو دسته دیگر، مبتلا به کیفری سخت و وحشتناک شدند. عذایی که بر آنان نازل شد، به این صورت بود که چهره انسانی از آنان گرفته شد و به شکل پوزینه درآمدند!

یکی دیگر از شرایط امر به معروف و نهی از منکر، اصرار بر انجام منکرات و نادیده گرفتن معروف‌هاست. بنابراین اگر فرد یا سازمانی خودش متوجه خطا و اشتباه خویش شده و در صدد

۱. بنگرید به: محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۷۴-۳۶۶.

۲. وَ سَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَسْتَفُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِثَابُهُمْ حِثَابُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعاً وَ يَوْمَ لَا يَسْقُونَ إِلَّا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلِغُهُمْ مُنَازِلَتَنَا إِنَّهُمْ لَمِ يَنْتَوْنِ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعْزِيهِمْ عَذَاباً شَدِيداً قَالُوا مَفْزَعٌ إِلَى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ قَالُوا مَا نَذْكُرُ مَا أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ قَالُوا عَنَّا مَا نَهَوْنَا عَنْهُ فَلَمَّا كُنُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (اعراف: ۷) ۱۶۶-۱۶۳

اصلاح برآمده است، در این صورت جایی برای امر به معروف و نهی از منکر باقی نمی‌ماند. در حقیقت در چنین مواردی، آن افراد خودشان را امر به معروف کرده‌اند و نیازی به امر دیگران ندارند. حتی برخی از فقیهان نظیر صاحب جواهر در چنین مواردی حکم به حرمت امر به معروف و نهی از منکر داده‌اند.^۱

قضایای اخلاقی

فتیحه، پدر را گفت: «هیچ از این سخنان رنگین و دلاویز منکلمان در سن اثر نمی‌کند بحکم آنکه آنچه نمی‌بینم مرا ایشان را کرداری موافق گفتار.»

ترک دنیا به مردم آموزند	خوبستن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس	هر چه گوید نگیرد اندر کس
عالم آن کس بود که بد نکند	نه بگوید به خلق و خود نکند

پدر گفت: «ای پسر به مجرد خیال باطل نشاید روی از تربیت ناصحان بگردانیدی و علما را به ضلالت منسوب کردن و در طلب عالم معصوم از فرایند علم محروم ماندن...»

گفت عالم به گوش جان بشنو	ور نماند به گفتنش کردار
باطل است آنچه مدعی گوید	خفته را خفته کی کند بیدار
مرد باید که گیرد اندر گوش	ور نوشته است پسند بر دیوار ^۲

نظر خود را در باره این گفتگو، بیان کنید. شما با منطق پسر موافقت یا منطق پدر؟ چرا؟ یا توجه به اینکه عموم مردم، نخست به گوینده نگاه می‌کنند و به ارزیابی خود او می‌پردازند و سپس به ارزیابی سخن او می‌پردازند،^۳ چگونه توانایی تمیز «گفته» را از «گوینده» کسب کنیم؟ برای رسیدن به چنین موقعتی چه باید بکنیم؟ آیا پابندی امر به معروف و نهی از منکر به گفته‌های خود را می‌توان یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر دانست؟

۱. بل هما مؤثرمان حیثین کما صرح به غیر واحد. (محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۷۰)
 ۲. سعدی شیرازی، گلستان سعدی، باب دوم (در اخلاق درویشان)، تصحیح محمدعلی فروغی، ص ۱۱۲۷.
 ۳. برخی از کارشناسان امور ارتباطات انسانی تصریح می‌کنند که «هر اندازه صداقت در رفتار فرستنده پیام مشهود باشد به همان میزان به اعتبار او نزد دیگران افزوده می‌شود... از این رو افراد صادق، اعتبار بیشتری پیدا می‌کنند.» (علی اکبر فرهنگی، ارتباطات انسانی، ص ۳۴۶). ضرب المثل‌های زیادی در فارسی و عربی هست که گویای این گرایش مردمی هستند: «رطب خورده، منع رطب چون کند؟» «توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟» «که راه بجوید ز کوری بصری؟» «غیر تنی یامر الناس بالتقی / طیب بدایوی الناس و هو علیل». (بنگرید به: سیدحسن اسلامی، «امر به معروف و نهی از منکر»، دانشنامه امام علی، ج ۶، ص ۲۹۲)

۳-۶. مراتب امر به معروف و نهی از منکر^۱

برای امر به معروف و نهی از منکر، سه مرتبه و مرحله ذکر شده است: مرتبه قلبی، زبانی و عملی. منظور از «مرتبه قلبی» این است که انسان در درون خویش از منکر نفرت داشته و معروف را دوست بدارد. امیرمؤمنان در باره این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر سرگذشت قوم نمود را بازگو کرده و می‌فرماید:

مردم! خشنودی و خشم [از چیزی] همگان را [در پیامد آن] شریک سازد [و کيفر و پاداش آنچه بدان راضی شده‌اند به آنان پیردازند] چنان‌که ماده شتر نمود را یک تن پی نمود و خدا همه آنان را عذاب فرمود؛ چرا [که گرد اعتراض نگردیدند و] همگی آن کار را پسندیدند.^۲

اصولاً، کسی که از مرتبه قلبی امر به معروف و نهی از منکر برخوردار نباشد، انسانی مسخ شده و دارای طبیعت و سرشتی دگرگون شده است. امام علی علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

پس کسی که معروف را ستایش نکند و منکر را انکار ننماید، طبیعتش دگرگون و زیر و رو شده است.^۳

منظور از «مرتبه زبانی» این است که به هنگام مشاهده منکر، صرفاً نباید به ناخشنودی قلبی و درونی بسنده شود، بلکه باید این ناخشنودی خود را به زبان نیز آورده، اعتراض خود را به گوش فرد برسانیم.

و بالاخره باید توجه داشت که این مرتبه نیز مرتبه‌ای ایده‌آل و نهایی نیست؛ بلکه برای امر به معروف و نهی از منکر باید دست به عمل بزنیم؛ یعنی اگر مراتب و مراحل قلبی ناکافی و ناکارآمد بود، باید دست به اقدام زده، عملاً برای برچیده شدن منکر و تحقق معروف وارد میدان شویم. حتی اگر لازم باشد جان خود و عزیزان خود را نیز در راه تحقق معروف و برچیده شدن منکر فدا کنیم. البته فقیهان این مرحله از امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه حکومت اسلامی دانسته‌اند و نه وظیفه تک تک افراد.

۱. بنگرید به: محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۸۳-۳۷۴؛ سیدحسن اسلامی، «امر به معروف و نهی از منکر»، دانشنامه امام علی، ج ۶، ص ۲۹۹-۲۹۴.

۲. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، خطبه ۲۰۱، ص ۲۳۷.

۳. فَتَنَ لَمْ يَفْرِغْ مَعْرُوفاً وَ لَمْ يَنْكُرْ مَنكراً قَلْبٌ فَيُجِئُ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ. (بنگريد به: محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۷۵)

۴-۶. راه‌های اجرای امر به معروف و نهی از منکر

این سه مرحله امر به معروف و نهی از منکر به‌ویژه مرحله دوم و سوم، یعنی مرحله امر و نهی زبانی و عملی، به دو صورت قابل اعمال هستند: نخست به شکل مبارزه «ایجابی» و مثبت و دوم در قالب مبارزه «سلبی» یا منفی.^۱ مبارزه مثبت به این صورت است که وقتی با منکری مواجه می‌شویم، با قاطعیت و جدیت تمام در برابر آن ایستاده و در حد توانایی خویش از وقوع یا تکرار آن جلوگیری کنیم؛ البته باید توجه داشت که قاطعیت و جدیت به معنای تند و خشونت نیست، بلکه می‌توان و می‌باید با نرمی و مهربانی و از سر دلسوزی و با تسلط کامل بر اعصاب با منکرات برخورد کرد و به معروف امر نمود. اصولاً امر و نهی هنگامی تأثیرگذار است که همراه با همدلی و مدارا با مرتکب منکر و تارک معروف باشد. به عبارت دیگر، بیزاری و نفرت از منکر نباید به بیزاری و نفرت از مرتکب منکر تبدیل شود. خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که:

اگر تو را نافرمانی کنند بگو: من از آنچه شما انجام می‌دهید بیزارم.^۲

به همین دلیل بود که مسلمانان صدر اسلام، زمانی که مرتکب گناهی می‌شدند، با رغبت و میل، خود خدمت پیامبر رسیده و می‌گفتند: «پاکم ساز.» آنان به خوبی دریافته بودند که هدف از حدود شرعی، پاکسازی گناه است و نه کيفر دادن گناهکار. حضرت امام خمینی علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

در باب امر به معروف و نهی از منکر، یکی از مهمات همین رفق نمودن و مدارا کردن است. ممکن است اگر انسان مرتکب معصیت یا تارک واجبی را با شدت و عنف بخواهد جلوگیری کند، کارش از معصیت کوچک به معاصی بزرگ یا به رده [= ارتداد و خروج از دین] و کفر منتهی شود؛ در ذائقه انسان، امر و نهی تلخ و ناگوار است و غضب و عصبیت را تحریک می‌کند. امر به معروف و ناهی از منکر باید این تلخی و ناگواری را با شیرینی بیان و رفق و مدارا و حسن خلق، جبران کند تا کلامش اثر کند و دلی سخت معصیت کار را نرم و رام نماید.^۳

بله، اگر در جایی برخورد نرم و لین به هیچ وجه پاسخ نداد و حتی موجب جسارت بیشتر مرتکبان گناه و تارکان واجبات شد، که البته بسیار به ندرت پیش می‌آید در آن صورت، اگر احتمال می‌دهیم که

۱. بنگريد به: حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ج ۱، ص ۸۵-۸۳.

۲. فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَفْعَلُونَ. (شعراء (۲۶): ۲۱۶)

۳. سیدروح الله خمینی (امام)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۳۱۷.

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَقُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْشُومُ وَظَنُّوا أَنَّهُ لَا مُلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ^۱ و آن سه نفر که (از شرکت در جنگ تبوک) بازماندند، (و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنان تنگ شد؛ (حتی) در وجود خویش، جایی برای خود نمی یافتند؛ (در آن هنگام) دانستند پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل حال آنان نمود، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند؛ خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است.

۷. آسیب شناسی معاشرت با دیگران

۱-۷. دخالت در امور خصوصی

امر به معروف و نهی از منکر یکی از وظایف شهروندی و اجتماعی مسلمانان است. به تعبیر دیگر، این فریضه مربوط به حیات اجتماعی است و نه زندگی خصوصی و فردی؛ بنا بر این باید از کشاندن آن به حریم خصوصی افراد به شدت پرهیز کرد. نهایت چهل است که برای امر به معروف و نهی از منکر، خود مرتکب منکر شده و معروف را باز گذاریم. کسانی که به حریم خصوصی افراد تجاوز کرده و نهانخانه ذهن و زندگی آنان را افشا می کنند، باید بدانند که خود مرتکب منکری بزرگ شده اند. اسلام، نه تنها به ما اجازه این کار را نداده، بلکه توصیه های فراوانی به پرده پوشی کرده است. امیرمؤمنان علیه السلام، چه زیبا این حقیقت را بیان کرده است:

بر کسانی که گناه ندارند و از سلامت دین برخوردارند، سزااست که بر گناهکاران و نافرمانان رحمت آرند و شکر این نعمت بگذارند؛ چندان که این شکرگزاری آنان را مشغول دارد و به گفتن عیب مردمان وانگذازد، تا چه رسد به عیب جویی که برادر را نکوهش کند و به آنچه بدان گرفتار است، سرزنش کند. آیا به خاطر ندارد که خدا چگونه بر او بخشید و گناهان پوشید - بزرگتر از گناهی که او را بدان مذمت کند - و چگونه او را مذمت کند که خود چنان گناهی کرده است [لیکن پوشیده و در پرده است] و اگر چنان گناهی نداشته، گناهان دیگری داشته که از آن گناه بزرگتر است؛ و به خدا سوگند، اگر گناهی که کرده بزرگ نیست و گناهی است خرد، جرئت او را بر زشتی مردمان گفتن، گناهی بزرگتر باید شمرد.^۲

۱. توبه (۹): ۱۱۸.

۲. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، خطبه ۱۴۰.

برخورد خشن و تند و نگاه های خشم آلود و حاکی از ناراحتی تأثیر مثبت دارد، می توان از این راه وارد شد و جلوی وقوع منکرات را گرفت. البته مبارزه مثبت دارای مراحل بالاتر و جدی تری هم هست که بر عهده حکومت اسلامی است. تعزیر، زندان، اعدام و امثال آن را نیز می توان از مصادیق مبارزه مثبت با منکرات به شمار آورد؛ که اجرای آنها از وظایف دولت و حکومت اسلامی است و نه افراد عادی و معمولی.

در جایی که تذکرات و توصیه های گفتاری و برخوردهای عملی، در آن حدی که بر عهده مردم عادی است، تأثیری در جلوگیری از منکرات نداشت، می توان از راه مبارزه منفی وارد شد و آن به این صورت است که مثلاً از نشست و برخاست با مرتکبان گناه و تارکان واجبات پرهیز کرده، دوستی و رفاقت خود را با آنان قطع کنیم. البته این کمترین کاری است که هر مسلمانی در مواجهه با وقوع منکرات می تواند انجام دهد.

نمونه ای عملی

سه تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به نام های کعب بن مالک، مرارة بن ربیع و هلال بن امیه، به پیادهایی واهی و غیرواقعی، از همراهی پیامبر در جنگ تبوک خودداری کردند. پس از بازگشت پیامبر از جنگ، به استقبال پیامبر رفتند و سلام کردند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ سلام آنان را نداد. سپس به نزد سایر مسلمانان رفتند و هیچ کس حاضر نشد حتی سلام آنان را پاسخ گوید. ناراحت و غمگین به خانه بازگشتند، همسران و فرزندان آنان نیز به پیامبر و سایر اصحاب آن حضرت تاسی کرده، از هم سخنی با آنان خودداری کردند. حتی همسران آنان به نزد پیامبر آمده، از آن حضرت کسب تکلیف کردند که اگر لازم است از شوهران خود جدا شوند. پیامبر فرمود نه؛ طلاق لازم نیست؛ اما از نزدیک شدن به آنان پرهیزید. اینان که زمین مدینه با تمام وسعتش برایشان تنگ می نمود تصمیم گرفتند به کوه های اطراف مدینه رفته و تا زمانی که توبه آنان پذیرفته نشود و از سوی جامعه اسلامی مورد پذیرش قرار نگیرند، از کوه پایین نیایند. روزها را روزه می گرفتند و همسرانشان برای آنان غذا می بردند؛ اما با آنان سخن نمی گفتند. روزهای بسیاری به همین صورت سپری شد. اما وضعیت هیچ تغییری نکرد. تصمیم گرفتند خودشان هم با یکدیگر سخن نگویند. پس از آن هر کدام به گوشه ای از کوه رفتند و آنگاه بالاخره پس از سه روز که از این وضعیت گذشت، این آیه بر پیامبر اکرم نازل شد:^۱

۱. محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۸۶ و ۳۸۷.

من بیاور. زن، در همان مسیر به راه افتاد، اما با ناامیدی دریافت که باد همه پرها را با خود برده. پس از ساعت‌ها جستجو، با تنها سه پر در دست بازگشت. خردمند گفت: «می‌بینی؟ انداختن آنها آسان است اما بازگرداندنشان غیر ممکن است. شایعه نیز چنین است. پراکندنش کاری ندارد، اما به محض اینکه چنین کردی دیگر هرگز نمی‌توانی کاملاً آن را جبران کنی.»^۱

۳-۷. سوءاستفاده از دیگران

هرگز نباید معاشرت با دیگران را به عنوان پلی برای رسیدن به مطامع و خواسته‌های شخصی خود قرار دهیم. امیرمؤمنان (ع) در سفارش خود به امام حسن (ع)، به این نکته مهم اشاره می‌کند که هرگز نباید به اعتماد دوستی با کسی، حق او را ضایع کرد:

و حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع مگردان، زیرا کسی که حق او را ضایع کنی دیگر برادر تو نخواهد بود.^۲

یکی از مهم‌ترین شرایط پایداری دوستی و معاشرت با دیگران، رعایت انصاف در حق آنان است. در این زمینه، روایات فراوانی در کتاب‌های روایی و اخلاقی ما وجود دارد.^۳ امام علی (ع)، می‌فرماید:

انصاف موجب پیوند دل‌ها به یکدیگر می‌شود^۴

با رعایت انصاف است که دوستی میان دو نفر تداوم می‌یابد.^۵ و بر پایه انصاف است که دوستی و مودت میان دو نفر استوار می‌شود.^۶ امام جواد (ع)، یکی از عوامل دوستیابی را انصاف در معاشرت معرفی می‌کند:^۷ و امام علی (ع) انصاف را یکی از راه‌های بهره‌مندی از دوست‌های فراوان می‌داند.^۸

۱. جک کانفیلد و دیگران، غذای روح برای نوجوانان، ترجمه ارمغان جزایری، ص ۸.

۲. «وَلَا تُضَيِّقْ حَقَّ اخِيكَ إِلَّا عَلَى مَا يَنْبَغُ وَ بَيْنَهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنَ أَخْتَفَتْ حَقَّهُ» (نهج البلاغة، نامه ۳۱، ص ۳۰۶)

۳. برای نمونه بنگرید به: محمدی ری‌شهری، دوستی در قرآن و حدیث، ترجمه سیدحسن اسلامی، ص ۸۴ و ۸۵.

۴. الانصاف يُؤَلِّفُ الْقُلُوبَ. (بنگرید به: همان، ص ۸۴)

۵. مع الانصاف تَدُومُ الاخوة. (میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲ ص ۳۰۸؛ امام علی (ع): الانصافُ يَسْتَدِيمُ الْمَحَبَّةَ.

(همان، ص ۸۴)

۶. امام علی (ع): عَلَى الانصافِ تَرَسُّخُ المودة. (همان، ص ۸۴)

۷. ثلاث خصال تجتنب بهن المحبة: الانصاف في المعاشرة. و المؤاساة في الشدة و الانطواء و الرجوع الى قلب سليم. (همان، ص ۸۵)

۸. المُنْصِفُ كَثِيرُ الاولياء و الاصدقاء. (همان)

تنها استثنا در این مورد، بازرسی از سازمان‌ها و نظارت بر ارگان‌های دولتی است. علی (ع)، در توصیه خود به مالک اشتر، درباره کارکنان و مدیران می‌گوید:

بر کارهای آنان مراقبت‌دار و جاسوسی راستگو و وفایه بر ایشان بگمار که مراقبت نهانی تو در کارهایشان، وادارکننده آنهاست به رعایت امانت، و مهربانی است بر رعیت.^۱

۲-۷. شایعه پراکنی

پیامبر اکرم (ص) در توصیه خود به ابوذر غفاری می‌فرماید:

ای ابوذر، برای دروغگو بودن فرد همین بس که هر چه را می‌شنود بازگو نماید.^۲

یعنی حتی در جایی که شنیده‌های او عین واقع باشد، اما او بدون تحقیق و بررسی به بازگویی آنها بپردازد، دروغگو به حساب می‌آید. چه رسد به اینکه از آنچه شنیده است بکاهد، یا بر آن بیفزاید. با توجه به این سخن پیامبر، می‌توان شایعه‌پراکنی را از مصادیق دروغ دانست. حتی اگر انسان انگیزه پسندی از نقل شایعه نداشته باشد، باید نگاه کند که آیا نقل آن، فایده‌ای هم دارد یا نه. افزون بر این، باید بیندیشد که آن شایعه، اساسی دارد یا نه. پس باید پیش از نقل هر خبری در درستی آن تحقیق کنیم و پس از اطمینان به درستی آن را نقل کنیم.^۳

داستانی آموزنده

زنی شایعه‌ای را درباره همسایه‌اش مدام تکرار کرد. در عرض چند روز، همه محل داستان را فهمیدند. شخصی که داستان در باره او بود عمیقاً آزرده و دلخور شد. بعد زنی که آن شایعه را پخش کرده بود متوجه شد که کاملاً اشتباه می‌کرده. او خیلی ناراحت شد و نزد خردمندی پیر رفت و پرسید برای جبران اشتباهش چه می‌تواند بکند.

پیر خردمند گفت: «به فروشنگاهی برو و مرغی بخر و آن را بکش. سر راه که به خانه می‌آیی پرهایش را بکن و یکی یکی در راه بریز.» زن اگرچه تعجب کرد، آنچه را به او گفته بودند انجام داد. روز بعد، مرد خردمند گفت: «اکنون برو و همه پرهایی را که دیروز ریخته بودی جمع کن و برای

۱. همان، نامه ۵۳، ص ۳۳۳.

۲. یا ابازرا کنی بالمرء کذباً ان یحدث بکل ما یسمع. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۸۵، حدیث ۳)

۳. محمدتقی مصباح یزدی، ره توشه، ج ۲، ص ۲۵۲.

از این احادیث دانسته می‌شود که اگر کسی می‌خواهد حق معاشرت با دیگران را رعایت کند و از معاشرتی پایدار با دیگران برخوردار باشد، هرگز نباید از معاشرت و دوستی با آنان سوءاستفاده کرده و برای خود حقوق ویژه‌ای قائل باشد.

نقد مکتب سودگرایی بنفام

جرمی بنتام (۱۸۳۲-۱۷۴۸ م.) از فیلسوفان انگلیسی قرن نوزدهم، یکی از مهم‌ترین چهره‌های مکتب سودگرایی است. به طور خلاصه، می‌توان دیدگاه او را این گونه بیان کرد: «کار خوب، کاری است که منافع فردی را در پی داشته باشد؛ اما از آنجا که جز از راه تأمین منافع اجتماعی نمی‌توان منافع فردی را تأمین کرد، تأمین منافع اجتماعی نیز «خوب» می‌شود. به تعبیر دیگر، اصالت با منافع فردی است و منافع اجتماعی، صرفاً وسیله و ابزاری برای منافع فردی به شمار می‌آیند. به تعبیر سوم، از نظر بنتام، معیار تشخیص کار خوب و بایستی، منفعت اجتماعی است، هرچند تأمین منافع اجتماعی هدف نیست؛ بلکه وسیله است. بنتام هدف را منفعت شخصی می‌داند، اما معیار را منفعت عمومی و سود اکثری؛ یعنی اگر از او بپرسیم: «به نظر شما چه کاری خوب است؟» خواهد گفت: «کاری که نفع عمومی دارد.» و اگر دوباره بپرسیم: «نفع عمومی چرا خوب است؟» در پاسخ خواهد گفت: «چون نفع عمومی، وسیله‌ای است برای تأمین سود شخصی.» بنتام، هرگز برای جامعه و سود اجتماعی اصالت قائل نیست. وی جامعه را پیکری مجعول و تخیلی می‌داند که از افراد جداگانه‌ای، به عنوان اجزای تشکیل دهنده آن، ساخته شده است. بر این اساس، سود و منفعت جامعه معنایی جز سود و منفعت افراد و اتحاد مردم تشکیل دهنده آن ندارد. بنا بر این، برای فهم سود جامعه نخست باید سود افراد را فهمید. اما چه زمانی می‌توان گفت که یک چیزی دارای نفع شخصی است؟ زمانی که آن چیز به افزایش حاصل لذت‌های فرد یا کاهش حاصل جمع آلام او منجر گردد.^۲

خود بنتام در پاسخ این پرسش که نفع جامعه چیست می‌گوید:

حاصل جمع منافع افراد تشکیل دهنده آن بدون درک نفع فرد، سخن گفتن از نفع جامعه بی‌هوده است. هنگامی گفته می‌شود که چیزی در جهت افزایش یا پیشبرد نفع

یک فرد است، که آن چیز در جهت افزایش حاصل لذت‌های آن فرد و یا در جهت کاهش حاصل درد‌های آن فرد مؤثر باشد.^۱

اکنون از بنتام می‌پرسیم در جایی که منافع فردی از راه منافع اجتماعی تأمین نمی‌شود، معیار صواب و خطا چیست؟ یعنی اگر کاری منافع شخصی فاعل را تأمین کند، اما هیچ نفعی به حال جامعه نداشته باشد، آیا از نظر اخلاقی می‌توان گفت خوب است یا نه؟ اگر گفته شود چون هدف (یعنی سود شخصی) تأمین می‌شود خوب است، اشکال می‌شود که پس آن معیار (تأمین سود عمومی) کلیت ندارد؛ و اگر گفته شود خوب نیست (چون معیار کار خوب را ندارد)، اشکال آن این است که یک کار با آنکه منف ما را تأمین کرده است باز هم متصف به خوبی نمی‌شود! از سوی دیگر، اگر کاری صرفاً در خدمت تأمین منافع اجتماعی باشد و هیچ سودی برای فاعل آن نداشته باشد، آیا آن کار از نظر اخلاقی خوب است یا نه؟ برای نمونه، کسی را در نظر بگیرید که به هنگام مرگ، همه دارایی خود را در راه اجتماع وقف می‌کند. این کار هرچند منافع بسیاری برای اجتماع دارد، اما هیچ سودی از آن نصیب خود فرد نمی‌شود و یا خود بنتام را در نظر بگیرید که به هنگام مرگ وصیت کرد تا بدن او را، برای پیشرفت علم پزشکی و خدمت به بهداشت و درمان عمومی تشریح کنند؛^۳ این کارها هر چند منافع اجتماعی و سود عمومی را در پی دارند، اما برای شخص فاعل هیچ سودی در بر ندارند. مگر آنکه حیات اخروی را نیز بپذیریم و در بررسی سود و زیان شخصی، زندگی اخروی را نیز دخالت دهیم. اکنون از بنتام سؤال می‌شود که اگر بخواهیم عمل آن شخص ثروتمند، در اواخر عمرش، و یا عمل خود وی در اجازه تشریح بدنش را از نظر اخلاقی مورد ارزش‌گذاری قرار دهیم، آیا کار آنان خوب بوده است یا نه، بنتام نمی‌تواند حکم به خوبی این کارها کند؛ زیرا به عقیده او کار خوب، کاری است که هدف و غایت اصلی آن تأمین سود فردی باشد. در حالی که این کارها، در خدمت تأمین آن هدف نیستند. همچنین نمی‌تواند حکم به بدی آنها بکند؛ زیرا معیار کار خوب (یعنی تأمین منفعت عمومی) را دارا هستند.

۸. دوستی و دوست‌یابی

اهمیت دوست و نقش آنکارا پذیر دوستی، در زندگی انسان، بر کسی پوشیده نیست. در برخی از

۱. لین و. لنکستر، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، ج ۲، قسمت اول، ص ۱۲۳.

۲. دایانه کالینسون، *پنجاه فیلسوف بزرگ*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ص ۲۲۲. گفتنی است که هم اکنون اسکلت مومیایی شده او در دانشگاه کالج لندن نگهداری می‌شود. (بنگرید به: فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ج ۸، از بنتام تا راسل، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ص ۲۳)

۱. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه اخلاقی بنتام، و همچنین نقاط ضعف آن، بنگرید به: محمدتقی مصباح یزدی، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، مکتب سودگرایی.

2. Jeremy Bentham, "The Principle of Utility", in *Meta-ethics, Normative Ethics and Applied Ethics*, P. 310.

روایات، یکی از راه‌های شناخت دین و مذهب افراد، شناخت دوستان آنان دانسته شده است.^۱ نیز یکی از نخستین راه‌ها برای قضاوت در باره شخصیت افراد، شناخت معاشران و دوستان آنان شمرده شده است.^۲ بهره‌مندی از معاشران خوب، در کنار رازداری، مساوی با بهره‌مندی از خیر دنیا و آخرت معرفی شده است.^۳ در مقابل، داشتن دوستان بد، قطعه‌ای از آتش^۴ و آفت خیر و فضیلت^۵ دانسته شده است. معاشرت با دوستان بد، ناخواسته و ناخودآگاه، انسان را به بدی سوق می‌دهد. اصولاً ویژگی‌های دوست از راه‌های پنهانی، به دوست منتقل می‌شود. امام علی علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

با انسان‌های بدخواه معاشرت نکن، چرا که طبع تو، ناآگاهانه از طبع او می‌دزدد.^۶

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها از ره پنهان صلاح و کینه‌ها

پسر نوح، به واسطه معاشرت با دوستان بد، خاندان نبوتش گم شد. به هر روی، هرگز نباید با این تصور که من تحت تأثیر بدی دیگران قرار نمی‌گیرم، با انسان‌های بد معاشرت داشت. بسیاری از جوانان، زمانی که به آنان گفته می‌شود با دوستان معتاد و فاسد معاشرت نداشته باشید، در پاسخ می‌گویند: «من هرگز به اعتیاد و فساد کشیده نخواهم شد.» اما تجربه نشان داده است که به ندرت چنین اتفاقی می‌افتد. اینان در حقیقت، از تأثیر سحرآمیز معاشرت دوستانه در اخلاق و رفتار و نگرش انسان غافل‌اند و نمی‌دانند که:

گر نشیند فرشته‌ای با دیو وحشت آموزد و خیانت و ریو
از بدان نیکوی نیاموزی نکند گرگ پوستین دوزی

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: المرء علی دین خلیله فلینظر احذکم من یُخالل. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۲، باب ۱۴، حدیث ۱۲)
۲. از حضرت سلیمان علیه السلام نقل شده است: لا تحکموا علی رجل بشیء حتی تنظروا الی من یصاحب فانما یرف الرجل بأشکالیه و آقرانه و یصحب الی اصحابه و اخوانه. (همان، ص ۱۸۸، باب ۱۳، حدیث ۱۷)
۳. امام علی علیه السلام: جمع خیر الدنیا و الاخرة فی کتمان السر و مصادقة الاخیار. (همان، ص ۱۷۸، باب ۱۱، حدیث ۱۷)
۴. امام علی علیه السلام: صاحب السوء قطعة من النار. (عبدالواحد الأمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، فصل ۴۴، ص ۴۱۳، حدیث ۱۴)
۵. بکلی شیء آفة و آفة الخیر قرین السوء.
۶. امام علی علیه السلام: لا تصحب الشریر فان طبعک یرقی من طبعه شرأ و انت لا تعلم. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، کلمه ۱۴۷، ص ۲۷۲)

امیرمؤمنان علیه السلام، در نامه‌ای به حارث همدانی، درباره دوست‌گزینی و انتخاب همنشین به او می‌فرماید:

از همنشینی آنکه آرایش سست و کارش ناپسند بود بپرهیز که هر کس را از آنکه دوست اوست شناسند.^۱

اصولاً، باید دانست اگر میان دو نفر رابطه دوستی برقرار شود، حتماً سنجیتی میان آن دو نفر هست:

آن حکیمی گفت دیدم در تکی می‌دویدی زاغ با یک لک‌لکی
در عجب ماندم بجستم حالشان تا چه قدر مشترک یابم نشان
چون شدم نزدیک و من حیران و دنگ خود بدیدم هر دو آن بودند لنگ^۲

بنابراین دوستان انسان، محک خوبی برای شناخت شخصیت او هستند. اگر کسی با انسان‌های دروغگو، چاپلوس، فریبکار و خائن دوستی دارد، این نشانه خوبی است برای اینکه بداند خود او نیز اگرچه تا به حال، مرتکب چنین کارهای خلافی نشده است، روح و جان او چندان با چنین کارهایی بیگانه نیست.

روزی جالینوس حکیم به دوستان خود گفت: «مرا نزد فلان پزشک ببرید تا فلان دوا را به من بدهد که آن موجب درمان من خواهد شد.» دوستان گفتند: «تو خود استاد و حکیم هستی و بهتر از ما می‌دانی که فلان دوا برای درمان دیوانگی است، تو که دیوانه نیستی.» جالینوس گفت: «امروز دیوانه‌ای به من نگاه کرد و مدتی چشمک به من زد و آستین مرا به نشانه دوستی آنچنان کشید که پاره شد اینها علامت آن است که بین من و او اشتراکی پیدا شده و از این رو دریافتم که باید درمان شوم.»^۳

۱. و احذر صحابة من یغفل رأیة و ینکر عملة فان الصحاب معتبر بصاحبیه. (نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۶۹، ص ۳۵۳ و ۳۵۴)
۲. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۱۰۷-۲۱۰۵.
۳. در برخی از منابع شخصیت اصلی داستان فوق را محمد بن زکریای رازی دانسته‌اند: «شنیدم که محمد بن زکریای رازی همی آمد با قومی از شاگردان خویش دیوانه‌ای در پیش ایشان افتاد در هیچ کس ننگریست مگر در محمد زکریا و در روی او نیک نگاه کرد و بخندید، محمد زکریا با خانه آمد و مطبوخ افتمون بفرمود بختند و بخورد، شاگردان پرسیدند که چرا ای حکیم این مطبوخ همی خوری، گفت از بهر خنده آن دیوانه که تا وی از جمله سودای خویش جزوی در من ندید با من نخندید.» (بدیع‌الزمان فروزانفر، مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ص ۶۶)

گفت جلالینوس با اصحاب خود
 پس بدو گفت آن یکی ای ذوفنون
 دور از عقل تو این دیگر مگو
 ساعتی در روی من خوش بنگرید
 گر نه جنسیت بدی در من از او
 گر ندیدی جنس خود کی آمدی
 چون دو کس بر هم زند بی هیچ شک
 کی پرد مرغی مگر با جنس خود
 مگر مرا تا آن فلان دارو دهد
 این دوا خواهند از بهر جنون
 گفت در من کرد یک دیوانه رو
 چشمم ز آستین من درید
 کی رخ آوردی به من آن زشت رو
 کی به غیر جنس خود را بر زدی
 در میانشان هست قدر مشترک
 صحبت ناچسب گور است و لحد^۱

۸-۱. ویژگی‌های دوست

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: دوستی دارای شرایط و حدودی است. اگر کسی همه آن شرایط را داشته باشد، کمال صداقت و دوستی را دارد و اگر کسی تنها برخی از آنها را داشته باشد، هرچند دوست نامیده می‌شود، اما کمال صداقت و دوستی را ندارد و اگر کسی هیچ یک از آنها را نداشته باشد، چیزی از دوستی را ندارد و اصلاً نباید او را دوست نامید:

۱. ظاهر و باطن دوست باید یکسان باشد؛
۲. افتخارات دوستش را افتخار خود و شکست‌های او را شکست خود بداند؛
۳. ثروت و قدرت، رفتار او را با دوستش تغییر ندهد؛
۴. چیزی را از دوستش دریغ نورزد؛
۵. در سختی‌ها دوست خود را رها نکند.

نار خندان باغ را خندان کند
 گر تو سنگ صخره و مرمر شوی
 صحبت مسرذات از مردان کند
 دل مسده الا به مهر دلخوشان^۲

در روایتی که هم از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده است و هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بهترین دوستان

کسانی دانسته شده‌اند که:

۱. دیدن آنان انسان را به یاد خدا اندازد؛

۱. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی مشرقی، دفتر دوم، ابیات ۲۱۰۴-۲۰۹۷.

۲. همان، ابیات ۲۱۰۴-۲۰۹۷.

۲. گفتارشان بر دانش انسان بیفزاید؛

۳. رفتارشان یاد آخرت را در دل انسان زنده کند.^۱

همچنین در روایات متعددی به ما توصیه شده است که با انسان‌های خردمند معاشرت داشته باشیم؛ چرا که مصاحبت و دوستی با خردمندان حیات و زندگی روح و جان آدمی بوده^۲ و موجب امنیت و آسایش و آرامش نفس است.^۳

از خردمندان طاب کن دوستی
 صحبت نیکان بوده مانند مشک
 زانکه یاری را نشاید بی هدر
 کز نسیمش مغز جان یابد اثر
 هر که از ناکس طمع دارد وفا
 از درخت خشک مسی جوید ثمر

۸-۲. اعتدال در دوستی

نکته مهمی که در زمینه روابط میان دوستان، تذکر آن و توجه به آن بسیار مهم است حد نگه داشتن در دوستی است. همواره باید به این اصل توجه داشت که «كُلُّ سَيِّئٍ جَاوَزَ الْاِثْنَيْنِ شَاعٍ». پس نباید همه اسرار خود را برای دوستان، هر چند دوستان بسیار نزدیک، فاش کرد؛ زیرا هر دوستی‌ای ممکن است روزی به دشمنی تبدیل شود. به همین دلیل، امامان معصوم علیهم السلام سفارش کرده‌اند که اسرار خود را برای دوستان فاش نکنید، مگر مسائلی را که اگر دشمنان شما نیز از آنها مطلع شوند، ضرری نداشته باشد.^۴ امام علی علیه السلام، می‌فرماید:

دوستت را چندان دوست مدار! مبادا که روزی دشمنت شود و دشمنت را چندان کینه مورز که بود
 روزی دوست گردد.^۵

۱. عن ابن عباس، قال: قيل: يا رسول الله اني الجلساء خير؟ قال: من ذكركم بالله رؤيته، و زادكم في علمكم منطقة و ذكركم بالاخرة عَمَلُهُ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، باب ۱۲، ص ۱۸۶، حدیث ۳)؛ شبیه همین سفارش‌ها از حضرت عیسی علیه السلام نیز نقل شده است. (بنگرید به: همان، ص ۱۸۹، حدیث ۱۸)

۲. ضحیه الولی اللیب حیاة الروح. (عبدالواحد الآمدی، فروع الحکم و درر الکلام، ج ۱، فصل ۴۴، ص ۴۱۴، حدیث ۳۲)

۳. صاحب العاقل مأموته. (همان، ج ۲، فصل ۸۰، ص ۲۸۱، حدیث ۵۴)

۴. امام صادق علیه السلام قال لبعض اصحابه: لا تطلع صديقك من سرک إلا علی ما لو اطلع علیه عدوك لم یترک فان الصديق قد يكون عدواً يوماً. (بنگرید به: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، باب ۱۱، ص ۱۷۷، حدیث ۱۵)

۵. أحب حبيبي هوأ ما عسى أن يكون بكيفك يوماً ما و أبغض بغيضك يوماً ما عسى أن يكون حبيبي يوماً ما. (تفهيم البلاغة، ترجمه سيدجعفر شهیدی، حکمت ۲۶۸، ص ۴۱۰؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، باب ۱۱، ص ۱۷۷، حدیث ۱۴)

همچنین نگاه کنید به ص ۱۷۸، حدیث ۱۸

در دشمنی نیز باید همین نکته را مراعات کرد. اگر با کسی اختلافی پیدا کردیم، نباید کاری کنیم که هر گونه راه رجوع و بازگشت را بر روی خود و او ببندیم. تجربه نشان داده است که بسیاری از دشمنی‌ها به دوستی تبدیل خواهد شد؛ بنابراین نباید به گونه‌ای رفتار کرد که روی بازگشت نداشته باشیم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

پس از قطع ارتباط با دوست، چندان از او بدگویی نکن که راه بازگشت را بر او ببندی؛ شاید که تجارب زندگی او را به سوی تو باز گرداند.^۱

۸- ۳. با که دوستی نورزیم؟

هر گاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می‌کنند، از آنان روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین. و (اگر) افراد با تقوا (برای ارشاد و اندرز با آنان بنشینند)، چیزی از حساب (و گناه) آنان بر ایشان نیست؛ ولی (این کار، باید تنها) برای یادآوری آنها باشد، شاید (بشنوند و) تقوا پیشه کنند.^۲

و (به خاطر آوری) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود.» و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است.^۳

منشین با بدان که صحبت بد
آفتاب از چه روشن است او را

مسجد است آن دل که جسمش ساجد است
یار بد چون رست در تو مهر او

گر چه پاکی تو را پلید کند
پاره‌ای ابر ناپدید کند^۴

یار بد خروب هر جا مسجد است
هین از و بگریز و کم کن گفتگو

۱. لا تتبع اخاك بعد الطعنة و قبة فيه فتسد عليه طريق الرجوع اليك فلعل التجارب ترد عليك. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، کتاب العشرة، ص ۱۶۶، باب ۱۰، حدیث (۳۱))
۲. وَاِذَا زَايَلْتِ الَّذِيْنَ يَخْوَضُوْنَ فِىْ اَيَاتِنَا فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰى يَخْوَضُوْا فِىْ حَدِيْثٍ غَيْرِہٖ وَاِنَّمَا تُنصِيْكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تُقْعِدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ * وَ مَا عَلٰى الَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَّلٰكِنْ ذِكْرٌ لِّعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ. (انعام (۶): ۶۸ و ۶۹)
۳. وَ يَوْمَ يَبْضُ الطَّالِبُ عَلٰى يَدَيْهِ يَقُوْلُ يَا لَيْتَنِىْ اَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُوْلِ سَبِيْلًا * يَا وَيْلَتٰى لَيْتَنِىْ لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيْلًا * لَقَدْ اَضَلَّنِىْ عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جَاۤءَنِىْ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْاِنْسَانِ خَدُوْلًا. (فرقان (۲۵): ۲۹-۲۷)
۴. حکیم سنائی غزنوی، دیوان اشعار، ص ۶۱۹.

برکن از بیخشی که گرسر برزند
مر ترا و مسجدت را برکند^۱

امیرمؤمنان علیه السلام، در پاسخ به این پرسش که «بدترین دوستان کیان‌اند؟» فرمود: «کسی که گناه را در چشم انسان زیبا جلوه می‌دهد.»^۲ آن حضرت از همنشینی و دوستی با افراد چاپلوس نیز برحذر داشته است و می‌فرماید:

با چاپلوس معاشرت نکن، چرا که کارش را در نظر تو زیبا جلوه می‌دهد و دوست دارد که تو هم مثل او باشی.^۳

از صحبت دوستی برنجم
کاخلاق بدم حسن نماید

عیب هنر و کمال گوید
خارم گل و یاسمن نماید

گو دشمن شوخ چشم چالاک
تا عیب مرا به من نماید

امام باقر علیه السلام، می‌فرماید:

پدرم، امام سجاد، به من فرمود: «پسر، مواظب باش که با پنج گروه نه دوستی داشته باشی و نه همسخن شوی و نه در راهی با آنان همراه شوی.»

گفتم: «پدر! آنان کیان‌اند؟»

فرمود: «از دوستی با دروغگو بپرهیز، زیرا دروغگو همچون سراب است، دور را برای تو نزدیک جلوه می‌دهد و نزدیک را برای دور می‌نمایاند. از دوستی با فاسق بپرهیز، چرا که تو را به لقمه‌ای یا کمتر از لقمه‌ای می‌فروشد. از دوستی با بخیل بپرهیز، زیرا تو را در زمانی که بیشترین نیازمندی را به مال او داری، رها می‌کند. از دوستی با احمق بپرهیز، چرا که احمق هر چند اراده سودرسانی به تو را دارد، اما به تو زیان می‌رساند. از دوستی با کسی که رابطه‌اش را با خویشان خود قطع کرده است بپرهیز، چرا که در سه آیه از قرآن مورد لعن قرار گرفته است...»^۴

گر از زحمت همی ترسی ز ناهلان ببر صحبت
که از دام زبون گیران به عزلت رسته شد عنقا^۵

۱. جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۳۸۵-۱۳۸۳.
۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، باب ۱۴، ص ۱۹۰، حدیث ۳.
۳. لا تصحب الملق فیزین لك فعله و یؤدئك مثله. (عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، فصل ۸۵، ص ۳۲۸، حدیث (۱۵۷))
۴. محمدبن یعقوب کلینی، اصول الکافی، ج ۲، کتاب العشرة، باب «من تکره مجالسته و مرافقته»، حدیث ۲؛ همچنین بنگرید به حدیث ۱ از همین باب.
۵. حکیم سنائی غزنوی، دیوان اشعار، ص ۶۲.

پیشتر

۱. معاشرت با دیگران چه فواید فردی، اجتماعی و دینی‌ای برای انسان در پی دارد؟
۲. انواع معاشرت را نام برده و حداقل یک وظیفه اخلاقی مربوط به هر کدام بیان کنید.
۳. آیا می‌توان امر مطلق کانت یا تعمیم‌پذیری هیر را به عنوان معیار فضایل و رذایل اخلاقی پذیرفت یا نه؟ چرا؟
۴. آیا با استناد به حدیث «هرچه برای خود می‌پسندی، برای دیگران هم بپسند» می‌توان گفت کسی که دزدی یا خیانت و امثال آن را برای خود می‌پسندد اگر حاضر باشد که آنها را برای همه مردمان نیز بپسندد، به این توصیه عمل کرده است؟ چرا؟
۵. چرا ما اخلاقاً وظیفه داریم به نیازمندان کمک کنیم؟
۶. در اختلافاتی که میان برادران دینی پدید می‌آید، وظیفه اخلاقی ما چیست؟ (پاسخ خود را با ذکر یک روایت بیان کنید).
۷. منظور از این جمله که «امر به معروف و نهی از منکر وظایفی عام هستند و به هیچ وجه استثنا نمی‌پذیرند» چیست؟ توضیح دهید.
۸. گفته شده است که یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر «احتمال تأثیر» است؛ به نظر شما از کجا می‌توان فهمید که در فلان مورد، احتمال تأثیر هست یا نه؟
۹. مراتب امر به معروف و نهی از منکر را ذکر کرده و توضیح دهید.
۱۰. منظور از مبارزه منفی و مبارزه مثبت با منکرات را با ذکر مثال بیان کنید.
۱۱. نقش دوست را در زندگی و شخصیت انسان تبیین نمایید.
۱۲. چرا از دوستی ورزیدن با چاپلوسان و بی‌تقوایان و احمقان نهی شده است؟ تحلیل خود را در این باره بنویسد.

برای پژوهش بیشتر

۱. یکی دیگر از شرایط امر به معروف و نهی از منکر که در بسیاری از کتاب‌های فقهی ذکر شده است،^۱ این است که برای امر به معروف و نهی از منکر مفسده و ضرر جانی، مالی، حیثیتی و

۱. بنگرید به: محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۳۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

- امثال آن در پی نداشته باشد. نظر شما در این باره چیست؟ اگر چنین است پس چرا امام حسین علیه السلام، و اهل بیت او به هدف اجرای همین فریضه، آن همه مصیبت و درد و رنج را متحمل شدند؟
۲. در باره اخلاق بین‌المللی از دیدگاه اسلام تحقیق کرده و با توجه به آیات و روایات، وظایف اخلاقی ما را، به عنوان یک کشور اسلامی، با سایر کشورها و ملت‌ها تبیین کنید.

برای مطالعه بیشتر

۱. دوستی در قرآن و حدیث، محمد محمدی ری‌شهری، ترجمه سیدحسن اسلامی، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۹.
۲. اخلاق در قرآن، محمدتقی مصباح یزدی، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، قم: مؤسسه امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۲۸۵-۲۴۷ و ص ۴۲۳-۴۱۳.

فصل ششم

اخلاق جنسی

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. ضمن آشنایی با دیدگاه اسلام درباره غریزه جنسی، توانایی نقد و رد دیدگاه‌هایی چون رهبانیت مسیحی و ریاضت‌های جنسی افراطی برخی از آیین‌های مشرق زمین و همچنین دیدگاه‌هایی چون آزادی بی‌قید و شرط جنسی فروید و پیروانش را کسب نماید؛
۲. با توجه به اهمیت ازدواج، هم خود در انجام آن، سخت‌گیری‌های بی‌مورد به خرج ندهد و هم در ترویج این امر مقدس در جامعه اسلامی بکوشد؛
۳. در انتخاب همسر، اصالت را به تقوا و تدین دهد و نه زیبایی‌های ظاهری و ثروت و مقام؛
۴. ضمن آشنایی با فضایی مانند عفت، غیرت و پوشش مناسب در رعایت آنها و ترویج و تبلیغ آنها کوشا باشد.

و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میاتتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این، نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند.^۱

مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد؛ خداوند گشایش‌دهنده و آگاه است. و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز گرداند.^۲

۱. جایگاه و اهمیت

اخلاق جنسی، به سلسله مباحث فلسفی و اخلاقی گفته می‌شود که حول محور غریزه جنسی و مسائل مرتبط با آن شکل می‌گیرد. مسائلی از قبیل ضرورت یا عدم ضرورت کنترل غریزه جنسی، خوب یا بد بودن حیای زن، غیرت مرد، وفاداری همسران، پوشش و حجاب زنان، زنا، همجنس‌بازی و ازدواج، از مهم‌ترین مسائل اخلاق جنسی به شمار می‌آیند.^۳

اخلاق جنسی، یکی از مهم‌ترین مباحث اخلاقی در روزگاران گذشته بوده است^۴ که اکنون نیز در

۱. وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ.

(روم: ۲۱؛ همچنین بنگرید به: نمل: ۲۷؛ ۷۲؛ اعراف: ۷؛ ۱۸۹؛ نساء: ۴)؛ ۱.

۲. وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِنَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَ لِيُخَفِّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ لَاحِظُونَ يَكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. (نور: ۲۴؛ ۳۲ و ۳۳)

۳. بنگرید به: مرتضی مطهری، اخلاق جنسی، ص ۱۵.

۴. همان، ص ۱۵ و ۱۶.

زمره مهم‌ترین مباحث اخلاقی است. اخلاق جنسی، با دیگر شاخه‌های علوم مانند روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فقه و حقوق، عرفان و تصوف و حتی علم کلام نیز مرتبط است. میل جنسی، سرمنشأ بسیاری از تحولات تاریخی بوده است.^۱

۲. بیان دیدگاه‌ها

در باره غریزه و علاقه جنسی، دیدگاه‌های متعدد و گوناگونی مطرح شده است. به طور کلی، می‌توان این دیدگاه‌ها را به سه دسته تفریطی، افراطی و معتدل تقسیم کرد. در این قسمت می‌کوشیم تا به اختصار، به معرفی این دیدگاه‌ها و بررسی و نقد ادله هر کدام بپردازیم:

۱-۲. دیدگاه تفریطی

همواره افراد و گروه‌ها و آیین‌هایی بوده‌اند که علاقه و غریزه جنسی را یک غریزه ذاتاً پلید، زشت و شیطانی دانسته‌اند. اینان آمیزش جنسی را، به طور کلی، حتی از طریق آمیزش با همسر قانونی و شرعی، کاری زشت و شیطانی دانسته و معتقدند عامل اصلی تباهی فرد و جامعه، غریزه جنسی است و راه‌هایی از همه مصیبت‌ها و گرفتاری‌های روحی و اجتماعی، تحت کنترل درآوردن این غریزه و نادیده گرفتن آن است. اینان بر این باورند که آمیزش جنسی هرگز با تکامل روحی سازگار نیست. امکان ندارد کسی بتواند هم به تکامل معنوی و روحی برسد و هم آمیزش جنسی داشته و از لذت جنسی بهره‌بردار.

برای نمونه، برهمنان آیین بودا معتقدند کسی می‌تواند به مقامات بالای معنوی دست یابد که از همه تعلقات مربوط به غریزه جنسی آزاد باشد. حتی علاقه به فرزند را با معنویت بیگانه می‌بینند. اصولاً اینان زندگی در درون خانه را اسارت و بردگی و امری پلید و ناپاک دانسته و معتقدند انسان آزاد، کسی است که خانه و خانواده را ترک گوید.^۲

در آیین جین، هر فردی که بخواهد این آیین را بپذیرد در ابتدا باید پیمانی پنج‌گانه را متعهد شود^۳ که یکی از مهم‌ترین آنها، این پیمان است که «لذات و شهوات جنسی را بر خود حرام دانسته و ابتلای به آن را برای دیگران نیز نمی‌پسندم».

۱. الکسیس کارل، راه و رسم زندگی و نیایش، ترجمه پرویز دبیری، ص ۶۰.

۲. هرمان الدنبرگ، فروغ خاور (زندگی، آیین و رهبانیت بودا)، ترجمه بدرالدین کتابی، ص ۳۲۴.

۳. جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

ترک لذایذ و ترک شهوات در این آیین، اهمیت بسیار دارد تا جایی که مهاویره^۱ گفته است: «محبت زن بزرگ‌ترین سبب افتتان و ابتلای این جهان است و عاقبت به دردها و آلام و خطاها و مرگ می‌کشد و بالاخره منتهی به جهنم می‌شود و روح آدم شهوی در جسم حیوانی سبع و دوزخی مقید و محبوس می‌ماند».^۲

در میان مکاتب اخلاقی یونان باستان، کلیبان بر این باور بودند که: «تمام ثمرات تمدن، از قبیل حکومت، ثروت شخصی، ازدواج، دین، برده‌داری (در نظام اجتماعی یونان)، تجمل و همه لذات حسی مصنوعی بی‌ارزش است؛ اگر رستگاری و نجاتی هست، همانا در ترک جامعه و در بازگشت به زندگی ساده و زاهدانه یافته می‌شود».^۳

رهبران مسیحی نیز هر چند ازدواج را به طور کلی تحریم نمی‌کنند، اما آن را عملی ذاتاً پلید می‌دانند. در مسیحیت، دو چیز است که ازدواج را برای مسیحیان عادی مشروع می‌کند: حفظ نسل^۴ و دفع افسد به فاسد؛ یعنی در جایی که عدم ازدواج موجب ابتلای به فحشا و زنا و امثال آن شود. در عین حال، اینها موجب نمی‌شود که ازدواج، فی‌نفسه خوب باشد. مسیحیان معتقدند کسی که می‌خواهد رهبری دینی مردم را برعهده بگیرد باید همچون عیسی مسیح^۵ که تا آخر عمر مجرد باقی ماند، در سراسر عمر خود از آمیزش جنسی دوری کرده باشد. بر همین اساس، کسی می‌تواند به مقام پایی برسد که هرگز ازدواج نکرده باشد. پولس قدیس، در نامه اول خود به قرتیان، درباره ازدواج می‌نویسد: «کاش همه می‌توانستند مانند من مجرد بمانند، اما ما همه، مانند هم نیستیم... پس به آنانی که هنوز ازدواج نکرده‌اند و نیز به بیوه زنان می‌گوییم که بهتر است اگر می‌توانند، مثل من مجرد بمانند. اما اگر نمی‌توانند بر امیال خود مسلط باشند، بهتر است که ازدواج کنند؛ زیرا ازدواج کردن،

۱. مؤسس و بنیانگذار جینیسم را به مهاویره، یعنی «مرد بزرگ» یا «پهلوان بزرگ»، ملقب کرده‌اند؛ ولی نام اصلی او «تا پوته واردمنه» است. وی در ۵۶۹ ق.م متولد و در سال ۵۲۷ ق.م وفات یافت. (همان، ص ۱۶۳)

۲. همان، ص ۱۷۲.

۳. ریچارد پاپکین و آروم استرول، کلیات فلسفه، ترجمه و اضافات جلال الدین مجتبی، ص ۲۷؛ برای آشنایی بیشتر با مکتب کلی و اصول اندیشه اخلاقی آنان، بنگرید به: محمدتقی مصباح یزدی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، مکتب کلی.

۴. برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، ج ۱، ص ۵۰۸. «آگوستین قدیس»، (۳۳۰-۳۵۴ م.) از بزرگ‌ترین رهبران قرون اولیه مسیحی، هر چند مقاربت جنسی را عملی ذاتاً قبیح می‌دانست، تصریح می‌کرد که رابطه جنسی بین زوجین، مشروط به آنکه برای تکثیر نسل و حصول فرزند باشد، گناه نیست. اما باید توجه داشت که «مرد باتقوا کسی است که در زندگی زناشویی نیز بتواند شهوت را از خویشتن براند».

بهتر است از سوختن در آتش شهوت.^۱ وی در ادامه نامه چنین می‌نویسد: «مردی که ازدواج نکرده است، می‌تواند تمام وقت خود را صرف خدمت خداوند کند و تمام فکرش این باشد که او را خشنود سازد، اما مردی که ازدواج کرده است، نمی‌تواند به راحتی خداوند را خدمت کند؛ زیرا مجبور است در فکر مادیات نیز باشد و بکوشد همسرش را راضی نگه‌دارد. در واقع، عشق و علاقه او بین خدا و همسرش تقسیم می‌شود. دختری هم که ازدواج می‌کند، همینطور می‌باشد. او نیز با این مسائل روبه‌روست. دختری که ازدواج نکرده، مشتاقانه در فکر این است که با تمام وجود خداوند را خشنود کند. اما زن شوهردار باید در فکر کارهایی مانند خانه‌داری باشد و خواسته‌های شوهرش را در نظر بگیرد.»^۲

برخی از صوفیان نیز با توجه به میل تنوع‌طلبی و افزون‌خواهی انسان، معتقدند انسان هر چیزی را که ببیند، طالب آن می‌شود؛ پس چه بهتر که چیزی را نبیند و نخواهد، معنای ظاهری این دو بیتی که منسوب به بابا طاهر است، گویای همین دیدگاه است:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند، دل کند یاد
بسازم خنجری نیش ز فولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

بر این اساس، توصیه می‌کنند که انسان باید نیازهای جنسی خود را نادیده گرفته، بکوشد از جامعه و زندگی اجتماعی، حتی الامکان فاصله بگیرد؛ چشمان خود را بر زیبایی‌های طبیعت بسته و خود را از

۱. عهد جدید، نامه اول قزنتیان، ۷: ۱۰-۸؛ گفتنی است برخی از مسیحیان جدید، با توجه به اشکالات زیادی که به این اندیشه مسیحی می‌شود و با توجه به غیرقابل پذیرش بودن آن، تفاسیر دیگری از ازدواج مسیحی ارائه داده‌اند که البته در کتاب‌های پیشین آنان به این صورت نبوده است. یکی از نویسندگان در این باره می‌گوید: «مسیحیان، ازدواج را یک امر دنیوی نمی‌دانند؛ زیرا ازدواج نشانه محبت خدا به بشریت است. ازدواج، عبارت است از یکی شدن محبت دو شخص که با یکدیگر برای زندگی مشترک، همراه با امانت‌داری متقابل و همکاری، متعهد می‌گردند و برای تولیدمثل و تربیت فرزندان و رشد آنان در فضای ایمان و محبت به خدا می‌کوشند؛ از این‌رو، مسیحیان ازدواج را رمزی و نشانه‌ای بشری برای شیوه رفتار خدا با انسان به شمار می‌آورند... مسیحیان هنگام ازدواج متعهد می‌گردند یکی شدن مرد و زن را نشانه آشکاری برای محبت خدا به بشر و محبت مسیح به شاگردانش قرار دهند. به همین علت، مسیحیان ازدواج را التزام و تعهد در طول زندگی می‌شمارند و با طلاق و تجدید فراش در زمان حیات همسر مخالف‌اند.» [البته همان‌طور که دانشجویان عزیز مطلع‌اند چند سال پیش پاپ ژان پل دوم، رهبر فقیه کاتولیک‌های جهان، رسماً طلاق را امری مشروع اعلام کرد.] (توماس میشل، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، ص ۹۴ و ۹۵)

۲. عهد جدید، نامه اول قزنتیان، ۷: ۲۶-۲۵.

همه نعمت‌های طبیعی محروم سازد. سمدی ملاقات خود را با یکی از طرفداران این دیدگاه چنین گزارش می‌دهد:

بزرگی دیدم اندر کوهساری قناعت کرده از دنیا به غاری
ورا گفتم بد شهر اندر نیایی؟ که باری بندی از دل برگشایی
بگفت آنجا پیرویون نسفزند چو گل بسپار شد، پیلان بلفزند

اینان «جهاد با نفس» را که پیامبر گرامی اسلام ﷺ آن را بزرگ‌ترین و برترین جهاد خوانده‌اند، مساوی با «نفس‌کشی» و از میان برداشتن غرایز، آن هم به شیوه مرتاضان هندی و راهبان مسیحی می‌پندارند. در حالی که جهاد با نفس هرگز با سرکوب کردن قوا و نادیده گرفتن غرایز سازگار نیست. جهاد با نفس، در حقیقت به معنای تعدیل قوا و رعایت عدالت میان آنهاست. بدین معنا که انسان اجازه ندهد تا قوای خاصی بر سراسر مملکت وجود او حکومت کنند و سایر قوا و استعدادها را از کار اندازند. به تعبیر امام خمینی علیه السلام جهاد با نفس «عبارت است از غلبه کردن انسان بر قوای ظاهره خود، و آنها را در تحت فرمان خالق قرار دادن، و مملکت را از لوث وجود قوای شیطان و جنود آن خالی نمودن»^۱ نگرش تفریضی به غریزه جنسی، در میان مسلمانان صدر اسلام نیز وجود داشت و پیامبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام، به شدت، با این نگرش به مبارزه پرداختند. علی علیه السلام، زمانی در شهر بصره به خانه یکی از یارانش به نام علاء بن زیاد حارثی رفت. در گفتگوهایی که میان آنان گذشت، علاء به امام علی علیه السلام عرض کرد که برادرم عاصم بن زیاد جامه‌ای پشمین به تن کرده و از دنیا روی برگردانده است. امام فرمود: «او را نزد من آرید» وقتی او را دید به وی فرمود:

ای دشمنک خویش! شیطان سرگشته‌ات کرده و از راهت به در برده. بر زن و فرزندان رحمت نمی‌آری، و چنین می‌پنداری که خدا آنچه را پاکیزه است، بر تو روا فرموده، اما ناخشنود است که از آن برداری؟ تو نزد خدا خوارمایه‌تر از آنی که می‌پنداری!^۲

۲-۲. دیدگاه افراطی

در دوران جدید، پس از طرح گسترده مسائل روان‌شناسی و روان‌کاوی و پیشرفت نسبی علم

۱. سیدروح‌الله خمینی (امام)، شرح چهل حدیث، ص ۶.

۲. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، خطبه ۲۰۹، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.

روان‌شناسی، دیدگاهی کاملاً مخالف با دیدگاه پیشین، در باره علاقه و غریزه جنسی مطرح شد؛ دیدگاهی کاملاً افراطی و البته با تبلیغات فراوان؛ به گونه‌ای که در مدتی کوتاه، بسیاری از مسائل اجتماعی و سیاسی و مقررات حقوقی جوامع مختلف را تحت تأثیر خود قرار داد. طراح اصلی این دیدگاه، زیگموند فروید، روان‌شناس و روانکاو مشهور اتریشی بود. اینان ریشه همه مشکلات اخلاقی و ناهنجاری‌های اجتماعی را در سرکوبی غریزه جنسی دانستند.^۱ فروید تا آنجا پیش رفت که ترس یک بچه از سگ را چیزی جز ترس از پدر [یعنی رقیب اصلی غریزه جنسی پسر] نمی‌دانست؛ ترسی که به عقیده او، جابه‌جا شده و متعلق آن از پدر به سگ انتقال یافته است.^۲ وی حتی دین و مذهب را معلول و محصول امیال سرکوب شده جنسی می‌پنداشت. خلاصه دیدگاه او را در این باره می‌توان این گونه بیان کرد: «میل جنسی در انسان، نسبت به دیگر امیال شدیدتر است. این میل مختص دوران بزرگسالی و بلوغ نیست، بلکه از همان ابتدای طفولیت، غریزه جنسی در انسان شروع به فعالیت می‌کند. این غریزه در پسر بچه‌ها متوجه مادر و در دختر بچه‌ها، متوجه پدر است؛ اما پسر از ترس پدر، و دختر از ترس مادر این میل را سرکوب می‌نمایند. این امیال گرچه سرکوب می‌شوند، اما محو نمی‌شوند و به شکل عقده‌هایی در ضمیر ناخودآگاه انسان متراکم می‌گردند. سپس در فرصتی مناسب از طریق فرایند فراق‌کنی و یا تصعید، با هیئتی مبدل، بروز می‌یابند. مذهب و علایق دینی، چیزی نیست جز همین امیال سرکوب شده و همین عقده‌های متراکم، که خود را در یک هیئت مبدل نشان داده‌اند؛ به گونه‌ای که اگر این امیال وجود نداشت و یا به نحو نامناسب سرکوب نمی‌شد، از دین هم خبری نبود...»^۳ بنا بر این، ریشه همه فعالیت‌های بشری، اعم از فعالیت‌های مثبت و منفی در غریزه جنسی است.

همانطور که می‌بینیم، این دیدگاه کاملاً متعارض و متضاد با دیدگاه پیشین است. تاکنون تصور بر این بود که ریشه همه بدبختی‌ها و پلیدی‌ها در میدان دادن به غریزه جنسی است؛ اما با ظهور فروید و طرح نظریه جنسی او، این نظریه مطرح شد که ریشه همه بدبختی‌ها و پلیدی‌ها در سرکوب کردن و میدان ندادن به غریزه جنسی است.^۴ بشر تا به حال گمان می‌کرد که فحشا و زنا و لواط و امثال آن،

۱. بنگرید به: آنتونی استور، فروید، ترجمه حسن مرندی.

۲. غلامحسین توکلی، خاستگاه دین از نگاه فروید، ص ۴۲.

۳. همان، ص ۳۳.

۴. ج. آریان پور، فروید یسم، ص ۵۵ و ۵۶.

کارهایی خلاف اخلاق است؛ اما اکنون در سایه تحقیقات علمی (!) فروید و پیروانش متوجه شده است که این کارها عین اخلاق حقیقی و راستین است و این عفت و حجاب و حیا و وفاداری به همسر و امثال آن است که خلاف اخلاق بوده و باید مبتلایان به آنها را درمان کرد! پیروان این دیدگاه، توصیه می‌کنند که «محدودیت‌ها را بردارید تا ریشه مردم‌آزاری و کینه‌ها و عداوت‌ها کنده شود؛ عفت را از میان بردارید تا دل‌ها آرام بگیرد و نظم اجتماعی برقرار گردد؛ آزادی مطلق اعلام کنید تا بیماری‌های روانی رخت بربندند»^۱

فروید و پیروان او سرچشمه بسیاری از بیماری‌های عصبی و روانی و منشأ بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی و فرهنگی را در سرکوب غرایز، به‌ویژه غریزه جنسی دانستند و به زعم خود با استدلال‌های روان‌شناسانه و معاینات روانکاوانه نشان دادند که محرومیت‌های ناشی از سرکوب غریزه جنسی موجب عقده‌های روانی و عقده‌های روانی نیز عامل اصلی بروز ردایلی اخلاقی است. ردایلی مانند حسادت، ظلم، سوءظن، گوشه‌گیری، دروغ، فریبکاری و امثال آن، همگی ریشه در محرومیت‌های غریزه جنسی دارند. فروید پس از ارزیابی چندین بیمار هیستوریک می‌گوید: «نقطه عزیمت ما از هر مورد و هر نشانه‌ای که باشد، در پایان راه بی‌هیچ اما و اگر به عرصه تجربه جنسی می‌رسیم.» وی همچنین می‌افزاید: «من این تز را مطرح می‌کنم که در عمق هر مورد هیستری یک یا چند رویداد تجربه جنسی زودرس وجود دارد که متعلق به سال‌های پیشین و دوره کودکی فرد است؛ اما آن را، علی‌رغم گذشت ده‌ها سال، با کار روانکاو می‌توان بازسازی و بازآفرینی کرد. من عقیده دارم که در نوروپاتولوژی این کشف مهمی است؛ مثل کشف سرچشمه رود نیل»^۲

به طور کلی، طرفداران این دیدگاه سه استدلال عمده برای اثبات نظریه خود ارائه داده‌اند:

استدلال نخست

ریشه همه بیماری‌های روحی و اجتماعی بشر در سرکوب غریزه جنسی و ایجاد محدودیت برای ارضای آن است. در مقابل، راه وصول به سعادت و نجات از بیماری‌های روحی و روانی، ارضای آزادانه غریزه جنسی است؛ بنا بر این، باید هر قید و شرطی را از سر راه ارضای غریزه جنسی برداشت. در پاسخ به این استدلال می‌توان گفت:^۳ اولاً، این ادعا که ریشه بیماری‌های روحی و روانی بشر،

۱. مرتضی مطهری، اخلاق جنسی، ص ۴۶.

۲. آنتونی استور، فروید، ترجمه حسن مرندی، ص ۲۶.

۳. بنگرید به: احمد دیلمی و مسعود آذربایجانی، اخلاق اسلامی، ص ۲۴۱.

ایجاد محدودیت‌های جنسی است، ادعایی بی‌دلیل است؛ ثانیاً، آزادی همه‌جانبه در ارضای غرایز جنسی نه تنها موجب دستیابی به سعادت و نجات از بیماری‌های روانی نخواهد شد، که آشفتگی‌های روحی و روانی شدیدتری را در پی خواهد داشت و رشد این گونه بیماری‌ها را می‌توان به وضوح در افراد و جوامعی که در ارضای غریزه جنسی محدودیتی ندارند یا محدودیت کمتری دارند مشاهده کرد.

استدلال دوم

تجربه نشان داده است که انسان نسبت به چیزی که منع شود، حریص‌تر می‌شود؛ بنابراین، ممانعت از ارضای این غریزه، نتیجه‌ای جز شعله‌ورتر شدن آتش آن نخواهد داشت. اگر می‌خواهیم بشر، برای همیشه از وسوسه‌ها و دغدغه‌های جنسی رهایی یابد، باید او را در ارضای غریزه جنسی اش، کاملاً آزاد گذارده و هر گونه قید و بندی را از پیش روی او برداریم.

در پاسخ باید گفت: اولاً، پذیرش این اصل که «هر گونه ممنوعیتی حرص‌آور است و نتیجه عکس می‌دهد» مستلزم آن است که بسیاری از قوانین و مقررات اجتماعی، از جمله مقررات راهنمایی و رانندگی، که محدودیت‌ها و محرومیت‌هایی را برای رفت و آمد وضع می‌کنند، برچیده شوند؛ زیرا حرص‌آوردن و نتیجه عکس می‌دهند!

ثانیاً، در همان جوامعی که آزادی جنسی وجود دارد، هر چند ممکن است از حیث نگاه به جنس مخالف، ارضا شده و تحت فشار روحی قرار نداشته باشند، اما آمار نشان می‌دهد که بیشتر جوانان، در همان جوامع، برای ارتباط جنسی، خود را تحت فشار می‌بینند. نباید از روحیه تنوع‌طلبی بشر غافل بود. مگر جز این است که در جوامع غربی آمار انحرافات و ناهنجاری‌های جنسی روز به روز افزایش می‌یابد.

به تعبیر شهید مطهری^۱ اینان میان اشباع غریزه و سرکوب نکردن آن از یک طرف، و آزادی جنسی و رها کردن بی‌قید و شرط آن از طرف دیگر، خلط کردند. حقیقت آن است که اگر کسی می‌خواهد غریزه جنسی خود را به درستی اشباع کند، راهی جز عفت و تقوا و پذیرش مقررات الهی ندارد. در سایه تقوای الهی است که می‌توان از هیجان‌های بیجا و احساس محرومیت‌هایی که از این هیجان‌های بی‌جا پدید می‌آید جلوگیری کرد. آنچه لازم است و هرگز نباید از آن غفلت ورزید این است که انسان باید همه غرایز و استعدادهای خدادادی خود را پرورش دهد و نباید هیچ کدام را نادیده گیرد؛ اما این را هم باید بداند که حد و مرز هر غریزه‌ای را نگه دارد و هرگز نباید به بهانه پرورش

۱. مرتضی مطهری، اخلاق جنسی، ص ۴۸-۵۰.

غریزه جنسی، سایر غرایز و قوا و استعدادهای خود را نادیده بگیرد. یکی از تفاوت‌های انسان با حیوان این است که در بسیاری از غرایز و امیال انسان، دو نوع میل ممکن است پدید آید: امیال صادق و امیال کاذب. حالات طبیعی غرایز و امیال را می‌توان اشباع کرد؛ اما حالات کاذب آنها را هرگز نمی‌توان ارضا نمود. اشتباه اصلی فروید و فرویدیسم این بود که برای جلوگیری از سرکوبی غریزه جنسی، آزادی بی‌حد و حصر جنسی را پیشنهاد دادند. غافل از اینکه بی‌نهایت‌خواهی نیز یکی از امیال و خواسته‌های فطری انسان است. انسان به‌گونه‌ای آفریده شده است که در همه زمینه‌ها اگر شرایط مساعدی را بیابد، به هیچ حدی قانع نمی‌شود. اگر انسان در این زمینه‌ها مانند حیوانات ظرفیت محدود و پایان‌پذیری می‌داشت، هرگز نیازی به مقررات سیاسی و اقتصادی و جنسی پیدا نمی‌کرد. از نظر اخلاقی نیز احتیاجی به اخلاق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و جنسی نداشت؛ همان ظرفیت محدود طبیعی، خود به خود همه مشکلات را حل می‌کرد. «اما همچنانکه از مقررات و اخلاق محدودکننده در روابط اجتماعی و امور اقتصادی و از عفت و تقوای سیاسی و اجتماعی‌گریزی نیست، از مقررات و اخلاق محدودکننده جنسی و از عفت و تقوای جنسی نیز گریزی نمی‌باشد»^۲ حضرت امام خمینی (ره)، در باره نامحدودخواهی قوه شهویه و سبوری ناپذیری آن می‌فرماید:

قوه شهویه در انسان طوری است که اگر زن‌های یک شهر، به فرض محال، به دست او بیاید، باز متوجه زن‌های شهر دیگر است؛ و اگر از یک مملکت نصیب شد، متوجه مملکت دیگر است. و همیشه آنچه ندارد می‌خواهد. با اینکه اینها گفته شد فرضی است محال و خیالی است خام، با وجود این تنور شهوت باز فروزان است و انسان به آرزوی خود نرسیده... هر کس منکر است مراجعه به حال خود کند و به حال اهل این عالم از قبیل سلاطین و مأمولین و صاحبان قدرت و حشمت، آن وقت خود تصدیق ما را می‌کند.^۳

استدلال سوم

خالق انسان، غرایز مختلف را بی‌جهت در نهاد او قرار نداده است و این غرایز را برای ارضا و اشباع در اختیار انسان قرار داده است و نه برای سرکوبی؛ بنابراین، ایجاد محدودیت در برابر ارضای غرایز، از جمله غریزه جنسی، خلاف هدف آفرینش است.

۱. همان، ص ۵۰.

۲. سیدروح‌الله خمینی (امام)، شرح چهل حدیث، ص ۱۹.

در پاسخ این استدلال نیز باید گفت: اولاً، پذیرش این استدلال، به معنای هرج و مرج کامل اجتماعی و اخلاقی است. بر اساس این استدلال، اگر سربازی با شنیدن نخستین انفجار و با شلیک شدن نخستین گلوله از میدان نبرد فرار کند و در دادگاه نظامی علت فرار خود را تبعیت از دستور طبیعت و عمل به خواسته غریزه «صیانت از خود» بداند، نه تنها باید دفاعیه او مورد پذیرش هیئت منصفه قرار گیرد؛ بلکه به دلیل عمل به مقتضای غریزه صیانت از خود، باید مورد تشویق دیگران نیز قرار گیرد! و یا کسی که مثلاً در اثر ازدحام جمعیت، عصبی می‌شود، هرگز نباید خشم خود را فرو خورد؛ بلکه باید بلافاصله دستور روان‌شناسی جدید را به یاد بیاورد و بی‌گناه‌ترین عابر را برای اقناع غریزه تجاوزکار خود به باد کتک بگیرد و سایر تماشاچیان نیز هرگز نباید مانع او شوند؛ بلکه به دلیل اینکه بر اساس دستور طبیعت احساسات خود را اقناع کرده است مورد تشویق نیز قرار گیرد!^۱

ثانیاً، این سخن که خداوند غرایز را بی‌جهت به ما نداده است و هرگز نباید هیچ یک از آنها را نادیده گرفت، سخن درستی است؛ اما غرایز انسان منحصر در غریزه جنسی نیست؛ بلکه انسان دارای غرایز و امیال بسیار متعدد و متنوعی است و افزون بر این ارضای همه قوا و آزادی مطلق دادن به همه آنها هرگز امکان ندارد. پس یا باید برخی از آنها را سرکوب کرده و به طور کلی نادیده گرفت که این خلاف حکمت و هدف آفرینش است و یا باید آنها را تعدیل کرده و با ایجاد قیود و شرایطی برای هر کدام، همه آنها را به گونه‌ای ارضا کرد که اگر بخواهیم رفتاری حکیمانه و مطابق با هدف آفرینش داشته باشیم، به نظر می‌رسد در برخورد با قوا هیچ راهی جز این نداریم.

۳-۲. دیدگاه معتدل

غریزه جنسی از دیدگاه اسلام، یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی و حکیمانه‌ترین وسیله‌ای است که تداوم زندگی بشر و بقای نوع انسانی را تضمین می‌کند. اسلام نه تنها میان «معنویت» و «بهره‌مندی از لذات جنسی» منافاتی نمی‌بیند، بلکه بهره‌مندی مشروع از این غریزه را شرط تکامل معنوی انسان و یکی از بهترین اسباب و وسایل وصول به سعادت واقعی می‌داند. به تعبیر زیبای مولوی:

چون عدو نبود جهاد آمد محال
شبهوت نبود، نباشد امتثال
صبر نبود چون نباشد میل تو
خشم چون نبود، چه حاجت خیل تو؟

۱. ژ. آ. هدفیلد، روان‌شناسی و اخلاق، ترجمه علی پریور، ص ۱۶۹.

هین مکن خود را خصی، رهبان مشو
زانکه عفت، هست شهوت را گرو
بی هوا، نهی از هوا ممکن نبود
غازی بر مردگان نتوان نمود

پیامبر اسلام و سایر اولیای دین همواره با رهبانیت و ریاضت‌های افراطی برای مبارزه با غریزه جنسی و امثال آن مخالفت کرده و به صراحت اعلام داشته‌اند که: «لا رهبانیه فی الاسلام».

از ترهب نهی کردست آن رسول
بدعتی چون درگرفتی ای فضول
... در مسیان امت مرحوم باش
سنت احمد پهل محکوم باش
... حق ز هر جنسی چو زوجین آفرید
پس نتایج شد ز جمعیت پدید

روزی سه نفر از زنان مدینه به حضور پیامبر اکرم آمده از شوهران خود شکایت کردند. یکی گفت: شوهر من گوشت نمی‌خورد. دیگری گفت: شوهر من از بوی خوش پرهیز می‌کند، و سومی گفت: شوهرم تمایلی به معاشرت با من ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شنیدن این سخنان، به شدت ناراحت شد و بی‌درنگ، در حالی که از شدت خشم ردایش بر زمین کشیده می‌شد، از خانه به مسجد آمد و بالای منبر رفت و پس از حمد و ستایش خداوند، فرمود: چرا برخی از اصحاب من از خوردن گوشت و استعمال بوی خوش و معاشرت با زنان اجتناب می‌کنند. همانا من خودم هم گوشت می‌خورم و هم بوی خوش استعمال می‌کنم و هم با زنان معاشرت دارم. هر کس از سنت من اعراض کند از من نیست.^۱ اصولاً، بر اساس آیات قرآن،^۲ محبت همسران به یکدیگر، یکی از نشانه‌های خداوند است. همین روحیه رهبانیت و ریاضت‌های جنسی در میان برخی از زنان نیز نفوذ کرده بود که ائمه اطهار به شدت با آن مبارزه کردند. گفتگویی که میان امام باقر علیه السلام و یکی از زنان مسلمان مدافع رهبانیت صورت گرفته، خواندنی است. این گفتگو را امام رضا علیه السلام چنین نقل کرده است:^۳ زنی به محضر امام باقر علیه السلام رسید و عرض کرد: من متبته هستم.

امام: منظورت از تبته چیست؟

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، کتاب النکاح، باب کراهیه الرهبانیه و ترک الباه، ص ۴۹۶، حدیث ۵.

۲. روم (۳۰): ۲۵-۲۰.

۳. إن امرأة سألت أبا جعفر فقالت: أصْلَحَكَ اللهُ إِنْني مُتَبِّةٌ فقال لها: و ما التَّبْتُلُ عندك؟ قالت لا ريد التزويج أبداً. قال و لم؟ قالت: التَّبْتُلُ في ذلك الفضل. فقال: إنصربي. فلو كان في ذلك فضل لكانت فاطمة عليها السلام أحق به منك إنَّه ليس أحدٌ يَسْبُطُها إلى الفضل.

(محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ابواب النکاح، باب ۱، ص ۲۱۹، حدیث ۱۳)

زن: هرگز قصد ازدواج ندارم و می‌خواهم به صورت مجرد زندگی کنم.

امام: چرا؟

زن: می‌خواهم به معنویت و فضیلت دست یابم.

امام: دست از این کارها بردار. اگر تجرد فضیلت بود، فاطمه زهرا علیها السلام سرور زنان عالم، سزاوارتر به این کار بود.

از سوی دیگر، اسلام با دیدگاه فرویدی نیز به شدت مخالف بوده، افسارگسیختگی و بی‌بند و باری جنسی را به شدت نهی کرده است. اصولاً در اسلام شهوت‌پرستی و شهوت‌خواهی، به طور مطلق، اعم از شهوت جنسی، شهوت مقام، شهوت مال، شهوت شکم و امثال آن، مذموم و منفور است. منطق اسلام این نیست که به صورت نامحدود و بدون هیچ قید و بندی، اجازه فعالیت به غرایز انسانی بدهد. اشاره به مضامین برخی از روایات بسیاری که در این زمینه در مجامع روایی ما وجود دارد^۱ دیدگاه اسلام را در باره نحوه برخورد با شهوات نفسانی، به ویژه شهوت جنسی، به خوبی نشان می‌دهد: «کسی که بر شهوتش غالب شود، عقلش آشکار می‌شود.»^۲ «پیروی از خواهش‌های نفسانی، نتیجه‌ای جز هلاکت و نابودی نفس انسانی در پی ندارد.»^۳ «بردگی شهوت بدترین بردگی‌ها و خوارترین اسارت‌هاست. کسی که در چنگال‌های بی‌رحم و سیری‌ناپذیر شهوت گرفتار شود راهی برای نجات و رهایی ندارد.»^۴ «کسی که در میدان مبارزه با شهوت مغلوب و زمینگیر شود، از بردگان و اسیران خوارتر و فرومایه‌تر است.»^۵ «شهوت و غضب، دشمن‌ترین دشمنان انسان‌اند؛ کسی که بر این دو دشمن غلبه کند و آنها را تحت تسلط خود درآورد، به هدف خواهد رسید.»^۶ «اگر می‌خواهی از آفات در امان باشی، خوشتن را از تسلیم شدن در برابر شهوات بازدار.»^۷ «ترک شهوت‌ها برترین

۱. در اینجا می‌گوئیم که تنها برخی از روایات موجود در کتاب غرر الحکم و درر الکلم مرحوم عبدالواحد الآمدی، را که گزیده‌ای از کلمات امام علی علیه السلام است، ذکر نماییم.

۲. نَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ ظَهَرَ عَقْلُهُ. (عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، فصل ۷۷، ص ۱۶۴، حدیث ۳۰۸)

۳. مَنْ اطَاعَ نَفْسَهُ فِي شَهْوَاتِهَا قَدْ أَغْنَاهَا عَلَى هَلَاكِيهَا. (همان، ج ۱، فصل ۳، ص ۱۴۰، حدیث ۲۱۴)

۴. عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَسِيرٌ لَا يَنْفُكُ اسْرَهُ. (همان، ج ۲، فصل ۵۵، ص ۴۰، حدیث ۱۵)؛ مولوی در این باره می‌گوید: «هر که در شهوت فرو شد برنخاست.»

۵. عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَذْلُ مِنْ عَبْدِ الرَّقِّ. (همان، ج ۲، فصل ۵۵، ص ۴۰، حدیث ۱۳)

۶. أَعَذَى عَدُوٍّ لِلْمَرْءِ لِمَرْءٍ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ فَمَنْ مَلَكَهَا بَمَا عَلَتْ عَظَمَتِ دَرَجَتُهُ بَلَغَ غَايَتَهُ. (همان، ج ۱، فصل ۸، ص ۲۰۴، حدیث ۴۴۳)

۷. اِمْنَحْ نَفْسَكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ تَسْلَمَ مِنَ الْآفَاتِ. (همان، ج ۲، فصل ۷۷، ص ۲۲۴، حدیث ۲۶۸)

عبادت و زیباترین عادت است.»^۱ «با خواهش‌های نفسانی در تضاد باشید؛ همچون تضاد دو ضد با یکدیگر و با آنها پیکار کنید؛ مانند پیکار دشمن با دشمن.»^۲ «از شهوات سرکش بپرهیزید که شما را به ارتکاب انواع گناهان و هجوم بر معاصی می‌کشاند.»^۳ «پیروی از شهوات، دین را به نابودی می‌کشاند.»^۴ «انسان نادان، برده شهوت.»^۵ و «عاقل، دشمن شهوت است.»^۶ «شیرینی شهوت را ننگ رسوایی از میان می‌برد.»^۷ «کسی که شهوت او فزونی یابد جوانمردی او کم می‌شود.»^۸ «کسی که مشتاق بهشت باشد باید شهوت‌پرستی را فراموش کند.»^۹ «حکمت و دانش در قلبی که جای شهوت‌پرستی است ساکن نمی‌شود.»^{۱۰} «هنگامی که چشم، مظاهر شهوت را ببیند، عقل از مشاهده عاقبت کار باز می‌ماند.»^{۱۱} به هر حال، شهوت‌طلبی و شهوت‌رانی بدترین آفت معنویت و سیر و سلوک الهی است.

گر امروز آتش شهوت بکشتی بی‌گمان رستی وگرنه تف آن آتش تو را هیزم کند فردا^{۱۲}

زشت‌ها را خوب بنماید شره نیست چون شهوت بتر ز آفات ره
صد هزاران نام خوش را کرد ننگ صد هزاران زیرکان را کرد رنگ^{۱۳}

خلاصه آنکه منطق اسلام در برابر قوا و غرایز انسانی به‌ویژه قوای شهوانی را می‌توان در این بیان حکیمانه امام خمینی علیه السلام عارف و اخلاقی بزرگ روزگار حاضر و همه روزگاران، مشاهده کرد:

۱. تَرَكَ الشَّهَوَاتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ وَأَجْمَلُ عَادَةٍ. (همان، ج ۱، فصل ۲۳، ص ۳۱۴، حدیث ۶۵)

۲. خَنَافُوا الشَّهْوَةَ مُضَادَّةَ الضَّرِّ ضِدَّهُ وَ حَارِبُواهَا مُحَازَاةَ الْعَدُوِّ الْعَدُوِّ. (همان، ج ۱، فصل ۴۵، ص ۴۲۱، حدیث ۴۰)

۳. أَهْجِرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا تُقَوِّدُكُمْ إِلَى رُكُوبِ الذُّنُوبِ وَ التَّهَجُّمِ عَلَى السَّيِّئَاتِ. (همان، ج ۱، فصل ۱۳، ص ۱۴۶، حدیث ۲۸)

۴. طَاعَةُ الشَّهْوَةِ تُقْسِدُ الدِّينَ. (همان، ج ۲، فصل ۴۷، ص ۱۰، حدیث ۳)

۵. الْجَاهِلُ عَبْدُ الشَّهْوَةِ. (همان، ج ۱، فصل ۱، ص ۲۸، حدیث ۵۰۴)

۶. الْمَاقِلُ عَدُوُّ الشَّهْوَةِ. (همان، ج ۱، فصل ۱، ص ۲۸، حدیث ۵۰۲)

۷. حِلَاوَةُ الشَّهْوَةِ يَنْقُصُهَا عَازُ النَّصِيحَةِ. (همان، ج ۱، فصل ۲۸، ص ۴۴۳، حدیث ۱۹)

۸. مَنْ زَادَتْ شَهْوَتُهُ قَلَّتْ مُرُوءَتُهُ. (همان، ج ۲، فصل ۷۷، ص ۱۶۸، حدیث ۳۷۷)

۹. مَنْ أَشْأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنْ الشَّهَوَاتِ. (همان، ج ۲، فصل ۷۷، ص ۲۰۱، حدیث ۹۲۶)

۱۰. لَا تَكُنْ الْحَكِمَةَ قَلْبًا مَعَ حُبِّ شَهْوَةٍ. (همان، ج ۲، فصل ۸۶، ص ۳۶۹، حدیث ۴۷۹)

۱۱. إِذَا أَبْصَرْتَ عَيْنَ الشَّهْوَةِ عَيْنَ الْقَلْبِ عَنِ الْمَاقِيَةِ. (همان، ج ۱، فصل ۱۶، ص ۲۷۹، حدیث ۸۹)

۱۲. سنائی غزنوی، دیوان اشعار، ص ۶۰.

۱۳. جلال الدین محمد بلخی، مثنوی و معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰.

بدان که قوه شهوت از قوای شریفه‌ای است که حق تعالی به حیوان و انسان مرحمت فرموده برای حفظ شخص خود و بقای آن در عالم طبیعت و برای ابقای نوع و حفظ آن. و اگر انسان این قوه را نداشت به واسطه مختلالات خارجیه و داخلیه، به اسرع اوقات، رو به فنا و زوال می‌گذاشت و تحصیل بدل ما یتحلل نمی‌کرد. و چون تحصیل سعادت ابدی بی‌بقای در عالم دنیا و اقامه در نشئه طبیعت صورت نگیرد، سعادت ابدی انسان و حیات شریف ملکوتی او مرهون منت این قوه شریفه است. و نیز این قوه را مدخلیت تام و دخالت کامل است در تشکیل عائله شریفه و نظام مدینه فاضله و تربیت نفوس ناقصه. پس علاوه بر آنکه سعادت خود انسان وابسته به این قوه است، سعادت بنی نوع هم پیوند به این مائده آسمانی است. و این قوه در وقتی کفیل این سعادات شخصیه و نوعیه است که از حدود اعتدال، تخطی و تجاوز نکند، و از تحت موازین عقلیه و الهیه خارج نشود؛ زیرا با خروج آن از حد خود و به جانب افراط و تفریط رفتن، علاوه بر آنکه سعادات مذکوره را تحصیل نکند، مایه شقاوت و بدبختی خود و بنی نوع خود شود. چه بسا با شهوترانی چند روز یا چند ساعت، نظام یک عائله شریفه از هم گسسته شده، و طرح بدبختی و بیچارگی آنها تا ابد ریخته شود. و چه بسا از عنان گسیختگی این قوه، شرافت خود انسان و عائله شریفه او دستخوش باد فنا شود.^۱

بنابر این، از دیدگاه اسلام، قوای شهوانی و مخصوصاً غریزه جنسی نه علت تامه شقاوت است و نه علت تامه سعادت، بلکه خوب یا بد بودن آنها، از نظر اخلاقی، بستگی به نوع رفتار ما با آنها دارد.^۲ باز هم در اینجا، به سخن حکیمانه امام خمینی رحمه الله توجه کنید که در این باره می‌فرماید:

بدان که وهم و غضب و شهوت ممکن است از جنود رحمانی باشند و موجب سعادت و خوشبختی انسان گردند، اگر آنها را تسلیم عقل سلیم و انبیا عظیم الشان نمایی. و ممکن است از جنود شیطانی باشند، اگر آنها را سرخود گردانی و «وهم» را بر آن دو قوه با اطلاق عنان، حکومت دهی. و این نیز پوشیده نماند که هیچ یک از انبیا عظام، جلو شهوت و غضب و وهم را به طور کلی نگرفته‌اند، و هیچ داعی الی الله تاکنون نگفته است باید شهوت را به کلی کشت و نائره غضب را به کلی خاموش کرد و تدبیر وهم را از دست داد؛ بلکه فرموده‌اند باید جلو آنها را گرفت که در تحت میزان عقلی و قانون الهی

۱. سیدروح‌الله خمینی (امام)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.

۲. «اصل وجود غریزه جنسی نیز همانند میل‌ها و کشش‌های درونی دیگر، لازمه ساختمان روح انسان و فطری است که... خود به خود، نه ارزش اخلاقی مثبت دارد و نه ارزش اخلاقی منفی،... البته، از نظر فلسفی، هر چیزی که بهره‌ای از وجود داشته باشد، خواه اختیاری باشد یا غیر اختیاری، فی نفسه، خیر است؛ ولی «خیر» در اینجا اصطلاح دیگری است و به ارزش‌ها و خیر اخلاقی ارتباطی ندارد. آنچه که در محدوده اخلاق قرار می‌گیرد و بار ارزشی خواهد داشت کیفیت و کمیت ارضای این میل و جهت اعمال آن است.» (محمد تقی مصباح، اخلاق در قرآن، تحقیق محمدحسین اسکندری، ج ۲، ص ۲۳۹)

انجام وظیفه دهند؛ زیرا این قوا هر یک می‌خواهند کار خود را انجام دهند و به مقصود خویش نایل شوند اگرچه مستلزم فساد و هرج و مرج هم شود. مثلاً نفس بهیمی مستغرق شهوت خودسر عنان گسیخته می‌خواهد مقصد و مقصود خود را انجام دهد، اگرچه به زنا یا محصنات در خانه کعبه باشد...^۱

نقد نسبیت‌گرایی جنسی

ممکن است گفته شود^۲ که اخلاق جنسی امری نسبی است و هیچ حد مشخص و معین و قطعی‌ای ندارد. مثلاً در جوامع غربی، حجاب زن امری زشت و نامطلوب و حتی خلاف اخلاق و نظم اجتماعی به شمار می‌آید؛ ولی در جوامع اسلامی، امری خوب و مطلوب و مطابق با اخلاق و نظم اجتماعی؛ و یا در جوامع غربی و برای غریبان، تعدد زوجات کاری بسیار زشت و نامشروع و خلاف اخلاق است؛ اما در جوامع اسلامی اینگونه نیست؛ یا در جوامع مسیحی تا چند سال پیش، طلاق امری زشت و نکوهیده و ممنوع بود؛ اما در جوامع اسلامی، امری مجاز است. بنابراین، اخلاق جنسی در هر منطقه‌ای و مطابق با هر فرهنگی ممکن است متفاوت باشد. پس به‌عنوان مثال نباید لواط و همجنس‌بازی را اموری خلاف اخلاق انسانی دانست و یا زنا و فحشا را مطلقاً زشت به حساب آورد، یا حجاب را مطلقاً خوب یا بد دانست. بر این اساس می‌توان گفت آنچه که یک جامعه، ناهنجاری جنسی می‌داند در جامعه‌ای دیگر اگر جزء هنجارهای جنسی نباشد دست کم جزء ناهنجاری‌ها نیست.

نظر شما در این باره چیست؟ آیا این نوع اختلافات را قبول دارید؟ آیا پذیرش این نوع اختلافات را به معنای پذیرش نسبیت‌گرایی و در نتیجه تساهل و تسامح در اخلاق جنسی می‌دانید؟ به چه دلیل؟ با توجه به انواع مختلف نسبیت‌گرایی اخلاقی، یعنی نسبیت‌گرایی توصیفی، هنجاری و فرااخلاقی،^۳ آیین دیدگاه را نقد و بررسی کنید.

۳. عوامل شهوت‌پرستی و شهوترانی

با توجه به روایات پیش‌گفته، می‌توان مهم‌ترین علل و عوامل شهوت‌پرستی و شهوترانی را در امور ذیل خلاصه کرد:

۱. سیدروح‌الله خمینی (امام)، شرح جهل حدیث، ص ۱۶.

۲. دیوید ال. روزنهان و مارتین ای. پی. سلیگمن، آسیب‌شناسی روانی، ترجمه یحیی سیدمحمدی، ج ۲، ص ۱۷۹-۱۷۷.

۳. برای آشنایی بیشتر با انواع نسبیت‌گرایی اخلاقی و نقد و بررسی آنها، بنگرید به: محمدتقی مصباح‌یزدی، فلسفه اخلاق، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، ص ۱۴۸-۱۴۱.

۱. ضعف در خداشناسی و سستی در ایمان به خدا و پیامبر و عدم رعایت دستورات دینی؛ به یقین کسی که خدای بزرگ را همواره حاضر و ناظر رفتارهای خودش ببیند، هرگز به خود اجازه نمی‌دهد در محضر او دست به کاری گناه دراز کند. کسی که قیامت و حسابرسی اخروی را باور دارد، هیچگاه خود را گرفتار شهوترانی و شهوت‌پرستی نتواند کرد.

۲. ضعف در خودشناسی و ندانستن درکی درست از خویش و فروکاستن ارزش انسانی خود تا سرحد حیوانات؛ کسی که به گوهر عظیم و گران قدر خود واقف باشد و عظمت وجود انسانی را درک کند، هرگز حاضر نیست وجود خود را با دنباله‌روی از شهوات و خواهش‌های نفسانی تا سرحد حیواناتی چون خوک و خروس پایین آورد. هیچ یک از کسانی که دنبال شهوترانی و ارضای خواهش‌های پست حیوانی خود هستند، تصور درستی از وجود انسانی و فلسفه آفرینش خویش ندارند.

به راستی اگر یک دختر جوان، ارزش وجودی خود و هدف از آفرینش خویش را بدانند، آیا هرگز به ذهنش خطور می‌کند که خود را به شکل یک عروسک درآورده و همچون نمایشگاه سیاری از رنگ و لعاب، خود را در معرض نگاه‌های آلوده و مسموم دیگران قرار دهد؟ و یا اگر یک پسر جوان، قدر و قیمت انسانی خود را بدانند، آیا هرگز اجازه چشم‌چرانی و امثال آن را به خود می‌دهد؟

۳. ضعف در شناخت حقایق امور و عدم شناخت پیامدهای ناگوار دنیوی و اخروی شهوت‌پرستی و شهوت‌رانی؛ شهوت‌رانی و پیروی از خواهش‌های نفسانی، آثار زیانبار روحی و جسمی و اجتماعی فراوانی را در پی دارد که اگر انسان اندکی به آنها توجه کند هرگز به دنبال شهوترانی نخواهد رفت. عامل اصلی مشکلات عصبی و بهداشتی و ناامنی‌های اجتماعی و جنسی فراوانی که دامنگیر بشریت شده است، همین شهوترانی و عنان‌گسیختگی عده‌ای از انسان نمایان است که البته نخستین قربانی این افزون‌طلبی‌ها خود آنان و خانواده‌شان هستند. حضرت امام خمینی رحمه‌الله در این باره، می‌فرماید:

اطبا امروز بسیاری از امراض را بعد از تجزیه و تجربه به امراض تناسلی خود مریض یا پدر یا اجدادش که به وراثت به او رسیده، نسبت می‌دهند. اینها یک از هزار مفاصد دنیوی این قوه عنان‌گسیخته است. اگر قدری توجه شود به مفاسدی که از آن حاصل شود در عالم ماورای طبیعت، به گفته اطباء نفوس و مربوطین با وحی الهی و علمای روحانی ماورای طبیعت معلوم شود که این مفاسد دنیوی، قدر قابل‌ی در مقابل آنها ندارد.^۱

۱. سیدروح‌الله خمینی (امام)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۸۱.

در جستجوی راهکاری عملی

آیات و روایات فراوانی در باره حرمت نگاه به نامحرم و آثار سوء دینی و اخلاقی چشم‌چرانی در متون دینی ما وجود دارد. هم به مردان و پسران مؤمن دستور مؤکد داده شده است که از نگاه به نامحرم خودداری نمایند: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَفْضُوا أَبْصَارَهُمْ»^۱ و هم به زنان و دختران با ایمان توصیه مؤکد شده است که از نگاه به نامحرم بپرهیزند: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»^۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «نگاه به نامحرم تیری از تیرهای زهرآلود ابلیس است، و ای بسا نگاهی که حسرتی طولانی را در پی دارد»^۳. از حضرت عیسی علیه السلام نقل است که فرموده است نگاه به نامحرم در دل انسان کاشته می‌شود و موجب فتنه و نابودی نگاه‌کننده می‌شود.^۴

در مقابل پاداش‌های بسیاری برای خودداری از نگاه به نامحرم ذکر شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «چشمی که به نامحرم نگاه نکند، عظمت و جلال خداوند را مشاهده می‌کند»^۵ و در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: «چشم‌های خود را از نامحرم حفظ کنید تا عجایب آفرینش را مشاهده کنید»^۶.

زندگی دانشجویی، به ویژه در محیط کلاس و درس به گونه‌ای است که در بسیاری از موارد خودداری از نگاه به نامحرم بسیار مشکل است. به نظر شما برای نجات از آسیب‌ها و پیامدهای سوء چشم‌چرانی و بهره‌مندی از پاداش‌های بی‌شمار چشم‌پوشی، چه باید کرد؟

۴. اهمیت ازدواج در اسلام

اسلام، غریزه جنسی را از نعمت‌های بزرگ الهی می‌داند. در عین حال، برای ارضای این غریزه نیز، همچون سایر غرایز، حدود و شرایطی را قائل شده و تجاوز از آن قیود و نادیده گرفتن آن محدودیت‌ها را در هیچ شرایطی مجاز ندانسته است.^۷ از دیدگاه اسلام، تنها راه مشروع و مقبول ارضای غریزه جنسی «ازدواج» است. ما نیز در این قسمت برای آشنایی بیشتر با راهکار اسلامی

۱. نور (۲۴)، ۳۰.

۲. نور (۲۴)، ۳۱.

۳. انظر سهم من سهام ابلیس مسموم و کم من نظرة اورثت حسرة طويلة. (بحارالانوار، ج ۱۰۱، باب ۳۳، ج ۴۶، ص ۴۰)

۴. بنگرید به: همان، ج ۵۰، ص ۴۱.

۵. ما اعصم احد بمثل ما اعصم بغض البصر فان البصر لا يغض عن محارم الله الا و قد سبق الى قلبه مشاهدة العظمة والجلال.

(همان، ج ۵۲، ص ۴۱)

۶. غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَزُونَ الْعِجَابَ. (همان، ج ۵۲، ص ۴۱ و ۴۲)

۷. برای توضیح بیشتر در این باره، بنگرید به: محمدتقی مصباح، اخلاق در قرآن، تحقیق محمدحسین اسکندری، ج ۲، ص ۲۴۵-۲۴۸.

ارضای غریزه جنسی، مطالبی در این باب ارائه می‌دهیم. البته همانطور که خوانندگان عزیز می‌دانند، در باره ازدواج از ابعاد مختلفی می‌توان بحث کرد که پرداختن به آنها، ما را از هدف اصلی خود باز می‌دارد و ما در اینجا صرفاً می‌خواهیم از دیدگاه اخلاقی و به‌عنوان راهکاری برای ارضای غریزه جنسی به این مسئله نگاه کنیم.

ازدواج نقش تربیتی فوق‌العاده‌ای برای انسان‌ها، چه دختران و چه پسران دارد. ازدواج، نخستین گام برای رهایی از «خودپرستی» و «خوددوستی» به سوی «غیردوستی» است و نخستین میدان واقعی برای تجربه دیگر دوستی است. هر کدام از زوجین، تا پیش از ازدواج تنها در اندیشه خود و نیازها و خواسته‌های مادی و معنوی خودشان بودند؛ اما با ازدواج است که نیازها و خواسته‌های آنان رنگ دیگر دوستی به خود می‌گیرد. افزون بر این، تجربه نشان داده است افرادی که برای تهذیب نفس، تا آخر عمر از ازدواج خودداری کرده‌اند، به‌رغم پیشرفت‌های چشمگیر علمی و معنوی که داشته‌اند، نه تنها در اواخر عمر از این رفتار خود پشیمان شده‌اند، بلکه خامی‌ها و ناپختگی‌هایی در رفتارهای آنان بوده است. این نشان می‌دهد که تنها در سایه ازدواج است که بخشی از شخصیت انسان شکل می‌گیرد.

ازدواج در اسلام، به‌عنوان یک امر بسیار مقدس و یک عبادت که نظیر و در برخی موارد، به‌عنوان واجب شرعی به شمار آمده است. در اسلام، هیچ بنایی محبوب‌تر از بنای ازدواج نیست^۱ و دو رکعت نماز شخص ازدواج کرده، برتر از هفتاد رکعت نماز انسان عزب ارزیابی شده است.^۲ شخصی به نام عکاف به محضر پیامبر اکرم آمد. حضرت از او پرسید: «ایا ازدواج کرده‌ای؟» وقتی وی، به‌رغم اینکه از نظر توانایی مالی مشکلی نداشت، پاسخ منفی داد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ازدواج کن وگرنه در زمره گناهکاران به شمار می‌آیی.»^۳ بالاتر آنکه ترک ازدواج ملازم با برادری شیطان دانسته شده است.^۴

۱. عن النبی صلی الله علیه و آله: ما بُنِيَ فی الاسلام بناءً احبَّ الی الله عزوجل و اَعَزُّ من الزواج. (محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۱۳)
۲. عن الصادق علیه السلام: رکعتان یصلیهما المتزوج افضل من سبعین رکعة یصلیها الاعزب. (ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷، حدیث ۱۰۴۴)
۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ابواب النکاح، باب ۱، ص ۲۲۱، حدیث ۲۷.
۴. همان، ص ۲۲۱، حدیث ۲۹.

بدترین^۱ و پست‌ترین^۲ مردگان و اموات مسلمان، انسان‌های عزب دانسته شده‌اند؛ یعنی کسانی که احساس نیاز به ازدواج می‌کنند و تمکن مالی نیز برای ازدواج دارند، اما از ازدواج خودداری می‌کنند، بدترین و پست‌ترین مردگان مسلمان به شمار می‌روند. با توجه به آن روایت مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «ازدواج سنت من است و هر کس از سنت من اعراض کند، از من نیست.»^۳ می‌توان گفت که یکی از شرایط مسلمانی ازدواج است.^۴ ازدواج زودهنگام نیز مورد تأکید قرار گرفته است. در روایت آمده است جوانی که در آغاز جوانی‌اش ازدواج کند، شیطان خود را نسبت به دو سوم دینش ناامید کرده است.^۵ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک خطاب کلی به همه جوانان می‌فرماید:

ای جوانان، هر کدام که می‌توانید، ازدواج کنید؛ زیرا ازدواج موجب عفت چشم و پاکدامنی می‌شود و هر کسی که امکان ازدواج ندارد، برای فرونشاندن آتش شهوت خود، روزه بگیرد.^۶

در روایات متعددی این حقیقت بیان شده است که اگر کسی به سبب ترس از فقر و مشکلات اقتصادی از ازدواج خودداری کند، در حقیقت نسبت به خداوند بدگمان است؛ زیرا خداوند وعده تأمین روزی را داده است: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.» امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

کسی که به سبب ترس از فقر ازدواج نکند، نسبت به خداوند بدگمان است.^۷

بلکه یکی از راه‌های نجات از فقر و بهره‌مندی از رفاه مادی، ازدواج معرفی شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید شخصی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از فقر و تنگدستی نالید؛ پیامبر به او

۱. عن النبی صلی الله علیه و آله: شرُّ امواتکم الرِّجَال. (همان، ص ۲۲۰، حدیث ۱۹)

۲. عن النبی صلی الله علیه و آله: رذالُ امواتکم الرِّجَال. (همان، ص ۲۲۰، حدیث ۱۹)

۳. النکاحُ سُنتی فمن رَغِبَ عن سنتی فلیس بمتی. (همان، ص ۲۲۰، حدیث ۲۳)

۴. البته روشن است که ازدواج، شرط کمال در اسلام است و نه شرط مقوم اسلام. به این صورت که اگر کسی ازدواج نکند، نمی‌تواند به درجات بالایی از کمال برسد، نه اینکه از اسلام خارج می‌شود.

۵. عن النبی صلی الله علیه و آله: ما من شاب تزوج فی جِذائِهِ سِوَهُ إِلَّا عَجَّ شیطانه یا وِیلَه یا وِیلَه عِیمَ یَئِی ثُلثِی دِینَه فَلَیَئِیَ اللهُ العِبدَ فی السَّلیبِ الباقی. (همان، ص ۲۲۱، حدیث ۳۴)

۶. یا مُشَرَّعُ الشَّبابِ مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْکُمُ الْبَاءَ فَلَا یَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغْضُ لِلْبَصَرِ وَأَخْضَنُ لِلْفَرْجِ وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَتَلْبَسْ قَلْبَهُ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءُ. (احمد بن عبدالعزیز الحداد، اخلاق النبی فی القرآن و السنة، ج ۲، ص ۶۹۲)

۷. مَنْ تَرَكَ التَّزْوِیجَ مَخَافَةَ الْبِلَّةِ فَقَدْ آسَأَ بِاللَّهِ الظَّنَّ. (محمد بن یعقوب کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۳۳۰، باب ان التزویج یزید فی الرزق، حدیث ۱)

فرمود: «ازدواج کن.» و آن شخص ازدواج کرد و پس از مدتی وضع زندگی او رو به بهبودی نهاد.^۱ در روایت دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

برای بهره‌مندی از رزق ازدواج کنید؛ زیرا در زنان برکت است.^۲

۱-۴. ارزش واسطه ازدواج شدن

مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد؛ خداوند گشایش‌دهنده و آگاه است.^۳

از این آیه به روشنی استفاده می‌شود که یکی از وظایف اجتماعی مسلمانان این است که وسایل ازدواج جوانان را فراهم سازند و آنان را در این مهم یاری نمایند.
امیر مؤمنان علیه السلام، می‌فرماید:

برترین واسطه‌گری‌ها واسطه‌گری در امر ازدواج است.^۴

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

کسی که وسایل ازدواج را برای شخصی فراهم کند، روز قیامت مورد توجه خاص خداوند قرار می‌گیرد.^۵

۲-۴. شرایط همسر خوب

ازدواج مسئولیت بزرگ الهی، انسانی و اجتماعی است. ما در برابر نعمت‌های خداوند و همچنین در برابر جامعه و نسل‌های آینده و در برابر فرزندانمان که بعداً می‌خواهیم به جامعه انسانی تحویل دهیم

۱. جاء رجل الى النبي فَاَتَى الْهَاجَةَ فَقَالَ: تَزَوُّجٌ فَتَزَوُّجٌ فَوُضِعَ عَلَيْهِ. (همان، حدیث ۲)؛ همچنین بنگرید به حدیث ۷-۳؛ نیز بنگرید به: محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۹، ص ۹.

۲. تَزَوُّجُوا لِلرِّزْقِ، فَإِنَّ فِيهِ الْبَرَكَةَ. (محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۹، ص ۱۰)

۳. وَاتَّكِفُوا الْأَيَّامَ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِنَّا نَكُونُوا قُرَاءَ يُنْهَمُّ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. (نور ۲۴: ۳۲)

۴. أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تُشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى يَجْتَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا. (محمد بن یعقوب کلینی، المصروع من الکافی، ج ۵، ص ۳۳۱، باب من سعى فی التزویج، حدیث ۱)

۵. من زَوَّجَ عَرَبًا كَانَ مِثْلَ مَنْ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (همان، حدیث ۲، همچنین بنگرید به: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ابواب النکاح، باب ۱، ص ۲۱۸، حدیث ۸)

مسئولیت داریم. بنابراین باید به شدت مراقب بود که چه کسی را به عنوان شریک زندگی خود برمی‌گزینیم و هرگز نباید تنها در اندیشه لذت‌های شخصی خود بوده و صرفاً به دنبال ارضای آنها باشیم. در کتاب‌های مختلف، مسائل ریز و درشت فراوانی را به عنوان شرایط لازم برای یک همسر مناسب برشمرده‌اند. اما به نظر نگارنده، سه شرط مهم و اساسی در این رابطه، که بهره‌مندی از آنها به معنای بهره‌مندی از خوبی‌ها و فضیلت‌های فراوان است و غفلت از آنها در انتخاب همسر خسارت‌های جبران‌ناپذیری را در پی دارد، عبارتند از: اصالت خانوادگی، تقوا و دین‌داری و اخلاق نیک. در ادامه هرکدام از این شرایط را به اختصار توضیح می‌دهیم:

الف) اصالت خانوادگی

یکی از مهم‌ترین شرایط همسر خوب اصالت خانوادگی است. جوانان باید بدانند دختران یا پسرانی که دارای خانواده اصیل نیستند، چندان قابل اعتماد نخواهند بود. البته اصالت خانوادگی به معنای پول‌دار بودن یا دارای پست و مقام بودن و امثال آن نیست. اصالت خانوادگی، یعنی متقی و پارسا بودن خانواده؛ یعنی متدین بودن پدر و مادر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شدت از ازدواج یا دختران زیبایی که شرافت خانوادگی ندارند، بر حذر داشته و می‌فرماید:

ای مردم، از گیاهان سبز و خرمی که در مزبله رشد کرده‌اند بپرهیزید؛ گفتند: ای رسول خدا، منظور از این جمله چیست؟ در پاسخ فرمود: دختر زیبایی که در خانوادای بد رشد کرده باشد.^۱

در روایت دیگری، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرموده‌اند: «فرزندان انسان از نظر ویژگی‌های جسمی و روحی، بیشتر به برادران زن او شباهت پیدا می‌کنند.»^۲ از این گونه روایات می‌توان دریافت که اصالت و شرافت خانوادگی همسر، بسیار مهم است.

تذکر این نکته لازم است که اصالت خانوادگی همسر، یکی از شرایط است و نه تنها شرط. چه بسا افرادی که دارای خانواده‌ای اصیل و باتقوا و باشرافت هستند، اما خود آنان از آن تقوا و شرافت و اصالت بهره‌ای نبرده‌اند. پسر نوح از نمونه‌های تاریخی این مدعا است. او که از خانواده نبوت بوده، به

۱. أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا كُنَّا وَ خُضْرَاءُ الْيَوْمِ. «یا رسول الله و ما خُضْرَاءُ الْيَوْمِ؟» قَالَ: الْمَرْءُ تَحْتَلُّهُ فِي مَنَئِبَتِ السَّوَةِ. (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۳۲، باب اختیار الزوجة، حدیث ۴)

۲. اخْتَارُوا لِطُؤُكُمْ، فَإِنَّ الْخَالَ أَخَذَ الْفَضِيلَةَ. (محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۹، ص ۳۷)

سبب عملکرد نامطلوبش، در زمره مخالفان نبوت و در صف دشمنان پدر جای گرفت. بنابراین اصالت خانوادگی، علت تامه خوبی همسر نیست، اما غفلت از آن نیز جایز نیست.

ب) تقوا و تدین

یکی دیگر از مهم‌ترین شرایط همسر خوب، «تقوا و تدین» اوست. البته تقوا درجات بسیار دارد. کمترین درجه آن، که نادیده گرفتنش در امر انتخاب همسر آفات و آسیب‌های فراوانی را در پی خواهد داشت، انجام واجبات و ترک محرمات است. دختران و پسران جوان بدانند کسی که در برابر خدای جهان و خالق هستی کرنش نکرد و به دستورات او بی‌اعتنایی نمود، در برابر همسرش هم کرنش نخواهد داشت و ارزشی برای او قائل نخواهد شد؛ کسی که در برابر آن همه نعمت خداوند حاضر نشد شکر او را به جا آورد و حتی حاضر نشد نمازهای روزانه را انجام دهد، چگونه می‌توان پذیرفت که قدران زحمات و تلاش‌های همسرش باشد؟ پس باید در ازدواج دست‌کم، به کمترین درجه تقوا، یعنی انجام واجبات و ترک محرمات، اهتمام جدی ورزید و از اصالت دادن به زیبایی‌های ظاهری و ثروت و قدرت و امثال آن خودداری کرد چراکه همه اینها با حادثه‌ای کوچک و ناچیز ممکن است از بین بروند.^۱ آنچه که می‌ماند تقوای الهی است. قرآن می‌فرماید: «بهترین و بزرگوارترین شما در نزد خداوند پارساترین شما است.» پس چرا ما هم در انتخاب‌هایمان اصالت را به این معیار الهی ندهیم. به همین دلیل است که اولیای دین به پدران و مادران توصیه کرده‌اند که اگر خواستگار خوش اخلاق و متدینی به خواستگاری دختر شما آمد، بپذیرید، وگرنه پیامدهای بسیار بدی خواهد داشت.^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

اگر کسی به دلیل زیبایی یا ثروت با یک زن ازدواج کند، خداوند او را به همان‌ها واگذار می‌کند؛ اما اگر معیار او در انتخاب همسرش، دین او باشد، خداوند زیبایی و ثروت را نیز به او عطا می‌کند.^۳

۱. البته روشن است که منظور این نیست که در انتخاب همسر، به هیچ وجه نباید به زیبایی‌های ظاهری توجه شود، که این نیز پیامدهای سوئی خواهد داشت، بلکه منظور این است که اصالت را نباید به زیبایی‌های ظاهری داده و از زیبایی‌های معنوی و کمالات روحی غفلت ورزید.

۲. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: اِذَا جَاءَكُم مِّن تَرْضُونِ دِينَهُ وَامَانَتَهُ يَخْطُبُ الْيَكْمَ فَرُوجُهُ اَنْ لَا تَعْمَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْاَرْضِ وَنَسَادَ كَبِيرٍ. (محمداقصر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، باب ۲۱، ج ۳، ص ۳۷۲)

۳. اِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ لِجَمَالِهَا اَوْ مَالِهَا وَكُلَّ اِلَى ذَلِكَ وَ اِذَا تَزَوَّجَ لِدِينِهَا زَوْجَةُ اللَّهِ الْجَمَالَ وَ الْمَالَ. (محمد بن یعقوب کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۳۳۳، باب «فصل من تزوج ذات دین و کراهه من تزوج للمال»، حدیث ۳؛ بنگرید به حدیث ۱ و ۲.

مردی به محضر امام حسن علیه السلام آمد و عرض کرد دختری دارم و زمان ازدواجش فرا رسیده است، او را به چه کسی بدهم؟ امام حسن علیه السلام فرمود: کسی که تقوای الهی دارد؛ زیرا اگر او را دوست داشته باشد، عزیزش می‌دارد و اگر او را خوش ندارد، به او ظلم نخواهد کرد.^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

کسی که دختر خود را به ازدواج فاسق درآورد، رابطه نسبی خود را با او بریده است.^۲

ج) اخلاق نیک

یکی دیگر از شرایط همسر خوب، خوش اخلاق بودن است. همسر خوب، کسی است که آراسته به فضایل اخلاقی باشد و در حد توان خودش در صدد دوری از رذایل و زشتی‌های اخلاقی باشد. کسی در نامه‌ای از امام رضا علیه السلام، پرسید: یکی از اقوام من به خواستگاری دخترم آمده است، اما قدری بداخلاق است. امام رضا علیه السلام در پاسخ او نوشت: اگر بداخلاق است، دختر خود را به او نده.^۳

در روایت دیگری از ایشان نقل شده است که می‌فرماید: «دختر خود را به شراب‌خوار ندهید؛ وگرنه مانند این است که او را به سوی زنا سوق داده باشید.»^۴

نمونه‌ای درس آموز

روزی مرحوم کاشف الغطا، یکی از مراجع بزرگ تقلید، پس از پایان درس فرمودند: «من دختری دارم که وقت ازدواجش فرارسیده است، اگر یک فرد متدین و اخلاقی باشد، من او را به دامادی می‌پذیرم و دخترم را به همسری او در می‌آورم.» در این میان، یکی از حضار از جای خود برخاست و پس از لحظه‌ای، بدون اینکه سخنی بگوید، نشست. پس از اتمام جلسه، مرحوم کاشف الغطا او را به منزلشان دعوت کردند. معلوم شد یکی از شاگردان فاضل، متدین و خوش اخلاق خود اوست. بنابراین بدون اینکه نیاز به تحقیق بیشتری در باره او داشته باشد، در باره امکانات مالی‌اش از او پرسیدند. طلبه جوان در پاسخ گفت: چیزی ندارم. مرحوم کاشف الغطا فرمودند: «مانعی ندارد، این منزل ما یک اطاق خالی دارد که ما فعلاً به آن نیازی نداریم و شما می‌توانید در آن

۱. قال رجل للحسن علیه السلام: اِنِّی لَی اَبْنَةُ فَنَنْ تَرِی اَنْ اَزْوَجَهَا لَه؟ قال: زَوِّجَهَا وَمَنْ یَتَّقِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّ اَخْبَهَا اَكْرَمَهَا وَ اِنْ اَبْغَضَهَا لَمْ یُظْلِمْنِهَا. (شهاب الدین محمد بن احمد ابی الفتح الابشیری المحلی، المستطرف فی کل فن مستطرف، ج ۲، ص ۲۴۸)

۲. مَنْ زَوَّجَ کَرِیْمَةً مِنْ فَاسِقٍ فَقَدْ قَطَعَ رَحْمَةً. (محسن فیض کاشانی، المحججه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۳، ص ۹۴)

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، باب ۳، حدیث ۱۷، ص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۴. همان، باب ۲۱، ج ۷، ص ۳۷۲.

زندگی کنید و سپس در همان شب مقدمات عروسی و ازدواج را فراهم کرد و دخترشان را به رسم آن روزگار، عروس کردند. بدین ترتیب یک زندگی ساده و بدون تکلف آغاز گردید. داماد کسی نبود جز مرحوم حاج شیخ محمد تقی مسجدشاهی اصفهانی که بعدها یکی از مراجع بزرگ تقلید شد و از نظر علمی در سطح بسیار بالایی قرار گرفت. این خانواده که زندگی مشترک را از صغر شروع کرده بودند، با فضل و رحمت خداوند بسیار متمول شدند و از چنان شخصیت، قدرت و منزلتی برخوردار شدند که نه تنها در اصفهان، بلکه در همه‌ی ایران شناخته شده بودند و پادشاهانی همچون ناصرالدین شاه و ساجدانی چون ظل‌السلطان در مقابلشان متواضع بودند و از آنان می‌ترسیدند.^۱

۵. فضایل اخلاقی مربوط به امور جنسی

۵-۱. عفت و پاکدامنی

«عفت» عبارت است از تسلیم و انقیاد شهوت در برابر عقل؛ یعنی قوه‌ی شهوانی انسان، کارهای خود را بر اساس دستور عقل انجام دهد. به تعبیر دیگر، عفت یعنی اعتدال در بهره‌مندی از شهوات.^۲ «عقیق» به کسی گفته می‌شود که در حد اعتدال و در چارچوب عقل و شرع، از شهوات بهره‌برد و به وادی افراط (شرذ) یا تفريط (خمودی) کشیده نشود. عفت، به طور کلی و مخصوصاً عفت در شهوت جنسی که از آن به پاکدامنی تعبیر می‌شود، یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین فضایل و زیبایی‌های اخلاقی است. عفت جنسی، یعنی کنترل غریزه‌ی جنسی و محدود ساختن آن در چارچوب عقل و شرع. در فضیلت عفت، به طور عام، و عفت جنسی، به طور خاص، روایات فراوانی به دست ما رسیده است. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

هنگامی که خداوند خیر و خوبی پنداش را بخواهد، در برابر غذاهای حرام عفت شکم، و در برابر محرکات جنسی، عفت جنسی به او می‌دهد.^۳

امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید:

هیچ عبادتی برتر از عفت شکم و عفت جنسی نیست.^۴

۱. بنگرید به: حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۲. مهدی نراقی، جامع السماعات، ج ۲، ص ۱۵.

۳. ادا الله بعباده خیراً اعظم، منعه عن الطعام و فرجه عن الحرام، عبدالواحد اللمدی، شرر الحکم و در الکلم، ص ۱، فصل ۱۷.

ص ۳۸۳، حدیث ۱۴۳.

۴. ما بعد الله یسئل الفضل من عفته و فیه فرج، (مؤمنین به موب کذبیه الکافی، ج ۲، ص ۷۹، روایت ۱).

پاکدامنی و عفت، به‌ویژه در دوران جوانی، بهره‌مندی از موهبت‌های ویژه‌ی الهی را در پی دارد. به تعبیر امام علی علیه السلام عفت، رأس هر خیری است.^۱ کسانی چون حضرت یوسف علیه السلام و ابن سیرین از نمونه‌های برجسته‌ی عفت و پاکدامنی‌اند.

الگوی عملی

جوانک شاگرد برادر، بی‌خبر بود که چه دامی در راهش گسرنده شده. او نمی‌دانست این زن زیبا و متشخص که به بهانه‌ی خرید پارچه به منازعه‌ی آنان رفت و آمد می‌کند، دلپاشه‌ی اوست و در قلبش طوفانی از هوس برپاست.

یک روز همان زن، به در مغازه آمد و دستور داد مقدار زیادی جنس بپزی جدا کردند. آنگاه، به عذر اینکه قادر به حمل اینها نیست، به علاوه، پول همراه ندارم، گفت: «پارچه‌ها را بدهید این جوان بیاورد و در خانه به من تحویل دهد و پول بگیرد».

زن مقدمات کار را قبلاً فراهم کرده بود. خانه از اغیار خالی بود. جز چند تنبلیز اهل سرکسی در خانه نبود. محمد ابن سیرین که عنفوان جوانی را طی می‌کرد و از زیبایی بی‌بهره نبود، پارچه‌ها را به دوش گرفت و همراه آن زن آمد. تا به درون خانه داخل شد، در از پشت بسته شد. ابن سیرین به داخل اتاقی مجلل راهشایی گشت. او منتظر بود که خانم هر چه زودتر بیاید، جنس را تحویل بگیرد و پول را بپردازد. انتظار به طول انجامید. پس از مدتی پرده بالا رفت. خانم در حالی که خرد را هفت قلم آراسته بود، با هزار عشو به پا به درون اتاق گذاشت. ابن سیرین در یک آنحظه کوتاه فهمید که دامی برایش گسرنده شده است. فکر کرد با موعظه و نصیحت یا با خواهش و التماس خانم را منصرف کند؛ دید خشت بر دریا زدن و بی‌حاصل است. خانم، دلپاشگی خود را برای او شرح داد. به او گفت: «من خریدار اجناس شما نیستم، خریدار تو بودم». ابن سیرین، زبان به نصیحت و موعظه گشود و از خشا و قیامت سخن گفت؛ در دل زن اثر نکرد. التماس و خواهش کرد، فایده نبخشد. گفت چاره‌ای نیست، باید کام مرا برآوری. و همین که دید ابن سیرین در عقیده‌ی خود پافشاری می‌کند، او را تهدید کرد. گفت: «اگر مرا کامیاب نسازی، الآن فریاد می‌کنم و می‌گویم این جوان نسبت به من قصد سوء دارد. آنگاه معلوم است که چه بر سر تو خواهد آمد».

موی بر بدن ابن سیرین راست شد. از طرفی، ایمان و عقیده و تقوا به او فرمان می‌داد که پاکدامنی خود را حفظ کند. از سوی دیگر سر باز زدن از تمناهای آن زن به قیمت جان و آبرو و همه چیزش تمام می‌شد. چاره‌ای جز اظهار تسلیم نداشت. اما فکری مثل برق از خاطرش گذشت. ذکر کرد یک راه باقی

۱. الطه رأی کل خیر، (عبدالواحد اللمدی، شرر الحکم و در الکلم، ج ۱، فصل ۱، ص ۵۶، حدیث ۱۲۱۲).

است؛ کاری کنم که میل این زن تبدیل به نفرت شود و خودش از من دست بردارد. اگر بخواهم دامن تقوا را از آلودگی حفظ کنم، باید یک لحظه آلودگی ظاهر را تحمل کنم. به بهانه قضای حاجت از اتاق بیرون رفت، با وضع و لباس آلوده برگشت و به طرف زن آمد. تا چشم آن زن به او افتاد، روی در هم کشید و فوراً او را از منزل خارج کرد.^۱

در مقابل، شهوترانی و بی‌عفتی، یکی از عوامل مهم هلاکت دنیوی و اخروی انسان است. در تاریخ نمونه‌های فراوانی را می‌توان شمرد، که همین موضوع موجب نابودی آنان و خواری دنیوی و اخروی‌شان شده است. داستان برصیصا، عابد مستجاب‌الدعوه بنی‌اسرائیل از نمونه‌های عبرت‌آموزی است که سرانجام شهوترانی را به خوبی نشان می‌دهد. داستان از این قرار است که برصیصای عابد، به مقامی از معنویت رسیده بود که با دعای او بیماران لاعلاج شفا می‌یافتند. آوازه او در همه جا پیچیده بود. روزی دختری زیبا را که از بیماری لاعلاجی رنج می‌برد، به امید شفا به نزد او آورده و در عبادتگاه او گذارده و رفتند. با دیدن دختر جوان، وسوسه‌های درونی و بیرونی شروع شد. شیطان، صحنه گناه را در نظر او بسیار زیبا و لذت‌بخش جلوه داد؛ تا جایی که بالاخره توانست دامن عابد را آلوده کند. اما، آیا شیطان به همین اندازه بسنده می‌کند؟ هرگز. کافی است یک گام به سوی شیطان برداری، بازگشت بسیار مشکل خواهد بود. به همین دلیل است که قرآن کریم، به همگان، توصیه می‌کند که از گام‌های شیطان بپرهیزید:

ای مؤمنان همگی در صلح و اُستی درآیید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.^۲

وسوسه‌های بعدی شیطان شروع شد: برصیصا با خود گفت: اگر این دختر باردار شود و یا به اقوامش جریان را بگوید، چه کنم! دیگر آبرو و حیثیتی برای من باقی نخواهد ماند. تمام منزلت اجتماعی‌ام را از دست خواهم داد. در اندیشه راه‌حلی بود تا اینکه بالاخره به این نتیجه رسید که بهترین راه، کشتن این دختر است! - شاید او نیز مانند بسیاری از کسانی که هنوز غرق در گناه نشده‌اند، با خود می‌گفت: خداوند توباب است و گناهان را هر اندازه که بزرگ باشند، خواهد بخشید، بعد

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۸، (داستان راستان)، ص ۳۸۶ و ۳۸۷.

۲. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَمْشُرْ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ أَنَّهُ فُضِّلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ مَازَكِي مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (نور: ۲۴) (۲۱)

از این کار توبه خواهم کرد و... - به هر حال، دختر جوان را به قتل رساند و جنازه خون‌آلود او را در گوشه‌ای از بیابان دفن کرد.

برادران و اقوام دختر به عبادتگاه برصیصا آمدند. خبری از خواهرشان نبود. از برصیصا خبر گرفتند؛ او نیز اظهار بی‌اطلاعی کرد. اما آنان رفتار و نگاه برصیصا را مشکوک یافتند. دست به جستجو زدند. پس از مدتی، جنازه خون‌آلود خواهر خود را از زیر خاک بیرون کشیدند. خبر این جنایت هولناک، بلافاصله در شهر پیچید. پس از اثبات جرم برصیصا، حکم به این صورت صادر شد که برصیصا باید به دار آویخته شود. هنگامی که طناب دار بر گردن برصیصا افتاده بود، شیطان در نظر او مجسم شد و به او گفت: همه اینها به سبب وسوسه من بود و من بودم که تو را از اوج عزت به حقیض ذلت کشاندم و اکنون تنها من می‌توانم وضعیت تو را اصلاح کنم و به همان حالت نخستین برگردانم. مشروط بر اینکه تنها یک بار بر من سجده کنی! برصیصا گفت: چگونه می‌توانم بر تو سجده کنم در حالی که طناب دار بر گردنم افتاده است؟ شیطان گفت: سجده با اشاره هم برای ما کافی است. بیچاره نادان پس از آنکه با اشاره بر شیطان سجده کرد، طناب دار کشیده شد و در دم جان سپرد.^۱

به راستی، لذتی که دردهای جاودان و طاقت‌فرسای اخروی را به دنبال خود می‌آورد، چه ارزشی دارد؟ حتی اگر ما فلسفه زندگی خود را بر محور لذت و لذت‌گرایی پایه‌ریزی کنیم، باز هم اگر اندکی بیندیشیم خواهیم دید که لذات دنیوی در مقابل لذات اخروی چیزی به حساب نمی‌آیند.

نقد مکتب لذت‌گرایی

مکتب لذت‌گرایی در اخلاق از کهن‌ترین و پرجاذبه‌ترین مکاتب اخلاقی است. مطابق این مکتب، یگانه معیاری که می‌توان با آن ارزش افعال آدمی را محاسبه کرد، «لذت» است. اما در تفسیر «لذت» اختلافات بسیار است. برخی از لذت‌گرایان، همچون آریستیپوس کورنائی (۴۳۵ - ۳۵۰ ق. م) لذت حسی و جسمی را یگانه معیار سنجش کارها می‌دانند. بر اساس این نظریه که، «لذت‌گرایی حسی»، «لذت‌گرایی آریستیپوسی» و «مکتب کورنائی» نامیده می‌شود، لذات عقلی و معنوی جایی در تعیین ارزش‌های اخلاقی ندارند. همچنین لذات مربوط به آینده نیز اهمیتی ندارند. بلکه آنچه ارزش دارد، لذات حاضر و موجود است و باید برای آنها زیست؛ زیرا ممکن است فردایی نباشد. پس امروز را باید غنیمت شمرد و از فردای نامعلوم و مبهم نباید واهمه‌ای به خود راه داد. این نظریه به رغم پذیرش عملی آن از سوی بسیاری از مردمان دارای اشکالات زیادی است:

۱. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

اولاً، چه بسیارند لذات آنی و زودگذری که منشأ آلام و بلاهای فراوانی در آینده می‌شوند و چه بسیارند رنج‌های فعلی و موقتی‌ای که سرچشمه آسایش و راحتی در آینده می‌شوند؛ بنابراین محوریت دادن به لذات آنی و نادیده گرفتن لذات و آلام استقبالی، عاقلانه نیست؛ ثانیاً، این دیدگاه با نهم تعارض از اخلاق که به معنای مبارزه با هواهای نفسانی و مخالفت با لذات پست حیوانی و جسمانی است، منافات دارد. دست‌کم عقل سلیم حکم می‌کند که اخلاق همواره با لذات حسی و جسمانی مطابقت ندارد. لازمه این مکتب تنزل آدمیان به درجه و مرتبه حیوانات و چهارپایان است. این ویژگی حیوانات است که صرفاً در پی لذت‌ها هستند و از سختی‌ها و دردها پرهیز می‌کنند؛ ثالثاً، حتی اگر بناسات لذت را به عنوان معیار ارزش اخلاقی معرفی کنیم، چرا باید لذت را منحصر در لذات دنیوی و این جهانی کرده و از لذات اخروی و پایدار و حقیقی غفلت ورزیم؟ رابعاً، لذات آنی و زودگذر همگی مربوط به غرایز است. در حالی که انسان منحصر در غرایز نیست. حالات و شیوین وجودی آدمی بسیار فراتر از دایره تنگ و محدود غرایز است. انسان افزون بر غرایز، دارای ویژگی‌های دیگری چون عواطف و عقل نیز هست. ارضای عواطف خانوادگی و اجتماعی؛ ممکن است ملازم با چشم‌پوشی از پاره‌ای لذات آنی و جسمی باشد؛ خامساً، این مکتب برای چاره‌جویی در موارد تراحم لذات، معیاری ارائه نمی‌دهد. برای نمونه، مادی که بخواهد از فرزندانش پرستاری کند و به ندای عاطفه مادرانه خود گوش دهد، به ناچار باید در مواردی، از پاره‌ای لذات‌های غریزی‌اش مانند خوابیدن دست بکشد و راحتی خود را سلب کند. هرچند با ارضای عاطفه مادرانه‌اش لذتی به دست می‌آورد، اما روشن است که برای به دست آوردن این لذت باید لذت یا لذت‌های دیگری را از دست بدهد. پرسش آن است که در این موارد چه باید کرد. ملاک ارزش و ضد ارزش در اینجا چیست؟ روشن است که در این گونه موارد، چاره‌ای جز انتخاب و ترجیح یکی بر دیگری نیست؛ اما ملاک و معیار ترجیح چیست؟ و چه باید باشد؟ اینجا است که این مکتب هیچ معنی برای گفتن ندارد.

با توجه به اشکالات مطرح شده، برخی دیگر، همچون اپیکور (۳۴۲-۲۷۱ ق. م.) به اصلاح این مکتب پرداخته و معیار ارزش اخلاقی را لذت عقلی و روحی دانستند. این مکتب نیز اشکالات خاص خود را دارد. هم مبانی اندیشه اپیکور نادرست و غیرقابل دفاع است و هم معیاری که بر اساس آن میانی، عرضه داشته است. ما در اینجا از طرح و نقد اندیشه اپیکور می‌گذریم. خوانندگان عزیز می‌توانند با توجه به مطالبی که پایان این فصل ذیل عنوان «برای پژوهش» مطرح شده است و منابعی که برای مطالعه بیشتر درباره این مکتب معرفی شده است، با این مکتب و نقاط قوت و ضعفش بیشتر آشنا شوند.

یکی از قوی‌ترین مدافعان مکتب لذت‌گرایی در دوران معاصر، یعنی فیلسوف انگلیسی قرن نوزدهم، جرمی بنتام (۱۷۴۸ - ۱۸۳۲ م.) است. بنتام در این باره می‌گوید:

طبیعت، آدمیان را تحت سلطه دو خداوندگار متضاد، به نام لذت و الم، قرار داده است. این تنها لذت و الم‌اند که برای ما مشخص می‌کنند چه کاری را انجام دهیم و یا اینکه در آینده چه کاری را انجام نخواهیم داد. معیار درست و خطای و همچنین سلسله علل و معلول، به پایه‌های سریر سلطنت این دو بسته شده است. این دو پرده اعمال و اقوال و اندیشه‌های ما سایه افکنده‌اند و هرگز نه تلاش برای رهایی از سلطه آنها به تأیید و تثبیت و تسجیل بیشتر آنها می‌انجامد. انسان ممکن است به زبان، منکر سلطه لذت و الم بر افکار و اندیشه‌ها و اعمالش باشد، اما اگر چشم واقع بین خود را باز کند، خواهد دید که همواره و در همه جا تحت سلطه آن دو قرار دارد.^۱

وی معتقد است راه رسیدن به لذات شخصی، از توجه به لذت‌های عمومی و سودا کثری می‌گذرد. بنتام برای حل پاره‌ای از مشکلات نظریات لذات‌گرایانه پیشین، یعنی لذات‌گرایی آریستویی و لذت‌گرایی اپیکوری، می‌کوشد تا معیاری برای سنجش و محاسبه لذات ارائه دهد. وی معتقد است هر لذتی را باید از هفت جهت مورد محاسبه و ارزیابی قرار داد: آشدت لذت؛ پایداری و دوام لذت؛ مطمئن الحصول بودن یا نبودن لذت (میزان قطعیت و یقینی بودن لذت)؛ نزدیکی یا دوری لذت (قریب الحصول بودن یا بعید الحصول بودن لذت)؛ بارور و ثمربخش بودن لذت؛ خلوص لذت یا آمیختگی آن با آلام؛ و بالاخره شمولیت و گستردگی لذت. مکتب لذت‌گرایانه بنتام، که گاهی از آن به مکتب سودگرایی نیز تعبیر می‌شود، دارای اشکالات بسیاری است که در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

اولاً، این مکتب نیز همچون مکتب لذت‌گرایی حسی و اپیکوری مبتلا به این اشکال مهم است که لذات اخروی را نادیده گرفته است. اگر بناسات میزان و معیار ارزش اخلاقی را در میزان سود و لذت حاصل از آن جستجو کنیم، چرا نباید سود اخروی و آن جهانی آنها را نیز مورد توجه قرار دهیم؟ اگر شدت و قوت را معیار قرار دهیم، آیا لذات اخروی نسبت به لذت‌های دنیوی شدیدتر و قوی‌تر نیستند؟ اگر به مدت و دوام لذت‌ها توجه کنیم، آیا می‌توان لذات دنیوی را از این حیث با لذت‌های اخروی مقایسه کرد؟ آیا می‌توان مثله‌ای را با نامتناهی و محدود را با نامحدود سنجید؟

1. The Principle of Utility, Jeremy Bentham, in Meta-ethics, Normative Ethics and Applied Ethics, p. 310.

2. Ibid. p. 311-312.

اگر خلوص را معیار محاسبه لذات می‌دانیم، آیا خالص‌تر از لذت‌های اخروی می‌توان لذتی پیدا کرد؟

ثانیاً، بنام معتقد است اصالت با لذت‌های فردی است و لذت‌های اجتماعی صرفاً وسیله و ابزاری برای تأمین لذت‌های فردی هستند. هدف، منفعت شخصی است، اما معیار، منفعت عمومی و لذت اکثری. اما پرسش این است که در جایی که لذت‌های فردی از راه لذت‌های اجتماعی تأمین نمی‌شود، معیار صواب و خطا چیست؟ اگر گفته شود، چون هدف (یعنی لذت شخصی) تأمین می‌شود، ارزشمند است؛ اشکال می‌شود که پس آن معیار (تأمین لذت‌های عمومی) کلیت ندارد. و اگر گفته شود که آن کار، به این دلیل که معیار کار خوب را ندارد، ارزشمند نیست، اشکال می‌شود که یک کار، با آنکه هدف ما را تأمین کرده است باز هم متصف به خوبی نمی‌شود.

از سویی دیگر، ممکن است یک کاری صرفاً در خدمت لذت‌های اجتماعی و منافع عمومی باشد و هیچ لذت و نفعی به حال شخص نداشته باشد، مثل کسی که به هنگام مرگ همه دارایی خود را در راه اجتماع وقف می‌کند؛ بر اساس نظر بنام چنین کاری، ارزش اخلاقی ندارد!

۲-۵. غیرت

«غیرت» اصطلاحاً به معنای کوشش در محافظت از چیزهایی است که محافظت از آنها لازم است. غیرت، یکی از شریف‌ترین فضایل اخلاقی است. البته، نباید آن را به غیرت در مسائل جنسی و ناموسی منحصر دانست؛ بلکه در مسائل دینی و تربیت فرزندان و مسائل مالی و امثال آن نیز جریان دارد.^۱ این فضیلت، از نتایج و لوازم فضیلت شجاعت و بزرگمنشی است؛ یعنی سرچشمه این فضیلت در بزرگی و قوت نفس و شجاعت فرد است. امیرمؤمنان (ع) در این باره می‌فرماید:

ثمره و میوه شجاعت، غیرت است.^۲

بزرگان اخلاق گفته‌اند کسی که این فضیلت را نداشته باشد، از مردان نیست.^۳ امام صادق (ع) می‌فرماید:

غیور یکی از اوصاف خداوند است و به سبب همین صفت و ویژگی است که فواحش و زشتی‌های درونی و بیرونی را تحریم کرده است.^۴

۱. برای توضیح بیشتر در این باره، بنگرید به: محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۷۴-۲۶۶؛ و همچنین

محمود اکبری، غیرتمندی و آسیب‌ها، ص ۹۰-۵۱.

۲. ثمره الشجاعة الفیرة. (عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱، فصل ۲۳، ص ۳۲۱، حدیث ۳۴)

۳. محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۶۵.

۴. همان.

مولای متقیان (ع) نیز می‌فرمایند:

خداوند برای مؤمن غیرت می‌ورزد، پس باید مؤمن نیز غیرت بورزد، و هر کسی که غیرت نرورد، قلبش واژگون شده است.^۱

غیرت به معنای عام، ریشه در فطرت انسانی دارد. انسان، فطرتاً به گونه‌ای آفریده شده است که از امور مورد احترامش، مانند زن، فرزند، مقام، ثروت و امثال آن، محافظت می‌کند. البته این دفاع گاهی پسندیده است و آن زمانی است که دفاع او حق و برای حق باشد و گاهی نیز مذموم و ناپسند است و آن زمانی است که دفاع او باطل و برای باطل باشد. اسلام نیز اصل این حکم فطری را پذیرفته و کوشیده است تا جهت الهی به آن داده، از هوا و هوس و انگیزه‌های باطل و نادرست پاکش سازد.^۲

ممکن است گفته شود که غیرت همان حسادت است؛ ولی حق آن است که غیرت و حسادت، دو صفت کاملاً متفاوت‌اند. غیرت از فضایل اخلاقی است و حسادت از رذایل اخلاقی. منشأ حسادت خودخواهی است، در حالی که غیرت، ریشه در احساسات اجتماعی و نوع‌دوستانه دارد. حسادت از غرایز و احساسات شخصی سرچشمه می‌گیرد؛ ولی غیرت متوجه دیگران است. غیرت جنسی، «نوعی پاسبانی است که آفرینش برای مشخص بودن و مختلط نشدن نسل‌ها در وجود بشر نهاده است.»^۳ به تعبیر دیگر، غیرت مأموریتی است از سوی خداوند به مردان تا از آلودگی نسل بشر به فساد و انحراف و آلودگی‌های جنسی جلوگیری نمایند. اگر مردان در حفظ محل نگهداری بذر انسانی، غیرت نمی‌ورزیدند، رابطه نسل‌ها از یکدیگر گسسته می‌شد و در آن صورت نه هیچ فرزندی پدر خود را می‌شناخت و نه هیچ پدری می‌دانست که فرزند او کیست. حاصل این گسست، چیزی جز تزلزل و در نهایت فروپاشی نظام اجتماعی نمی‌بود. برخی از عالمان اخلاق، در تفاوت این دو صفت اخلاقی گفته‌اند: «حسد عبارت است از تمنای زوال نعمت از برادران مُسلم خود از نعمت‌هایی که صلاح او باشد... و اگر زوال چیزی را از کسی خواهد که صلاح او نباشد او را غیرت گویند.»^۴ «حسد آرزویی

۱. إِنَّ اللَّهَ يَتَعَزَّ لِلْمُؤْمِنِ، فَلْيَتَزَّ وَ مَنْ لَا يَتَعَزَّ فَإِنَّهُ مَنُكُوشُ الْقَلْبِ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۱۵، باب ۸۴،

روایت ۶)

۲. محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۴۲۰، ذیل آیه ۷۶-۷۱ سورة نساء.

۳. بنگرید به: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، (حجاب)، ج ۱۹، ص ۴۱۴ و ۴۱۵.

۴. ملااحمد نراقی، معراج السعاده، ص ۳۴۷.

است منفی که آدم حسود نسبت به دیگران می‌ورزد؛ اما غیرت یک خواست و آرزوی مثبت است نسبت به دیگران.^۱

ممکن است این پرسش پیش آید که چرا غیرت جنسی مختص مردان است و در زنان تعبیه نشده است. در پاسخ باید گفت، هر چند در زنان نیز علاقه به حفظ نسل وجود دارد و آنان نیز فطرتاً خواهان حفظ نسل هستند، اما برای این کار نیازی به وجود یک پاسپان درونی و محافظ فطری به نام غیرت ندارند؛ زیرا انتساب فرزندان به مادران همیشه مشخص و معلوم است و هرگز هیچ مادری در اینکه فالان بچه از اوست، تردید نخواهد کرد.^۲

ممکن است گفته شود که اگر غیرت امری فطری و درونی است، پس چرا عده‌ای از مردان هیچ نگرانی‌ای از سوءاستفاده جنسی دیگران از همسرانشان ندارند و حتی بعضاً از توجه شهوانی سایر مردان به همسرشان لذت هم می‌برند؟ در پاسخ باید گفت: ویژگی امور فطری این است که اگر به آنها توجه نشود و به خواسته‌های آنها عمل نشود، کم‌کم تأثیر خود را از دست خواهند داد. به هر میزانی که انسان از فضایل اخلاقی فاصله بگیرد و در شهوات و خواسته‌های نفسانی و حیوانی خود فرو رود، به همان میزان نیز این میل فطری در او رنگ می‌بازد. اما اگر به خواسته‌های آنها توجه شود و با امور خلاف مقتضای آنها مبارزه شود، پایه‌های آنها نیز تقویت می‌شود. به همین دلیل است که می‌بینیم انسان‌های خودساخته و وارسته نه تنها نسبت به ناموس خود غیرت می‌ورزند، بلکه هرگز حاضر نیستند به ناموس دیگران نیز تجاوز کنند. به تعبیر علی‌علیه: «غیرتمند هرگز زنا نکند»^۳ کسی که به حفظ ناموس خود حساس باشد، هرگز به ناموس دیگران تجاوز نخواهد کرد. افزون بر این، افراد خودساخته و غیرتمند، نه تنها خود به ناموس هیچ کس تجاوز نمی‌کنند؛ بلکه هرگز نمی‌توانند شاهد تجاوز دیگران به ناموس هیچ انسانی شوند.

البته در مواردی مشاهده می‌شود که غیرت از حد خودش تجاوز می‌کند و به حکم «هر چیزی که از حد خود تجاوز نماید، به ضدش تبدیل می‌شود»^۴ به ضد خودش تبدیل می‌شود. یعنی غیرت که از فضایل اخلاقی است، اگر از حدش تجاوز کند، تبدیل به رذیله‌ای اخلاقی خواهد شد. غیرت‌ورزی

۱. محمود اکبری، غیرتمندی و آسیب‌ها، ص ۱۹.

۲. بنگرید به: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، (حجاب)، ج ۱۹، ص ۴۱۵.

۳. ما زنی غیور قط، (نهج البلاغه، حکمت ۳۰۵، ص ۴۱۷).

۴. کل شیء جاوز حده ایتکس ضده.

بی‌جا و افراطی، به سوءظن و بدگمانی نسبت به همسر کشیده می‌شود که آثار بسیار بدی را در پی دارد. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

از غیرت نابجا بهره‌یز؛ چرا که این کار درستکار را به نادرستی و پاکدامن را به بدگمانی خواهد کشاند.^۱

۳-۵. حجاب و ترک خودآرایی در انظار عمومی

و به زنان یا ایمان بگو چشم‌های خود را [از نگاه هوس‌آلود] فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را، جز آن مقدار که نمایان است، آشکار نمایند، و [اطراف] روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند [تا گردن و سینه با آن پوشانده شود]، و زینت خود را آشکار نسازند؛ مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدر شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان همکیش‌شان، یا بردگانشان [کنیزانشان] یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند؛ و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانی‌شان دانسته شود [و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد]، و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا درستگار شوید.^۲

ای پیامبر، به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو: «جلیاب‌ها [روسری‌های بلند] خود را بر خویش فروافکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است؛ [و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنان سر زده توبه کنند] خداوند همواره آمرزنده و رحیم است»^۳.

یکی دیگر از فضایل اخلاقی در عرصه اخلاق جنسی، «حجاب و پوشش زنان» است. البته، این مسئله اختصاصی به زنان نداشته و شامل مردان نیز می‌شود؛ اما نوع پوشش زنان به دلیل ساختار خاص جسمانی‌شان، مورد تأکید بیشتر قرار گرفته است. درباره حجاب مسائل بسیاری قابل طرح است که در جای خود نیز لازم است مورد بحث و بررسی قرار گیرند و بزرگان دینی ما نیز در دهه‌های اخیر، به دلیل مخالفت‌هایی که از سوی برخی افراد، با این حکم اسلامی شده است، در این باره آثار

۱. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ فِي غَيْرِ مَوْجِعٍ غَيْرِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى الشُّكْمِ وَالتَّوْبَةِ إِلَى الرَّبِّ. (نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۳۰۷)
 ۲. وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَنْفُسِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُجُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الْطِفْلَ الَّذِينَ لَمْ يَطْمَئِنَّا عَلَى عَوَازِلِ النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَكُمْ نُصْلُوحٌ. (نور ۲۴: ۳۱)
 ۳. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ لِبَنَاتِكُمْ وَ لِبَنَاتِ الْمُؤْمِنِينَ يَدْخُلْنَ عَلَيْكُمْ مِنْ جَلَابِيبِكُمْ ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً.

ارزشمندی از خود بر جای گذاشته و بسیاری از جوانب این حقیقت اسلامی را آشکار ساخته‌اند که در این میان می‌توان به کتاب بسیار ارزشمند استاد شهید مرتضی مطهری اشاره کرد،^۱ که با بیانی مستدل و منطقی به دفاع از این حکم اسلامی و تبیین ابعاد آن پرداخته است. ما در این نوشتار نه امکان پرداختن همه جانبه به این موضوع را داریم و نه چنین کاری با هدف این نوشتار سازگار است؛ بنا براین صرفاً به توضیح مختصر در باره فلسفه حجاب از دیدگاه اسلام بسنده کرده، خوانندگان عزیز را به مطالعه کتاب‌های مربوط ارجاع می‌دهیم.

اسلام با تشریح حکم حجاب خواسته است که:^۲

اولاً، به بهداشت روانی زنان و مردان کمک کند؛ زیرا اگر میان زن و مرد حریمی وجود نداشته باشد و زنان همه زیبایی‌های خود را در منظر مردان قرار دهند، این کار، از سویی آرامش روحی و روانی مردان را به هم می‌ریزد و مردان همواره در اندیشه اشباع این عطش روحی و روانی‌ای هستند که با مشاهده زنان برهنه و بی حجاب پدید می‌آید. از سویی دیگر مردان برای ارضای تقاضاهای جنسی تحریک شده خود، دست به هر کاری خواهند زد و آرامش و امنیت را از زنان خواهند گرفت؛ ثانیاً، روابط خانوادگی را استوار کند و از فروپاشی نظام خانواده جلوگیری نماید. آزادی جنسی و بی‌حجابی زنان در جامعه، موجب سست شدن پایه‌های روابط خانوادگی خواهد شد. در آن صورت، زن و مرد به جای آنکه موجب آرامش و آسایش یکدیگر شوند، بیشتر به مثابه دو دشمن و رقیب در برابر ارضای آزادانه غریزه جنسی جلوه می‌کنند؛

ثالثاً، شخصیت و کرامت زن را تأمین کند و او را از یک شخصیت ابزاری به شخصیتی مستقل تبدیل نماید؛ زنان بی‌حجاب، در حقیقت خود را به عنوان ابزاری برای تأمین نگاه‌های آلوده مردان قرار می‌دهند. زنان بی‌حجاب، برای خود به عنوان یک انسان، ارزشی قائل نیستند؛ بلکه نهایت ارزش خود را جلب توجه جنسی دیگران می‌دانند.

رابعاً، حریم اجتماع را از بی‌عفتی و آلودگی‌های جنسی نکه‌دارد. اگر حریم اجتماع از نگاه‌ها و روابط آلوده جنسی حفظ شود، در آن صورت بهتر می‌تواند به هدف خود نائل شود. بی‌حجابی موجب می‌شود محیط اجتماع که محیط کار و تلاش است، به محیطی برای ارضای خواسته‌های جنسی و امیال شهوانی تبدیل شود.

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۹، (حجاب).

۲. برای توضیح بیشتر، بنگرید به: همان، ص ۴۳۳ به بعد.

پرسش

۱. اخلاق جنسی را تعریف و مهم‌ترین مسائل آن را بیان کنید.
۲. دیدگاه تفریطی در باره غریزه جنسی را ذکر و نقد نمایید.
۳. دو دلیل از ادله دیدگاه افراطی فروید و فرویدیسم را در باره غریزه جنسی بیان و نقد نمایید.
۴. دیدگاه اسلام را در باره غریزه جنسی به طور دقیق توضیح دهید.
۵. دیدگاه خود را در باره نسبی‌گرایی در اخلاق جنسی، به صورت مستدل توضیح دهید.
۶. مهم‌ترین عوامل شهوت‌پرستی و شهوت‌رانی را ذکر کنید.
۷. مکتب لذت‌گرایی حسی را نقد کنید.
۸. پیامدهای سوء فردی، اجتماعی و دینی تجرد را بشمارید.
۹. ویژگی‌های همسر شایسته را بیان کرده و برای هر کدام از آنها یک مستند قرآنی یا حدیثی بیاورید.
۱۰. فلسفه حجاب در اسلام را به اختصار بیان کنید دیدگاه خود را در این زمینه شرح دهید.

برای پژوهش

۱. با توجه به مسئله تجسم اعمال در روز قیامت، با مراجعه به احادیث مربوطه در باره شیوه و شکل تجسم اخروی رداییلی مانند چشم‌چرانی، بدحجابی، بی‌غیرتی، زنا، لواط و سایر ردائیل مربوط به مسائل جنسی تحقیق کنید.
۲. اپیکور (۲۷۱-۳۴۲ ق. م.) از فیلسوفان یونان باستان و از طراحان و مدافعان نظریه لذت‌گرایی در یک تقسیم‌بندی لذت‌ها را به سه دسته کلی تقسیم می‌کند: لذت‌های طبیعی و ضروری؛ لذت‌های طبیعی و غیرضروری؛ لذت‌های غیرطبیعی و غیرضروری. لذت‌های طبیعی و ضروری به لذت‌هایی گفته می‌شود که لازمه زندگی انسانی‌اند؛ به این معنا که نه تنها مقتضای طبیعت آدمی‌اند، بلکه برخورداری از آنها شرط بقا و ادامه حیات اوست. برای نمونه لذت‌هایی مانند خوردن، نوشیدن، خوابیدن، و به هنگام سرما خود را

۱. بنگرید به: ژان برن، فلسفه اپیکور، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، ص ۱۱۶-۱۱۱؛ امیل بریه، تاریخ فلسفه در دوره انتشار فرهنگ یونانی و دوره رومی، ترجمه علیم‌راد داودی، ج ۲، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ ژکس، فلسفه اخلاق (حکمت عملی)، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، ص ۴۳ و ۴۴.

پوشانیدن، از جمله لذت‌هایی هستند که هر انسانی به مقتضای طبیعتش به آنها گرایش دارد و افزون بر آن، شرط زنده ماندن انسان نیز هستند؛ البته ضروری بودن این دسته از لذت‌ها تا آنجاست که واقعاً شرط زنده ماندن انسان باشند. تحصیل این دسته از لذت‌ها امری لازم و ضروری است و به همین دلیل انجام کارهایی که به تحقق آنها بینجامد نیز ضروری و حتمی خواهد بود. لذت‌های طبیعی و غیر ضروری به لذت‌هایی گفته می‌شود که هر چند برای حواس طبیعی ما دلپذیرند؛ اما لذت‌هایی زاید و غیر ضروری‌اند. این نوع از لذت‌ها، معلول و مولود توجهی است که انسان به تنوع طلبی دارد؛ مثلاً بهتر خوردن و بهتر نوشیدن از جمله لذت‌هایی هستند که هر چند مقتضای طبیعت انسان‌اند، اما حیات آدمی وابسته به آنها نیست. لذت جنسی نیز در همین دسته جای می‌گیرد. اپیکور در باره لذت جنسی می‌گوید: «رابطه جنسی هرگز برای کسی فایده‌ای نداشته و اگر ضرری نرسانده از یاری بخت بوده است.»^۱ «اثر به نذاذ و نوسه چشمی داری و قوانین و اخلاق را زیر پانمی‌گذاری و به جسم خود آسیب نمی‌رسانی و لاغر و نحیف نمی‌شوی و سلامت خود را از دست نمی‌دهی، هر چه می‌خواهی بکن؛ اما بدان که پرهیز از تمام این عیوب بسی مشکل است و با ونوس» همین اندازه که چیزی از دست ندهی کار مهمی کرده‌ای.»^۲ در باره ارضا یا عدم ارضای این نوع تمایلات، باید نخست این پرسش را مطرح کرد که اگر آنها را برآورده کنیم یا نکنیم چه پیامدی خواهد داشت. اپیکور معتقد است که می‌توان از این دسته از لذت‌ها، به طور معتدل و با میانه‌روی استفاده کرد و تأکید می‌کند که باید از افراط و تفریط در استفاده از آنها به شدت پرهیز نمود. بنابراین، نه باید به طور کلی از این گونه لذت‌ها چشم پوشید و از آنها اجتناب کرد و نه باید در برخورداری از آنها زیاده‌روی کرد. اعتدال و میانه‌روی در استفاده از آنها خیر اخلاقی است و تعطیل و نادیده گرفتن آنها یا زیاده‌روی در استفاده از آنها، شر اخلاقی است.

لذت‌های غیر طبیعی و غیر ضروری به لذت‌هایی گفته می‌شود که نه مقتضای طبیعت انسان هستند و نه لازمه حیات او؛ بلکه لذت‌هایی بیهوده و عبث‌اند. این نوع امیال، مولود «گمان» و

۱. برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲. ونوس، الهه عشق در اساطیر یونانی است.

۳. لوجانو ذکر شستوه، فیلسوفان بزرگ یونان باستان، ترجمه عباس باقری، ص ۳۴۰.

«پنداره» است. لذت‌هایی مانند لذت جاه و مقام و لذت شهرت از این دسته به‌شمار می‌آیند. اگر انسان مقام نداشته باشد و یا دارای شهرت نباشد، نه امری خلاف طبیعتش رخ داده است و نه زندگی او به مخاطره می‌افتد. این نوع تمایلات را باید به طور کلی رها کرد و هرگز نباید برآورده ساخت؛ زیرا منشأ چشم و هیچ‌چشمی می‌شوند و به جای تأمین خوشی و لذت بر آلام و دردها و رنج‌های روحی و روانی انسان می‌افزایند؛ بنا بر این «بر توست که زندگانی کنی بدون رنج و بخواهی بر تشک‌گاهی تا اینکه مضطرب و آشفته باشی و تکیه زنی بر تخت طلا و میز فاخر.»^۱

در باره لذت‌گرایی اپیکور و تقسیم‌بندی او از لذت‌ها بیشتر تحقیق و مطالعه کرده و مشخص نمایید که آیا می‌توان از دیدگاه اسلام این‌گونه لذت‌گرایی را پذیرفت یا نه؟ و آیا بر فرض پذیرش تقسیم‌بندی اپیکوری، آیا لذت جنسی، همان‌گونه که اپیکور می‌گوید، در طبقه لذت‌های طبیعی غیر ضروری جای می‌گیرد؟^۲

۳. شوپنهاور، فیلسوف مشهور آلمانی، در باره ازدواج می‌گوید:

بدفراجم‌ترین ازدواج‌ها آن است که از روی عشق انجام گیرد... نیم کتاب‌هایی که در باره ازدواج نوشته شده است بیهوده است؛ برای آنکه این کتاب‌ها به جای آنکه ازدواج را برای حفظ نوع بدانند، بهر همکاری و دوستی می‌دانند؛ ازدواج‌هایی که به دستور پدر و مادر به خاطر ثروت و مقام انجام می‌گیرد، غالباً از ازدواج‌های عثمانی بادوام‌تر و سعادتمندتر است.^۳

ضمن تحقیق در باره فلسفه ازدواج از دیدگاه اسلام، دیدگاه شوپنهاور را در این باره نقد و بررسی کنید.

۴. سرچشمه اخلاق جنسی مخصوص مرد و زن چیست؟ چرا و چگونه صفت حیا و عفت در زن پیدا شد؟ به چه دلیل مردان نسبت به زنان خود غیرت می‌ورزند؟ چرا مسائلی مانند کشف عورت، فحشا، ازدواج با محارم و امثال آن حرام و ناپسند دانسته شده‌اند؟ آیا می‌توان گفت

۱. ژان برن، فلسفه اپیکور، ترجمه ابوالقاسم پور حسینی، ص ۱۱۲.

۲. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه اخلاقی اپیکور و نقد و بررسی آن، بنگرید به: محمد تقی مصباح‌زادی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش: محمدحسین شریفی، فصل لذت‌گرایی.

۳. ویل دورانت، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زیرباب، ص ۲۸۷.

زشتی و حرمت این مسائل، امری فطری است؟
۵. در باره علل و عوامل چشم‌چرانی مردان تحقیق کنید.

برای مطالعه بیشتر

۱. مجموعه آثار، مرتضی مطهری، (اخلاق جنسی)، ج ۱۹، تهران: صدرا، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
۲. غیرت‌مندی و آسیب‌ها، محمود اکبری، قم: گلستان ادب، ۱۳۸۱.
۳. اخلاق و رفتارهای جنسی، یوسف غلامی، قم، نشر معارف، ۱۳۸۴.
۴. مجموعه آثار، مرتضی مطهری، (حجاب)، ج ۱۹، تهران: صدرا، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

فصل هفتم

اخلاق سیاست (اخلاق زمامداری)

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. ضمن آشنایی با دیدگاه اسلام درباره رابطه اخلاق و سیاست، توانایی نقد دیدگاه‌های رقیب را کسب نماید؛
۲. در انتخاب مسئولان حکومتی به معیارهای اخلاقی توجه ویژه نماید؛
۳. ضمن آشنایی با وظایف اخلاقی حاکمان حکومت اسلامی در قبال مردم، توانایی نقد اخلاقی عملکرد حاکمان را کسب نماید؛
۴. ضمن آشنایی با وظایف اخلاقی مردم در قبال حاکمان و مسئولان حکومت اسلامی، نسبت به انجام آن وظایف ترغیب شود.

۱. جایگاه و اهمیت

یکی از مهم‌ترین ابعاد زندگی هر انسانی، زندگی سیاسی اوست. هیچ کس نمی‌تواند به طور کلی، خود را از سیاست و امور سیاسی جدا کند. حتی کسی که تصمیم می‌گیرد در امور سیاسی دخالت نکند، در حقیقت، تصمیمی سیاسی گرفته است! سیاست جزء جدایی‌ناپذیر زندگی هر شخصی است. هر یک از ما، چه بخواهیم و چه نخواهیم، درگیر مسائل سیاسی هستیم و در بسیاری از مواقع رفتارهای سیاسی انجام می‌دهیم و در زمان‌های خاص نیز لازم است تصمیماتی سیاسی اتخاذ کنیم. به همین دلیل، همواره در زندگی سیاسی خود با پرسش‌هایی مواجه هستیم. پرسش‌هایی از این دست که معیار تصمیم‌گیری‌های سیاسی ما چیست؟ یا چه باید باشد؟ آیا اخلاقاً مجاز هستیم کسی را به کار بگماریم یا انتخاب کنیم که به رغم تخصص بالا، از تعهد کافی به ارزش‌ها برخوردار نیست؟ ما به عنوان شهروندان و افراد عادی این جامعه، در قبال دولتمردان و سیاستمداران چه وظایفی را بر عهده داریم؟ دولتمردان در قبال مردم جامعه خود چه الزامات اخلاقی‌ای دارند؟ آیا هر کسی اخلاقاً مجاز است که خود را در معرض انتخاب مردم قرار داده و برای کسب قدرت به رقابت بپردازد؟ اصولاً آیا رقابت در عرصه سیاست، کاری شایسته و پسندیده است؟ آیا در عرصه سیاست، هدف می‌تواند توجیه‌گر وسیله باشد؟ آیا مردم اخلاقاً ملزم به پیروی از همه قوانینی که از سوی دولتمردان به تصویب می‌رسد، هستند؟ آیا دولتمردان، به حکم اینکه نماینده و منتخب مردم‌اند، اخلاقاً موظف‌اند به همه خواسته‌های مردم، هر چند خلاف خواست خداوند باشد، جامعه عمل بپوشانند؟ آیا دولتمردان که وظیفه

توسعه اقتصادی و فرهنگی جامعه را بر عهده دارند، می‌توانند به منظور بهره‌مندی جامعه از سود اقتصادی بیشتر، اقدام به عقد قرارداد با شرکت‌ها یا دولت‌هایی نمایند که منافع خود را مصروف اقدامات ضد انسانی و اسلامی می‌کنند؟ آیا مردم یا دولتمردان، اخلاقاً مجازند که تصمیمات سیاسی خود را صرفاً بر محور سود مادی و رفاه دنیوی اتخاذ کنند؟ یا آنکه باید منافع و مصالح اخروی را نیز در نظر بگیرند؟

اینها بخشی از پرسش‌های فراوانی است که پاسخ دادن به آنها مبتنی بر تعیین موضع خود در باب رابطه اخلاق و سیاست است. به همین دلیل، یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های اندیشمندان اخلاقی و سیاسی، در طول تاریخ، همواره حل رابطه سیاست و اخلاق بوده است. اندیشمندان مختلف کوشیده‌اند تا به این پرسش‌ها پاسخ دهند که اخلاق در سیاست چه نقش و جایگاهی دارد؟ آیا قلمرو اخلاق و اخلاقیات منفک و جدای از قلمرو سیاست است؟ یعنی رفتارها و تصمیمات سیاسی، خارج از قلمرو داورها و ارزش‌گذاری‌های اخلاقی بوده و سیاست مسئله‌ای غیراخلاقی است؟ یا آنکه سیاست، مسئله‌ای ضداخلاقی بوده و هر کس می‌خواهد انسانی اخلاقی و وارسته باشد بهتر است به وادی سیاست گام نگذارد؟ و یا آنکه اخلاق را باید در همه امور سیاسی مورد توجه قرار دهیم و بکوشیم تا همه رفتارهای سیاسی خود را بر اساس موازین اخلاقی شکل دهیم؟ یعنی اخلاق، حاکم بر سیاست و رفتارهای سیاسی است؟

۲. بیان دیدگاه‌ها

در باره رابطه اخلاق و سیاست دیدگاه‌های متعدد و گوناگونی از سوی اندیشمندان سیاسی و مکاتب مختلف اخلاقی مطرح شده است. ما در اینجا به بررسی سه نظریه مهم می‌پردازیم: ^۱ نظریه جدایی اخلاق از سیاست؛ نظریه اصالت سیاست و تبعیت اخلاق از سیاست؛ نظریه اصالت اخلاق و تبعیت سیاست از اخلاق. در این قسمت، می‌کوشیم به اختصار به معرفی و بررسی این دیدگاه‌ها بپردازیم.

۱-۲. نظریه جدایی اخلاق از سیاست

برخی از نویسندگان ^۲ بر این باورند که قلمرو اخلاق، از قلمرو سیاست کاملاً جدا است. به تعبیر دیگر،

۱. برخی از نویسندگان انواع نظریات مختلف در این باب را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند. به عنوان مثال، بنگرید به: جولیانو پونتارا، «اخلاق، سیاست، انقلاب»، مترجم حمید غفاری، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲، ص ۹۸-۱۰۵.
۲. جولیانو پونتارا، «اخلاق، سیاست، انقلاب»، مترجم حمید غفاری، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲، ص ۹۹.

اخلاق و سیاست را مربوط به دو حوزه رفتاری کاملاً متمایز می‌دانند. بنابراین، نه در عرصه مسائل اخلاقی می‌توان اثری از سیاست و امور سیاسی یافت و نه در قلمرو سیاست و تصمیمات سیاسی جایگاهی برای اخلاق و ارزش‌های اخلاقی وجود دارد. یک رفتار می‌تواند با نگاه اخلاقی خوب و دارای ارزش مثبت باشد؛ اما همان رفتار ممکن است از نگاه سیاسی، هیچ ارزشی اعم از مثبت یا منفی، نداشته باشد. یا یک رفتار ممکن است از نظر سیاسی، رفتاری خوب و ارزشمند تلقی شود؛ اما از نگاه اخلاقی نتوان آن را ارزش‌گذاری کرد. به تعبیر دیگر، بر اساس این دیدگاه، سیاست، امری غیراخلاقی است (و نه ضداخلاقی). نه رفتارهای سیاسی تحت قضاوت و ارزش داور اخلاقی قرار می‌گیرند و نه رفتارهای اخلاقی را می‌توان بر اساس موازین و ضوابط سیاسی، مورد ارزیابی و ارزش‌گذاری قرار داد. هر کدام از این دو حوزه، دارای ضوابط و قوانین خاص خود هستند. برای نمونه، فداکاری یک فضیلت اخلاقی است؛ اما در عرصه سیاست یک رذیله است. یعنی اگر یک سیاستمدار منافع و مصالح کشور خود را فدای دیگران کند، فردی ناموفق و سیاستمداری وظیفه‌ناشناس دانسته می‌شود. اگر کسی همه یا بخش اعظمی از دارایی خود را به دیگران ببخشد، فردی اخلاقی نامیده می‌شود؛ اما اگر یک دولت، منافع و درآمدهای ملی کشور خود را به کشور و دولت دیگری ببخشد، دولتی خائن و وظیفه‌ناشناس دانسته می‌شود. بنابراین باید گفت که قلمرو سیاست و مسائل سیاسی از قلمرو اخلاق و احکام اخلاقی منفک و مجزاست.

ماکیاولی را می‌توان نماینده تام و تمام این نظریه به شمار آورد. وی معتقد است که پایداری به اخلاق در عرصه سیاست، نتیجه‌ای جز شکست و نابودی در پی ندارد؛ از این رو به شهریان و حاکمان توصیه می‌کند که در عالم سیاست، هرگز نباید به فکر پرهیزگاری و ارزش‌های اخلاقی باشند:

هر که بخواهد در همه حال پرهیزگار باشد، در میان این همه ناپرهیزگاری، سرنوشتی جز ناکامی نخواهد داشت؛ از این رو، شهرداری که بخواهد شهرداری را از کف ندهد، می‌باید شیوه‌های ناپرهیزگاری را بیاموزد و هر جا که نیاز باشد به کار بندد.^۱

شهرداریانی که کارهای گران از دستشان بر آمده است، آنانی بوده‌اند که راست کرداری را به چیزی نمرده‌اند و با نیرنگ آدمیان را به بازی گرفته‌اند و سرانجام بر آنانی که راستی پیشه کرده‌اند، چیره گشته‌اند.^۲

۱. نیکولو ماکیاولی، شهریان، ترجمه داریوش آشوری، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲. همان، ص ۱۲۹.

می‌باید بدانید که برای ستیزیدن با دیگران دو راه در پیش است: یکی با قانون و دیگری با زور. روش نخستین در خور انسان است و دومین، روش ددان؛ و از آنجا که روش نخستین چه بسا کارآمد نیست، ناگزیر به دومین روی می‌باید آورد؛ از این رو بر شهیار است که بداند چگونه روش ددان و انسان را نیک به کار بندد....

برخی دیگر از طرفداران این نظریه، تقریر دیگری از نظریه جدایی اخلاق و سیاست ارائه داده‌اند. به این صورت که به دو نوع سیستم اخلاقی قائل شده‌اند: اخلاق فردی؛ اخلاق سیاسی و اجتماعی. اینان تأکید می‌کنند که فضایل و رذایل مربوط به این دو سیستم، هر چند جنبه‌های مشترکی ممکن است داشته باشند، اما وجوه افتراق آنها از یکدیگر به اندازمائی زیاد است که این دو سیستم را از یکدیگر منفک می‌کند. هر انسانی، به‌عنوان یک فرد، دارای وظایف اخلاقی خاصی است و همان انسان وقتی به‌عنوان یک انسان سیاسی و اجتماعی در نظر گرفته می‌شود و می‌خواهد رفتاری اجتماعی انجام دهد و یا تصمیمی سیاسی اتخاذ نماید، باید از سیستم اخلاقی دیگری پیروی کند. این دو نوع سیستم اخلاقی، دارای اصول و قواعد خاص خود هستند؛ حتی در مواردی ممکن است دارای اصولی کاملاً متضاد و متعارض نیز باشند.^۱

بررسی مقایسه‌ای

در جهان اسلام یکی از کسانی که قرن‌ها پیش از ماکیاولی این سیاست را عملاً به اجرا درآورد و توصیه‌های ماکیاولی را پیشاپیش به طور دقیق عمل می‌کرد، معاویه پسر ابوسفیان بود. او برای حفظ قدرت خود از هیچ کوششی فروگذار نکرد و در این راستا به هیچ قاعده اخلاقی و انسانی پایبند نبود. در مقابل، امام علی علیه السلام هرگز حاضر نشد برای گرفتن حق خود و همچنین برای تحکیم پایه‌های حکومت خود، ذره‌ای از سوازین اخلاقی و اسلامی کوتاه بیاورد. برخی از محققان و نویسندگان بر این باورند که علت اصلی شکست سیاسی و نظامی امام علی علیه السلام در مقابل معاویه، رویکرد اخلاقی آن‌حضرت در سیاست بوده است. به تعبیر یکی از همین نویسندگان: «امام نمی‌دانست که دغدغه عمده مردم، حطام دنیوی است و برایش سخت بود باور کند که مردم در پی منافع و مصالح خود هستند؛ لذا با آنان آنگونه که سیاست پیشه‌ای رفتار می‌کند، رفتار نکرد؛ بلکه مانند اخلاق پیشگان با آنان برخورد کرد».^۲

۱. بنگرید به: سیدحسن اسلامی، امام، اخلاق، سیاست، ص ۲۰۰-۱۹۵؛ و جولیانو پونتارا، «اخلاق، سیاست، انقلاب» مترجم حمید غفاری، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.
۲. بنگرید به: سعید ابوب، از ژرفای فتنه‌ها، ترجمه سیدحسن اسلامی، ج ۲، ص ۵۹۰ و ۵۹۱.

نظر شما در این باره چیست؟ آیا ما اخلاقاً می‌توانیم برای حفظ حکومت خود دست به هر کاری بزنیم: نقض پیمان کنیم و دروغ بگویم و فریبکاری کنیم؟ آیا برای حفظ حکومت اسلامی و حفظ حاکمیت حق می‌توان اصول اخلاقی را نادیده گرفت؟ اگر کسی در اخلاق نتیجه‌گرا یا غایت‌گرا باشد، یعنی ارزش اخلاقی افعال را با توجه به غایت و نتیجه حاصل از آنها مورد ارزیابی قرار دهد، این پرسش‌ها را چگونه پاسخ می‌دهد؟ اگر کسی معیار حسن و قبح افعال و به طور کلی معیار ارزش‌های اخلاقی را ملایست یا منافرت آنها با کمال مطلوب و سعادت فرد و جامعه بداند، آیا می‌تواند در برخی شرایط برای حفظ حکومت اسلامی دروغ بگوید یا نه؟ اگر می‌تواند، پس رفتار امام علی علیه السلام را در شورای شش نفره پس از مرگ خلیفه دوم که حاضر نشد دروغ بگوید،^۱ چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نقد و بررسی

این نظریه با هر دو تقریر آن، ناشی از درک نادرست اخلاق و احکام اخلاقی است. همچنان‌که پیش‌تر، در فصل اول این نوشتار، گفته شد، موضوع احکام اخلاقی، افعال اختیاری انسان است. حال، متعلق این فعل اختیاری گاهی خود انسان است که از آن به اخلاق فردی تعبیر می‌شود؛ گاهی خداوند است که آن را اخلاق الهی می‌نامند و گاهی نیز جامعه و سایر انسان‌ها هستند که با عنوان اخلاق اجتماعی از آن یاد می‌کنند. روشن است که اخلاق اجتماعی منحصر به اجتماع کوچکی چون خانواده یا محله یا شهر نیست؛ بلکه شامل جوامع گسترده‌تری چون کشور و قاره و جهان نیز می‌شود. بنابراین، هیچ فعلی از افعال اختیاری انسان، نمی‌تواند خارج از چارچوب اخلاق قرار گیرد. رفتارها و تصمیمات سیاسی، به‌عنوان بخشی از افعال اختیاری انسان، همچون رفتارهای فردی و الهی او، مورد ارزش‌گذاری اخلاقی قرار می‌گیرند. بنابراین هرگز نمی‌توان اخلاق و ارزش‌های اخلاقی را منحصر به قلمرو رفتارهای فردی کرده و افعال اجتماعی و سیاسی را از تحت آن خارج کرد.

مشکل مدافعان تقریر دوم این نظریه این است که گزاره‌ها و احکام اخلاقی را در عرصه رفتارهای فردی، همواره و بدون هیچ قید و شرطی، مطلق پنداشته‌اند و بر اساس آن، نتوانسته‌اند آن احکام مطلق اخلاقی را در عرصه سیاست به کار گیرند. مثلاً دروغ‌گویی را در عرصه رفتارهای فردی، به

۱. وقتی عبدالرحمن بن عوف به امام علی علیه السلام گفت: من به شرطی با تو بیعت می‌کنم که متعهد شوی بر اساس شیوه و سیره ابوبکر و عمر عمل کنی، آن‌حضرت حاضر نشد این شرط را بپذیرد. در حالی که ظاهر امر چنین نشان می‌داد که اگر آن‌حضرت در آن شورای شش نفره چنین تعهدی را می‌پذیرفت، حق خود، یعنی جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به دست می‌آورد (برای آگاهی از تحلیل درست این جریان، بنگرید به: حسن یوسفیان و احمدحسین شریفی، «امام علی و مخالفان»، در دانشنامه امام علی، ج ۶، ص ۲۰۴ و ۲۰۵).

صورت مطلق، کاری بد دانسته‌اند. در حالی که دروغ‌گویی در عرصه سیاست همواره بد نیست و اصولاً اگر بنا باشد یک سیاستمدار بر سر میز مذاکره با رقیبان خارجی و دشمنان داخلی و خارجی کشور، همه حقایق را بدون هیچ کتمان و پرده‌پوشی‌ای بیان کند، کشور و ملت خود را تقدیم دشمنان کرده است. با توجه به این موضوع چنین پنداشته‌اند که حوزه اخلاق فردی با حوزه اخلاق سیاسی متفاوت بوده و هر کدام دارای اصول و ضوابط خاص خود هستند. غافل از آنکه اخلاق فردی و اخلاق سیاسی از این جهت هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. برای نمونه وقتی گفته می‌شود راست‌گویی خوب است، هر چند دارای ظاهری مطلق و بدون قید است، اما در حقیقت، خوب بودن راست‌گویی مقید به شرایطی است، اعم از اینکه در حوزه اخلاق فردی باشد یا اخلاق اجتماعی، و با فقدان آن شرایط، راست‌گویی ارزش مثبت ندارد.

به طور کلی، اگر نیک بنگریم، خواهیم دید که ملاک ارزش اخلاقی افعال اختیاری انسان، مصلحت عمومی و واقعی فرد و جامعه است. مصلحت، یعنی هر چیزی که موجب کمال و صلاح واقعی انسان است.^۱ بنابراین، راست‌گویی از آن جهت که راست‌گویی است، موضوع حکم اخلاقی نیست؛ بلکه از آن جهت که آدمی را به سعادت و کمال رسانده و مصلحت واقعی او و جامعه را تحقق می‌بخشد، خوب است. به همین دلیل، اگر در جایی این کارکرد خود را از دست بدهد، دیگر نمی‌توان آن را موضوعی برای محمول «خوب» قرار داد. به تعبیر دیگر، «خوب» عنوانی نیست که ذاتاً بر «راست‌گویی» از آن جهت که راست‌گویی است^۲ حمل شود؛ بلکه حد وسط می‌خواهد. اگر از علت خوب بودن راست‌گویی پرسش شود، در مقام تعلیل، مثلاً به این نتیجه می‌رسیم که مصالح جامعه در گرو راست گفتن است و همین است که حد وسط و علت ثبوت حکم (خوب بودن) برای این موضوع است. علت نیز مُعَمَّم و مُخَصَّص است. هر جا مصلحت اجتماعی باشد، آن حکم نیز هست؛ گرچه از طریق دروغ‌گویی باشد و هر کاری که موجب مفسده اجتماعی شود، بد است؛ گرچه آن کار راست‌گویی باشد. پس این حکم که «هر راست گفتنی خوب است»، حکمی منطقی و عقلی نیست؛ بلکه حکمی عرفی است. عقل می‌گوید این موضوع دارای قیودی پنهانی است که اگر نیک بنگریم، می‌توانیم قیودش را به دست آورده و مثلاً بگوییم: «راست گفتنی که برای مصلحت واقعی و سعادت حقیقی فرد و جامعه مفید باشد، خوب است.»^۲

۱. بنگرید به: پیش نیازهای مدیریت اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. بنگرید به: محمدتقی مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، ص ۱۶۶ - ۱۶۴.

۲-۲. نظریه اصالت سیاست و تبعیت اخلاق از سیاست

بر اساس این نظریه، همه رفتارهای اخلاقی، اعم از رفتارهای فردی و اجتماعی، همچون هنر، ادبیات، علم و امثال آن، تحت سیطره و سیادت سیاست است. ارزش‌های اخلاقی تابع مصالح سیاسی و ارزش‌هایی است که رهبران سیاسی معین می‌کنند. هر کاری که در خدمت تأمین منافع سیاسی جامعه یا حزب یا گروه خاصی باشد، ارزشمند بوده و فضیلت به شمار می‌آید و هر کاری که ما را از دستیابی به اهداف و اغراض سیاسی جامعه یا حزب و امثال آن دور کند، کاری ناپسند بوده و از ردایل اخلاقی است. به تعبیر دیگر، اخلاق و ارزش‌های اخلاقی در این دیدگاه، صرفاً جنبه ابزاری دارند؛ یعنی تا آنجا ارزشمند و خوب‌اند که ما را به اهداف سیاسی‌مان برسانند، وگرنه هیچ ارزشی ندارند. به تعبیر یکی از کشیشان مسیحی: «هنگامی که موجودیت کلیسا مورد تهدید واقع می‌شود، برای نجات و رهایی آن می‌توان چارچوب‌های اخلاقی را زیر پا نهاد.» بر اساس این دیدگاه، اگر حيله‌گری، ظلم، شکنجه، دروغ، ریاکاری، تدلیس و امثال آن، ما را به اهداف خود نزدیک‌تر سازد، دارای ارزش مثبت خواهد بود و اگر بر فرض، در جایی عدالت‌ورزی، امانت‌داری، راست‌گویی، انصاف، مروت و امثال آن، ما را از اهدافمان دورتر کند، اموری زشت و ناپسند خواهد بود. به هر روی، بر اساس این نظریه، در هر جایی که میدان تلاقی اخلاق و سیاست باشد، ارزش‌های اخلاقی توسط ارزش‌ها و ضوابط سیاسی معین می‌شوند.

این نظریه در عمل و حتی در نظر، مورد حمایت و تأیید بسیاری از سیاستمداران جهان واقع شده است. لنین، از رهبران مارکسیسم، می‌گفت: «اخلاق ما از منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا به دست می‌آید.» «برای ما اخلاقی که از خارج از جامعه برآمده باشد، وجود ندارد، و یک چنین اخلاقی جز شایده چیزی دیگر نیست.» «هنگامی که مردم از ما درباره اخلاق سؤال می‌کنند می‌گوییم که برای یک کمونیست، کل اخلاق در رابطه با آن نظم و دیسیپلین آهنین و در مبارزه آگاهانه علیه استثمار معنا می‌یابد.»

نقد و بررسی

نخستین اشکال این نظریه، پذیرش نسبیت‌گرایی است. بر اساس این نظریه، نمی‌توان هیچ حکم

۱. جولیانو پونتارا، «اخلاق، سیاست، انقلاب» مترجم حمید غفاری، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲، ص ۱۰۰.

اخلاقی ثابتی داشت؛ اخلاق، کاملاً در خدمت سیاست است. یک کار ممکن است از نظر یک حزب سیاسی، کاری خوب و پسندیده باشد و همان کار از نظر گروه و حزبی دیگر، کاری زشت و ناپسند باشد؛ و یا یک کار ممکن است در یک زمان خاص، از نظر یک جامعه، حزب یا سیاستمداری خوب و با ارزش باشد و همان کار در زمانی دیگر برای همان جامعه، حزب یا فرد سیاسی، زشت و بی‌ارزش باشد؛ در صورتی که نسبت‌گرایی اخلاقی، به این معنا نظریه‌ای نادرست است. دست‌کم اصول احکام اخلاقی، اصولی مطلق‌اند؛ یعنی همگانی، همه‌جایی و همه‌زمانی^۱.

اشکال دیگر این نظریه آن است که طراحان این نظریه معنای واقعی سیاست را به درستی درک نکرده‌اند. اینان در حقیقت، سیاست را نه برای وصول به سعادت حقیقی، بلکه برای ارضای شهوات و غرایز حیوانی خود می‌خواهند. بله، اگر کسی سیاست را برای وصول به سعادت بخواهد و هدف از سیاست را توسعه عدل و فضیلت بداند، در آن صورت هدف سیاست همان هدف اخلاق، در بخش اخلاق اجتماعی خواهد بود. و سیاست زیر مجموعه اخلاق قرار می‌گیرد و اگر اینگونه شد، دیگر نمی‌توان از هر وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف استفاده کرد. به تعبیر دیگر، میان هدف و وسیله باید تناسب و سنخیتی باشد.

همین نگرش به اخلاق و تابع محض سیاست دانستن آن، یکی از مهم‌ترین عوامل فروپاشی نظام‌های سوسیالیستی دانسته شده است. یکی از نویسندگان با بررسی علل فروپاشی این گونه نظام‌ها ریشه این فروپاشی را در «پوسیدگی کامل اخلاقی و معنوی» دانسته و می‌گوید: «رژیم‌های کمونیستی اروپای شرقی از هر دیکتاتوری غیرکمونیستی در آفریقا و آمریکای لاتین و شاید آسیا به مراتب نیرومندتر بودند. نیروهای پلیس مخفی وسیع و مؤثر و وفادار و تعداد معتابهی تانک و سرباز به فرماندهی افسران آموزش دیده (ولی نه لزوماً پر شور و علاقه) و وسایل ارتباطی عالی در اختیار داشتند و با هیچ خطر تهاجم خارجی روبه‌رو نبودند... پس باز هم می‌رسیم به همان علتی که قبلاً گفتیم،^۲ یعنی پوسیدگی کامل اخلاقی و معنوی»^۳.

۱. بنگرید به: محمدتقی مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، ص ۱۶۶-۱۴۱.

۲. دانیل شیرو، «در ۱۹۸۹ در اروپای شرقی چه گذشت؟»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، خرد در سیاست، ص ۵۱۳. (شالوده اخلاقی و معنوی کمونیسم ناپدید شده بود... روشنفکران، با همه ناتوانی ظاهری، این احساس یأس اخلاقی و معنوی و فساد را با اعتراض‌های جسته و گریخته و تحلیل و تفسیرهای کنایه‌آمیز، در میان مردم دامن می‌زدند و جمیعت شهرنشین نیز آنقدر

۳-۲. نظریه اصالت اخلاق و تبعیت سیاست از اخلاق

نظریه مقبول و معقول در زمینه رابطه اخلاق و سیاست، این است که اصالت با اخلاق و ارزش‌های اخلاقی بوده و ارزش‌های سیاسی نیز تابع و زیرمجموعه اخلاق هستند. در روایتی چنین می‌خوانیم که خداوند، ابتدا پیامبرش را تأدیب و تربیت کرد و پس از آنکه تربیت او را به پایان رساند، بدو فرمود: «به درستی که تو دارای اخلاقی بزرگ هستی» و پس از این بود که مسئولیت دین خود و حکومت بر مردم و سیاست امور آنان را بر عهده او گذاشت. رفتارهای سیاسی نیز مانند سایر رفتارهای اختیاری انسان، به‌عنوان موضوع احکام اخلاقی، مورد ارزش‌گذاری قرار می‌گیرند. هدف رفتارها و تصمیم‌های سیاسی، در حقیقت، در راستای هدف اخلاق بوده و چیزی خارج از آن نیست. بر اساس این دیدگاه، معیارهای اخلاقی در همه جا و برای همه افراد، اعم از زمامداران و شهروندان عادی، یکسان است. هر چیزی که برای افراد عادی، فضیلت باشد برای دولتمردان نیز فضیلت است و هر چیزی که برای دولتمردان زشت و نکوهیده است برای افراد عادی و در زندگی عادی نیز زشت و ناپسند است.

الگوی علمی و عملی این دیدگاه، در جهان اسلام و بلکه در سراسر تاریخ بشر، کسی نیست جز علی بن ابی‌طالب (ع). او کسی بود که هم در کردار و هم در گفتار خود، به خوبی نشان داد که هرگز نباید اخلاق را فدای سیاست کرد. او به خوبی نشان داد که رفتارهای سیاسی تا آنجا ارزشمندند که در چارچوبه اخلاق و ارزش‌های اخلاقی باشند. از دیدگاه او، به دست آوردن همه قدرت‌های عالم و در اختیار گرفتن همه امکانات جهان آفرینش اگر تنها در گرو ستاندن ظالمانه پوست جویی از دهان مورچه‌ای باشد، ارزشی ندارد، چه رسد به اینکه برای حفظ قدرت‌های محدود دنیوی و یا به‌دست آوردن چند روزه حکومت و ریاست بخواهد روح خود را به دورویی، نفاق، دروغ‌گویی و امثال آن آلوده کند! بر اساس منطق اخلاقی و سیاسی امام علی (ع) هیچ کس اخلاقاً مجاز نیست که برای حفظ قدرت خود، هرچند حق باشد و انگیزه الهی نیز داشته باشد، مرتکب کارهای خلاف شرع شود. هرگز نباید با توسل به راه‌های نامشروع، در اندیشه کسب یا حفظ قدرت خود باشیم.

از همان نخستین روز که علی (ع) زمام خلافت را به دست گرفت، نهمه‌های شوم مخالفت از گوشه و کنار برخاست. طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، سعید بن عاص، مروان بن حکم و شماری دیگر از

سواد و آگاهی داشت که بفهمد جریان چیست... نوجوانان درس خوانده - نه فقط دانشجوین، بلکه همچنین دانش‌آموزان دبیرستان‌ها - آنقدر از وضع جهان اطلاع داشتند که بدانند دروغ شنیده‌اند و فریب خورده‌اند.

۳. همان، ص ۵۱۵.

اشراف مدینه، هنگام تقسیم بیت‌المال حاضر نشدند.^۱ آنان نمی‌توانستند بپذیرند که سهم آنان با سهم بردگان دیروزشان یکسان باشد. واکنش برخی از شیعیان و نزدیکان علی علیه السلام در برابر این تصمیم، به خوبی نمایانگر آن است که سیاست تبعیض‌نژادی و طبقاتی خلفای پیشین در عمق جان مردم رسوخ کرده و تحمل عدالت و برابری را دشوار ساخته بود؛ چنان‌که امهانی، خواهر امام، از اینکه میان او و کنیز عجمی‌اش در تقسیم بیت‌المال تفاوتی گذاشته نشده است، به شگفتی درآمد و زبان به اعتراض گشود.^۲ اما پاسخ قاطع امام در برابر همه این گونه اعتراض‌ها آن بود که در تقسیم بیت‌المال، به اندازه پرمگسی عرب را بر عجم برتری نمی‌دهد. گروهی از شیعیان، از سر خیرخواهی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمده از وی خواستند به طور موقت، بزرگان و اشراف را بر دیگران برتری دهد و پس از آنکه پایه‌های حکومتش استوار گردید، به عدل رفتار کند. امام در پاسخ فرمود: «مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی را بجویم به ستم کردن در باره آنکه والی اویم؟ به خدا که نپذیرم تا جهان سرآید و ستاره‌ای در آسمان پی ستاره‌ای برآید. اگر مال از آن من بود، همگان را برابر می‌داشتم، تا چه رسد که مال، مال خدا است.»^۳

در نامه‌ای به مصله پسر هیبره شیبانی، والی اردشیر خُره یا فیروزآباد فارس، چنین می‌نویسد:

از تو به من خبری رسیده است، اگر چنان کرده باشی، خدای خود را به خشم آورده باشی و امام خویش را نافرمانی کرده. تو غنیمت مسلمانان را که نیزه‌ها و اسب‌هاشان گرد آورد و ریخته شدن خون‌هاشان فراهم آورده، به عرب‌هایی که خویشاوندان تو را گزیده‌اند، پخش می‌کنی! به خدایی که دانه را کفیده و جاندار را آفریده، اگر این سخن راست باشد، نزد من رتبت خود را فرود آورده باشی و میزان خویش را سبک کرده. پس حق پروردگارت را خوار مکن و دنیای خود را به نابودی دینت، آباد مگردان که از جمله زیانکاران باشی.^۴

۳. وظایف اخلاقی مردم در انتخاب مسئولان

۱-۳. رعایت تناسب میان فرد و مسئولیت مورد نظر

حضرت یوسف علیه السلام زمانی که خود را برای مسئولیت خزانه‌داری معرفی کرد، به دو ویژگی خود که

متناسب با این مسئولیت هستند، یعنی امانتداری و آگاهی، اشاره کرد و گفت: «مرا سرپرست خزاین سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم.»^۱

یکی از ملاک‌های انتخاب افراد برای پست‌های مختلف، تناسب ویژگی‌ها و تخصص‌های آنان با پست و مسئولیت مورد نظر است. عدم رعایت این شرط موجب هدر رفتن نیروها و ضایع شدن امکانات و یأس و ناامیدی متخصصان و ده‌ها آفت و آسیب اجتماعی و روحی دیگر خواهد شد. فرض کنید که اگر ریاست سازمان نظام پزشکی کشور را به یک مهندس نمونه کشاورزی واگذار کنند، و یا بالعکس ریاست سازمان کشاورزی را به یک فوق تخصص قلب و عروق بسپارند، معلوم است که چه آفات و مشکلاتی پدید خواهد آمد. این افراد هرچند در حرفه خود ممکن است بسیار موفق و خدمتگذار باشند، اما تخصص‌ها و توانمندی‌های آنان تناسبی با چنان پست‌هایی ندارد و به احتمال قریب به یقین، نمی‌توانند در آن زمینه‌ها مسئولان موفقی باشند. امکانات و نیروهای متخصص در آن حوزه‌ها را نمی‌توانند به خوبی شناسایی کرده و به کار گیرند.

۲-۳. توجه به سوابق کاری (تجربه)

تجربه یکی دیگر از ویژگی‌های لازم برای انتخاب مسئولان است. به هر اندازه‌ای که یک فرد از تجربه بیشتری برخوردار باشد، به همان اندازه نیز بهتر می‌تواند زیرمجموعه خود را کنترل و هدایت کند. امام علی علیه السلام در این باره، به مالک اشتر توصیه می‌کند که اهل تجربه را به کار گیرد. و از تجارب آنان به خوبی بهره گیرد: «و توخ منهم اهل التجربة و الحیاء»^۲

البته، همان‌گونه که می‌بینیم امام علی علیه السلام در کنار «تجربه» مسئله «حیا» را نیز یادآور می‌شود؛ زیرا روشن است که افراد با تجربه اگر ناپاک باشند، به مراتب، خطرناک‌تر و مخرب‌تر از دیگران خواهند بود. به قول سنایی: «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا» حاکمان و مسئولان اگر در کنار تجربه از تعهد لازم برخوردار نباشند، با توجه به آگاهی به خلأهای قانونی و بیخ و خم‌های قوانین، بهتر از هر کسی می‌توانند به ملت و اموال عمومی خیانت کنند.

۳-۳. توجه به اصالت خانوادگی

یکی دیگر از ملاک‌های انتخاب مسئولان، توجه به اصالت خانوادگی افراد است. کسی را که برای

۱. اجملی علی خزائن الارض انی حفیظ علیهم. (یوسف: ۱۲): ۵۵

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۳۲۲.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۸.

۲. محمدبن محمدبن نعمان مفید الاختصاص، تحقیق علی اکبر الفقاری و محمود زرنندی، ص ۱۵۱.

۳. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، خطبه ۱۲۶، ص ۱۲۴.

۴. همان، نامه ۴۳، ص ۳۱۵ و ۳۱۶.

واگذاری مسئولیتی انتخاب می‌کنیم، باید از هر نظر شایسته باشد. به ندرت اتفاق می‌افتد افرادی که از خانواده‌های ناصالح هستند، به صلاح گرایش یابند؛ زیرا خانواده و تربیت خانوادگی یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده شخصیت افراد است. به همین دلیل است که امام علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر می‌فرماید:

به کسانی نزدیک شو که گوهری نیک دارند و از خاندانی پارسایند، و از سابقتی نیکو برخوردارند.^۱

البته باید توجه داشت که به صرف اصالت خانوادگی نمی‌توان به کسی اعتماد کرد؛ و هرگز نباید نقش اختیار و آگاهی افراد را در زندگی نادیده گرفت. یک فرد ممکن است همچون پسر نوح، خاندان نبوت و هدایت را رها کند و به اختیار خود راه شقاوت را در پیش گیرد. همچنین به صرف اینکه کسی از خانواده‌ای ناصالح و بی‌تقواست، نمی‌توان گفت که او نیز حتماً راه انحراف را در پیش خواهد گرفت؛ زیرا یک فرد ممکن است همچون خنظله باشد که پدر او ابی‌عامر، از منافقان و فاسقان بود، اما خودش در شب زفاف، حجله عروسی را رها کرد و به میدان جنگ شتافت و در جنگ احد، در رکاب پیامبر اکرم به شهادت رسید و به این افتخار نائل شد که ملائکه او را غسل دادند و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز او را ملقب به «غسیل الملائکه» گردانند.^۲

۴-۳. توجه به سوابق دینی و اخلاقی

کسی که به دین و موازین دینی و ضوابط اخلاقی پایبند نباشد، نه می‌تواند به درستی به مردم خدمت کند و نه می‌تواند احکام دینی را در جامعه اجرا کند و نه می‌تواند گامی در جهت توسعه اخلاقی جامعه بردارد. کسی که در برابر خداوند خود را مسئول نداند، هرگز خود را در برابر مردم نیز مسئول نخواهد دانست؛ هر چند ممکن است برای ظاهر سازی و مردم‌فریبی چنین وانمود کند که مدافع حقوق مردم و جامعه است؛ اما اگر کوچک‌ترین فرصتی به دست آورد، از هیچ خیانتی به مردم و جامعه فروگذار نخواهد کرد. بنابراین هر یک از ما اخلاقاً وظیفه داریم که به سهم خود از حضور چنین افرادی سست‌ایمان و غیرمعتقدی در مسئولیت‌های جامعه اسلامی جلوگیری کنیم. حضور چنین کسانی در جمع مسئولان کشور اسلامی، زمینه را برای فتنه‌انگیزی دشمنان دین فراهم خواهد کرد. قرآن کریم،

۱. ثم الصق بنوی الاحساب و اهلی البیوتات الصالحة و السوابق الحسنة. (همان، ص ۳۳۰)

۲. بنگرید به: جعفر مرتضی‌العاملی، الصحيح فی سیرة النبی الاعظم، ج ۴، ص ۲۶۴.

در باره حضور سست‌ایمانان در جمع مؤمنان می‌فرماید:

اگر آنان همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می‌شدند، جز اضطراب و تردید چیزی بر شما نمی‌افزودند؛ و به سرعت در بین شما به فتنه‌انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می‌پرداختند؛ و در میان شما، کسانی (سست و ضعیف) هستند که به سخنان آنان کاملاً گوش فرامی‌دهند؛ و خداوند ظالمان را می‌شناسد.^۱

امام علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر او را از به کارگیری افراد سست‌ایمان و دارای سوء سابقه برحذر داشته و می‌فرماید:

بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده و آنکه در گناهان آنان شرکت نموده. پس مبدا چنین کسان محرم تو باشند که آنان یاوران گناهکارانند، و ستمکاران را کمک کار، و تو جانشینی بهتر از ایشان خواهی یافت که در رأی و گذاردن کار چون آنان بود، و گناهان و کردار بد آنان را بر عهده ندارد. آنکه ستمکاری را در ستم یار نبوده، و گناهکاری را در گناهش مددکار. یار اینان بر تو سبک‌تر است، و یاری ایشان بهتر، و مهربانی‌شان بیشتر و دوستی‌شان با جز تو کمتر. پس اینان را خاص خلوت خود گیر و در مجلس‌هایت بپذیر.^۲

بنابراین یکی از وظایف اخلاقی ما این است که در انتخاب افراد، سوابق ایمانی و اخلاقی و انقلابی آنان را به عنوان یک شاخص مهم همواره در نظر بگیریم. کسی که همواره خداوند را حاضر و ناظر همه اعمالش می‌بیند، هرگز ظلم و خیانت را روا نخواهد دانست. کسی که مرگ و قیامت و صراط را باور دارد، و می‌داند که باید در برابر همه حرکات و سکناتش پاسخگو باشد، هرگز خیال سوءاستفاده از مقام و مسئولیت را به خود راه نمی‌دهد. کسی که خود عملاً به موازین اخلاقی و ایمانی پایبند باشد، نه تنها با گفتار بلکه با رفتار خود، زمینه توسعه اخلاق و معنویت را در جامعه فراهم می‌کند. امیرمؤمنان علیه السلام، در باره علت در نظر گرفتن این ویژگی می‌فرماید: «به درستی که اخلاق آنان گرامی‌تر است و آبروشان محفوظ‌تر و طمعشان کمتر و عاقبت‌نگری‌شان قزون‌تر.»^۳

۱. لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَوْ وَضَعُوا جِبَالَكُم بَیْنَهُمْ لَافْتَنَ فِیْكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِیْمٌ بِالظَّالِمِیْنَ. (توبه (۹): ۴۷)

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۳۲۸.

۳. فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا وَ اصْحَ أَعْرَاضًا وَ اَقْلُ فِی السَّطَاحِ اشْرَافًا وَ اَبْلَغُ فِی عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَفَرًا. (همان، نامه ۵۳، ص ۳۳۲)

۵-۳. خودداری از انتخاب نالایقان

در نظام اسلامی، همهٔ مناصب و مسئولیت‌ها امانت و ودیعهٔ الهی به شمار می‌روند؛ پس باید به شدت مراقب بود که امانت الهی را به دست چه کس یا کسانی می‌سپاریم. ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

کسی که فردی را در قومی به کار گیرد که در میان آنان کسانی هستند که خداوند از آنان راضی‌تر است، پس به خداوند خیانت کرده است.^۱

از سوی دیگر، کسانی هم که خود را در معرض انتخاب مردم یا تصدی یک پست و مقام حکومتی قرار می‌دهند، باید بدانند که آنان نیز اگر بهتر از خود را برای چنان مسئولیت‌هایی سراغ دارند، در آن صورت موظف‌اند که برای آنان تبلیغ کرده و بکوشند تا آن پست و مقام را بر عهدهٔ آنان بگذارند، وگرنه اینان نیز مشمول خیانت در امانت الهی شده و آن مقام را ظالمانه اشغال کرده‌اند. امام صادق علیه السلام در این باره، می‌فرماید:

کسی که مردم را به سوی خود بخواند، در حالی که داناست از او در میان مردم باشد، بدعت‌گذار و گمراه است.^۲

امام علی علیه السلام در باره پرهیز از انتخاب افراد نالایق، می‌فرماید:

سزاوار نیست بخیل، بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمانان، ولایت یابد و امانت آنان را عهده‌دار شود تا در مال‌های آنها حریص گردد. و نه نادان تا به نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد؛ و نه ستمکار تا به ستم عطای آنان را بپزد؛ و نه بی‌عدالت در تقسیم مال، تا به مردمی بیخشد و مردمی را محروم سازد؛ و نه آن‌که به خاطر حکم کردن رشوت ستانند تا حقوق را پایمال کند، و آن را چنانکه باید نرساند؛ و نه آن‌که سنت را ضایع سازد، و امت را به هلاکت دراندازد.^۳

۶-۳. مشورت و رایزنی

از آنجا که همه از تخصص و آگاهی لازم برای شناخت مدیران و مسئولان لایق و مناسب برای

۱. مَنْ اسْتَعْمَلَ غُلَامًا فِی عِصَابَةٍ فِیْهَا مَنْ هُوَ أَرْضَىٰ شَوْ مَنهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۵، باب ۳، حدیث ۲۴)

۲. مَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَىٰ نَفْسِهِ وَفِیْهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُتَّبِعٌ ضَالٌّ. (همان، ج ۷۸، ص ۲۵۹، باب ۲۳، حدیث ۱۰۸)

۳. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، خطبه ۱۳۱، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

مناصب حکومتی برخوردار نیستند، عاقلانه‌ترین راه این است که با صاحب نظران و آگاهان و دلسوزان مشورت کنند و از راهنمایی‌ها و هدایت‌های آنان بهره‌مند شوند. تک‌تک آرای ما در سرنوشت کشورمان تأثیر دارد و از طرفی در روز قیامت نیز باید پاسخگوی آرای خود باشیم. بنابراین عقل و دین حکم می‌کند که ناآگاهانه و سطحی با انتخابات برخورد نکنیم. اگر خودمان کاندیداها را نمی‌شناسیم و از توانمندی‌ها و قابلیت‌های آنان آگاهی نداریم، لازم است با دیگران به مشورت پرداخته و بهترین‌ها را برگزینیم. مشورت با دیگران هرچند صدد در صد حقیقت و واقعیت را برای ما نشان ندهد، اما اولاً، ضریب خطا را به شدت کاهش می‌دهد و ثانیاً، در صورت مشورت با نیک‌خواهان و افراد با صلاحیت، در پیشگاه خداوند معذور خواهیم بود. روشن است که طرف مشورت باید شرایط لازم را داشته باشد. امام علی علیه السلام در نامهٔ خود به مالک اشتر، برخی از شرایط افراد مورد مشورت را چنین بیان نموده‌اند: «و بخیل را در رای زنی خود در میاور که تو را از نیکوکاری باز گرداند و از درویشی می‌ترساند؛ و نه ترسو را تا در کارها سست نماید، و نه آزمند را تا حرص ستم را برایت بیاراید...»^۱

۴. وظایف اخلاقی حاکمان در برابر مردم

۱-۴. محبت و مدارا

ماکیاولی، در بارهٔ نوع رابطهٔ حاکم با مردم می‌گوید:

آیا بهتر آن است که بیش دوستان بدانند تا از ما بترسند، یا آنکه بیش بترسند تا دوستان بدانند؟ پاسخ این است که هر دو: یعنی هم بترسند و هم دوست بدانند؛ اما از آنجا که داشتن این هر دو حال با هم دشوار است، اگر قرار باشد که یکی از آن دو را برگزینیم، باید گفت همان به که بیش بترسند تا دوست بدانند...^۲

معنی این سخنان آن است که حاکم باید با مردم همچون دشمن برخورد کند. در نظام اسلامی این رابطه کاملاً بر عکس است؛ حاکمان و مدیران باید به مردم به‌عنوان ولی نعمت خود نگاه کنند. محبت به مردم در دیدگاه اسلامی، یعنی محبت به عیال خداوند، و برای محبوبیت در نزد خداوند بهترین راه این است که عیال او را دوست بداریم. صرف‌نظر از اینکه برخلاف تصور ماکیاولی، محبت

۱. همان، ص ۳۲۸.

۲. نیکولو ماکیاولی، شهریار، ترجمه داریوش آشوری، ص ۱۲۴.

فعال به مردم موجب تداوم و پایداری پست و مقام مدیران و دولتمردان می‌شود. در نظام اسلامی این محبت یک وظیفه و دستور دینی است. این وظیفه تا آنجا اهمیت دارد که خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که «بال (عطوفت) خود را برای مؤمنان فروگستر»^۱ و در آیه دیگری همهٔ رخص موفقیت و پیروزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در محبت و مهربانی نسبت به مردم دانسته و می‌فرماید:

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند.^۲

امام علی علیه السلام در عهدنامهٔ خود به مالک اشتر چنین دستور می‌دهد:

و مهربانی بر رعیت را برای دل خود پوششی گردان و دوستی ورزیدن با آنان را و مهربانی کردن با همگان، و مباح همچون جانوری شکاری که خوردنشان را غنیمت شماری! چه رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند، و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند گناهی از ایشان سر می‌زند، یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته خطایی بر دستشان می‌رود، به خطاشان منکر، و از گناهشان درگذر...^۳

آن حضرت در نامه‌ای به محمد بن ابی بکر، والی مصر چنین توصیه می‌کند:

و برزبر رعیت فروتن باش، و آنان را با گشاده‌رویی و نرم‌خویی بپذیر، و با همگان یکسان رفتار کن، گاهی که گوشه چشم به آنان افکنی یا خیره‌شان نگاه کنی، یا یکی را به اشارت خوانی، یا به یکی تحیتی رسانی، تا بزرگان در تو طمع ستم بر ناتوان نبینند، و ناتوانان از عدالت مایوس نگردند.^۴

در عین حال، همواره باید توجه داشت که همهٔ مردمان، از نظر سطح بینش و درک اجتماعی و انسانی یکسان نیستند. بسیاری از آنان ممکن است ضوابط اخلاقی را در برخورد با حاکمان و یا در برخورد با مسائل اجتماعی مراعات نکنند؛ بنابراین ممکن است در مراجعه به مدیران، رفتاری بی‌ادبانه و ناشایست از خود بروز دهند. در اینجا هر چند مدیران با توجه به مقام و موقعیتی که از آن برخوردارند، به آسانی می‌توانند موجبات همه نوع مشکلی را برای چنین اشتخاصی فراهم سازند؛ اما

۱. وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ. (حجر: ۱۵) (۸۸)

۲. فَمَا زَحَمَتْ مِنَ اللَّهِ لَيْتَ لَهُمْ وَ تَوَكَّنْتَ فَقَطَّ غَلِظَ اللَّذْبُ لَأَقْنَصُوا بَنَ خَوْلَكَ. (آل عمران: ۳) (۱۵۹)

۳. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، نامه ۵۳، ص ۳۲۶.

۴. همان، ۴۶، ص ۳۲۰.

اخلاق اسلامی اقتضا می‌کند که حتی الامکان، با بردباری از کنار چنین مسائلی کریمانه گذشته و از وظیفهٔ اصلی خود، یعنی خدمت به خلق، غافل نشوند. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

رأس سیاست، به کارگیری مداراست.^۱

عدی بن حاتم طایی، مسیحی بود. از شام خدمت پیامبر آمد. می‌گوید دو مطلب از پیامبر دیدم که جذبهٔ اسلام را در دل من ایجاد کرد، یکی سادگی پیامبر بود و دیگر اینکه همراه پیامبر در حال حرکت بودم که پیروزی رسید و بیش از یک ساعت ایشان را معطل کرد و او با تبسم و آرامش پاسخ آن پیرزن را داد، تاجایی که من از آن همه حوصله و صبر خسته شدم، اما آن حضرت، با کمال طمأنینه و سعه صدر با پیرزن گفتگو می‌کرد؛ این را که دیدم دریافتم که آن حالت، عادی نیست؛ ریاست یک رئیس او را نمی‌گذارد که این قدر سعه صدر داشته باشد، مخصوصاً اگر دورغگو و متقلب باشد، آن تقلب و دو رویی‌اش نمی‌گذارد این قدر حوصله به خرج دهد.^۲

گفتنی است هر چند رفق و مدارا یکی از اصول اخلاقی بسیار مهم در سیاست است، اما اگر کسانی بخواهند از این برخورد سوءاستفاده کنند، باید با واکنش سخت و شدید مسئولان رویارو شوند؛ زیرا همانگونه که حاکمان باید اصل محبت و مدارا را مراعات کنند، مردم نیز باید اصل همراهی و پیروی را پیشه خویش سازند. مردم‌داری و مدارا هرگز نباید به ارتکاب معصیت خداوند و نادیده گرفتن ارزش‌های الهی بینجامد. سیاستمدار، اخلاقاً حق ندارد برای شادی و خوشباشی مردم، از کنار معاصی و گناهان با تساهل و تسامح بگذرد. هرگز نباید رضایت و خشنودی خلق را با سخط و خشم خداوند تحصیل کرد.

الگوی عملی

امیرمؤمنان، علی علیه السلام در برخورد با مخالفان خود نیز تا حد امکان مدارا می‌کرد. آن حضرت پس از رسیدن به خلافت، با آنکه از انگیزه طلحه و زبیر برای رفتن به مکه آگاه بود و می‌دانست جز جنگ افروزی مقصود دیگری ندارند، با آنان مدارا کرد و در پاسخ پیشنهاد ابن عباس که از وی خواست تا آن دو را زندانی کند و از رفتن به مکه باز دارد، فرمود: «آیا از من می‌خواهی که آغازگر ستم باشم... و بر اساس ظن و گمان به مجازات افراد بپردازم و پیش از انجام کار، مؤاخذه نمایم؟

۱. رأسُ السَّیَاسَةِ اسْتِعْمَالُ الرِّفْقِ. (عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، فصل ۳۴، ص ۲۷۲، حدیث ۴۲)

۲. حسین مظاهری، اخلاق در اداره، ص ۱۶ و ۱۷.

هرگز! به خدا قسم از رفتار عادلانه... که خدا مرا بدان امر فرموده، روی نمی‌گردانم.^۱ و آنگاه که خبر پیمان شکنی و سرکشی اصحاب جمل را شنید، فرمود: «تا زمانی که برای جامعه خطر ساز نباشند، صبر خواهم کرد و اگر از دشمنی دست بردارند، از آنان در می‌گذرم.»^۲

آن حضرت در برخورد با خوارج نیز هرگز جانب مدارا را فرو نگذاشت و حلم و بردباری را به نهایت رساند. بارها هنگام ایراد خطبه و سخنرانی، با سخنان اعتراض آمیز و توهین آمیزی از این دست که «به حکمت تن دادی و پستی را پذیرفتی، حکم جز خدا را نیست» رو به روی می‌گشت؛ اما پاسخ وی این بود که شما را از نماز گزاردن در مساجد باز نمی‌داریم؛ سهمیه بیت‌المالتان را قطع نمی‌کنیم و تا زمانی که دست به شمشیر نبرده‌اید، با شما نمی‌جنگیم. نگاه در حالی که مشغول نماز بود، یکی از خوارج، این آیه از قرآن را می‌خواند: «به تو و به پیامبران پیش از تو وحی فرستادیم که اگر شرک و روزی، اعمال تباه خواهد شد و از زیانکاران خواهی بود.»^۳ مقصود این بود که علی علیه السلام به دلیل پذیرش حکمت کافر گردیده، از خواندن نماز بهره‌ای نمی‌برد. روزی یکی از خوارج سخن حکیمانه‌ای را از امام شنید و در حضور آن حضرت و یارانش گستاخانه گفت: «خدا این کافر را بکشد، چه دانش گسترده و عمیقی دارد!» اصحاب قصد جان او را کردند، اما امام فرمود: «آرام باشید، دشنام را دشنامی باید، و یا بخشودن گناه شاید.»^۴

۲-۴. برخورد صادقانه با مردم

حاکمان باید برخوردی صادقانه با مردم داشته باشند. مشکلات و موانع را با آنان در میان گذارند. ناتوانی‌ها و کوتاهی‌های خود را صادقانه بپذیرند. و اگر برای کم‌کاری‌ها و سستی‌های خود، دلیل یا توجیهی دارند، آن را با مردم بازگو کنند. علی علیه السلام در این باره به مالک اشتر می‌فرماید:

و اگر رعیت بر تو گمان ستم برد، عذر خود را آشکارا با آنان در میان گذار، و با این کار از بدگمانی‌شان

۱. محمد بن محمد بن نعمان مفید (شیخ مفید)، مصنفات الشیخ المفید، ج ۱، الجمل، ص ۱۶۶.

۲. محمد بن جریر الطبری، تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الرسل و الملوك)، ج ۲، ص ۴۶۶؛ عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۹۸؛ محمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۶؛ عبدالرحمن بن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۰۹.

۴. زمر (۳۹): ۶۵.

۵. بنگرید به: ابی جعفر محمد بن حسن بن الطوسی، تهذیب الاحکام، تعلیق علی اکبر غفاری، ج ۳، ص ۳۵ و ۳۶؛ الحاکم النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۳، ص ۱۵۸.

۶. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، حکمت ۴۲۰، ص ۴۲۷.

در آر، که بدین رفتار نفس خود را به فرمان آورده باشی و با رعیت مدارا کرده و حاجت خویش را برآورده و رعیت را به راه راست واداشته.^۱

برخورد صادقانه با مردم، یعنی آنان را محرم اسرار خود دانستن؛ یعنی جز در موارد استثنایی و ضرور، همه مسائل حکومتی را با آنان در میان گذاشتن و از آنان راهنمایی خواستن. علی علیه السلام در نامه‌ای به فرماندهان سپاهیان، وظیفه خود را به عنوان حاکم اسلامی در برابر آنان چنین بیان می‌فرماید:

... بدانید حق شماس بر من که چیزی را از شما نپوشانم جز راز جنگ که از پوشاندن آن ناگزیرم و کاری را جز در حکم شرع بی رأی زدن با شما انجام ندهم، و حق شما را از موقع آن به تأخیر نیفکنم، و تا آن را نرسانم وقفه‌ای در آن روا ندانم، و همه شما را در حق برابر دانم.^۲

برخورد صادقانه با مردم، یعنی اینکه اگر یک مدیر خود را در اجرای مسئولیتش ناتوان می‌یابد و یا نمی‌تواند خودش را از چنگال اطرافیان خائن و نادان نجات دهد، بی‌درنگ استعفا دهد و از اعتماد مردم سوءاستفاده نکند و وقتی می‌بیند که نمی‌تواند امانت‌داری کند، صادقانه و دلاورانه امانت را بازپس دهد. حضرت امام خمینی علیه السلام در پیامی به مناسبت ۲۲ بهمن ۱۳۶۳ خطاب به مسئولان و مدیران کشور، می‌فرماید: «هر یک در هر مقام احساس ضعف در خود می‌کند، چه ضعف مدیریت و چه ضعف اراده از مقاومت در راه هواهای نفسانی، بدون جوسازی، دلاورانه و با سرافرازی نزد صالحان از مقام خود استعفا کند که این، عمل صالح و عبادت است.»^۳

۳-۴. فاصله گرفتن از مردم

بهترین راه ارتباطی حاکمان و مدیران با مردم، دیدار حضوری و چهره به چهره است. دیدارهایی که هر کسی بتواند خواسته خود را، به خوبی و بدون هیچ ترس و واهمه‌ای بیان کند. با دیدار چهره به چهره با مردم و با رفتن در میان آنان و مشاهده حضوری وضعیت زندگی آنان است که بسیاری از حقایق آشکار می‌شود. با فاصله گرفتن از مردم، هرگز نمی‌توان درد واقعی و مشکل حقیقی آنان را تشخیص داد. تجربه نشان داده است که نزدیکان و مقربان حاکمان، معمولاً می‌کوشند تا

۱. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، نامه ۵۲، ص ۳۲۸.

۲. همان، نامه ۵۰، ص ۳۲۳.

۳. سید روح‌الله خمینی (امام)، صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۱۵۷.

اوضاع جامعه را برای حاکم به گونه‌ای وانمود سازند که خوشایند او باشد. از این رو، در بیشتر موارد، حتی اگر از حقیقت امر آگاه باشند، آن را به گونه‌ای تعدیل شده و بزرگ کرده برای شخص حاکم و تصمیم گیرنده اصلی وانمود می‌کنند. نتیجه این امر، ناآگاهی حاکم از وضعیت واقعی جامعه و مردم است. یکی از مهم‌ترین عوامل فروپاشی و انحطاط نظام‌های استبدادی همین موضوع بوده است؛ یعنی فاصله گرفتن حاکمان از مردم و در نتیجه نداشتن درکی درست و واقع‌بینانه از اوضاع جامعه. علی علیه السلام در نامه‌ای به قثم بن عباس، والی مکه چنین توصیه می‌کند که «... پامداد و شامگاه برای آنان مجلس ساز. آن را که فتوا خواهد، فتوا ده و نادان را بیاموز و با دانا به گفتگو پرداز، و جز زیانت پیام‌رسان مردمان نباشد، و جز رویت دربان. و هیچ حاجتمند را از دیدار خود محروم مگردان، چه اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود و در پایان حاجت او برآورده، تو را نستانند.»^۱

آن امام بزرگوار، در عهدنامه خود به مالک اشتر نیز چنین توصیه می‌کند:

فراوان خود را از رعیت خویش پنهان مکن که پنهان شدن والیان از رعیت نمونه‌ای است از تنگخویی و کم‌اطلاعی در کارها؛ و پنهان شدن از رعیت، والیان را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز دارد؛ پس کار بزرگ نزد آنان خرد به شمار آید، و کار خرد بزرگ نماید، زیبا زشت شود و زشت زیبا، و باطل به لباس حق درآید. و همانا والی، انسانی است که آنچه را مردم از او پوشیده دارند نداند، و حق را نشانه‌ای نبود تا بنان راست از دروغ شناخته شود...^۲

۴-۳. رعایت عدالت

یکی از مهم‌ترین وظایف اخلاقی حاکمان در قبال مردم، عدالت‌ورزی است. عدالت‌ورزی در همه شئون حکومت؛ حتی در توزیع امکانات و فرصت‌ها، اجرای عدالت نه تنها از وظایف اخلاقی حاکمان است، بلکه یکی از راه‌های نفوذ در دل و جان مردم نیز به شمار می‌رود.^۳ علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

کسی که عدالت بورزد، حکمش نافذ می‌شود؛^۴
عدالت بورز تا قدرت و حکومت تداوم یابد؛^۵

۱. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۶۷، ص ۳۵۲.

۲. همان، نامه ۵۳، ص ۳۳۷.

۳. محمد حسن ذبوی، مدیریت اسلامی، ص ۲۲۲.

۴. ابن عثیم، نهج حکمه، (عبدالواحد الأمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، فصل ۷۷، ص ۱۵۹، حدیث ۲۰۱۲)

۵. اعیان دلم‌لک الدرّة، (همان، ج ۱، فصل ۲، ص ۱۲۷، حدیث ۶۲)

زمانی که حکومت بر پایه عدل و عقل استوار شده باشد، خداوند دوستداران آن را یاری و دشمنانش را خواری رساند.^۱

آن حضرت در نامه‌ای به یکی از والیانش چنین دستور می‌دهد: «و با همگان یکسان رفتار کن، گاهی که گوشه چشم به آنان افکنی یا خیردشان نگاه کنی، یا یکی را به اشارت خوانی، یا به یکی تحیتی رسانی، تا بزرگان در تو طمع ستم بر ناتوان نبندند، و ناتوانان از عدالت مأیوس نگردند.»^۲

همان معیار عام «هرچه برای خود می‌پسندی برای دیگران نیز بپسند» در اخلاق معاشرت و اخلاق اجتماعی، در باب اخلاق سیاست و رابطه مدیران و حاکمان با مردم نیز ذکر شده است. علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به محمد بن ابی‌بکر چنین می‌نویسد: «برای عموم مردم همان چیزی را بپسند که برای خودت و نزدیکانت می‌پسندی و هر چه که برای خود و نزدیکانت نمی‌پسندی برای عموم مردم نیز بپسند.»^۳

۴-۵. ساده زیستی

علی علیه السلام در نامه‌ای به عثمان بن حنیف انصاری، والی بصره که در مهمانی‌ای شرکت کرده بود که نیازمندان و تنگ‌دستان در آن مهمانی جایی نداشتند، می‌نویسد: «گمان نمی‌کردم که تو در چنین مهمانی‌ای شرکت کنی... بدان که پیشوایی شما بسنده کرده است از دنیای خود به دو جامه فرسوده، و دو قرصه نان را خوردنی خویش نموده. بدانید که شما چنین نتوانید کرد. لیکن مرا یاری کنید به پارسایی و در پارسایی کوشیدن و پاکدامنی و درستی ورزیدن. که به خدا از دنیای شما زری نیندوختیم، و از غنیمت‌های آن ذخیرت نمودم، و بر جامه کهنه‌ام کهنه‌ای نیفزودم... و اگر می‌خواستیم می‌دانستیم که چگونه از عسل پالوده و مغز گندم، و بافته ابریشم استفاده کنیم. لیکن هرگز هوای من بر من چیره نخواهد گردید، و حرص مرا به گزیدن خوراکی‌ها نخواهد کشید؛ زیرا ممکن است در حجاز یا یمامه کسی حسرت گرفته نانی بزد، یا هرگز شکمی سیر نخورد، و من سیر بخوابم و پیرامونم شکم‌هایی باشد از گرسنگی به پشت دوخته، و جگرهایی سوخته... آیا بدین بسنده کنم که مرا

۱. انا بیئنی اللک علی قواعد العدل و دعائم النفل نقر الله مؤالیه و خذل مُعادیه. (همان، ج ۱، فصل ۱۷، ص ۲۸۳، حدیث ۶۲)

۲. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۳۶، ص ۳۲۰.

۳. اُجِبَ لِعَامَةٍ تَجِبُ لِفَیْکَ و اِهْلِ بَیْکَ وَاکْثَرُهُ لَہُمْ مَا تَکْثَرُ لِفَیْکَ و اِهْلِ بَیْکَ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، باب ۳۵، ص ۲۷، حدیث ۱۲)

امیرمؤمنان گویند، و در ناخوشایندی‌های روزگار شریک آنان نباشم؟ یا در سختی زندگی، نمونه‌ای برایشان نشوم؟^۱

حضرت امام خمینی علیه السلام در پیامی به مناسبت گشایش دومین دوره مجلس شورای اسلامی، به نمایندگان منتخب مردم توصیه می‌کند که:

اگر بخواهید بی‌خوف و هراس در مقابل باطل بایستید و از حق دفاع کنید و ابرقدرتان و سلاح‌های پیشرفته آنان و شیاطین و توطئه‌های آنان در روح شما اثر نگذارد و شما را از میدان به در نکند، خود را به ساده زیستن عادت دهید و از تعلق قلب به مال و منال و جاه و مقام بپرهیزید. مردان بزرگ که خدمت‌های بزرگ برای ملت‌های خود کرده‌اند، اکثر ساده‌زیست و بی‌علاقه به زخارف دنیا بوده‌اند. آنها که اسیر هواهای پست نفسانی و حیوانی بوده و هستند، برای حفظ یا رسیدن به آن تن به هر ذلت و خواری می‌دهند و در مقابل زور و قدرت‌های شیطانی خاضع، و نسبت به توده‌های ضعیف، ستمکار و زورگو هستند؛ ولی وارستان به خلاف آنان‌اند؛ چرا که با زندگانی، اشرافی و مصرفی نمی‌توان ارزش‌های انسانی - اسلامی را حفظ کرد.^۲

۴-۶. آموزش‌های دینی

برخی چنین پنداشته‌اند که «حکومت‌ها کاری و وظیفه‌ای بیش از رسیدگی به حاجات اولیه مردم ندارند و نباید داشته باشند. خواه حکومت دینی و خواه حکومت غیردینی، آنچه را که در درجه اول باید قرار بدهند این است که حاجات اولیه، یعنی مسکن، غذا، پوشاک، بهداشت، و امثال اینها را فراهم کنند.»^۳ در مقابل، فلسفه حکومت در اسلام، در حقیقت چیزی جز اجرای اسلام و تحقق معارف اسلامی در همه عرصه‌های زندگی بشر نیست. علی علیه السلام در این باره، می‌فرماید:

خدایا، تو می‌دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود، و نه از دنیای ناچیز خواستن زیادت. بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود بنشانیم، و اصلاح را در شهرهای ظاهر گردانیم. تا بندگان ستم‌دیده‌ات را ایمنی فراهم آید، و حدود ضایع مانده‌ات اجرا گردد.^۴

آن امام بزرگوار، یکی از حقوق مردم بر امام و حاکم اسلامی را حق تعلیم و تربیت دینی آنان

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

۲. سید روح الله خمینی (امام)، صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۴۷۱.

۳. عبدالکریم سروش، «حکومت دینی، اندیشه دینی»، روزنامه ایران، ۱۳۷۹/۶/۱.

۴. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، خطبه ۱۳۱، ص ۱۲۹.

دانسته و می‌فرماید:

مردم، مرا بر شما حقی است، و شما را بر من حقی. بر من است که خیرخواهی از شما دریغ ندارم، و حقی را که از بیت‌المال دارید بگذارم، شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید، و آداب آموزم تا بدانید.^۱

و یا در جایی دیگر می‌فرماید:

امام و حاکم اسلامی موظف است معارف اسلامی و ایمانی را به افراد تحت حکومتش آموزش دهد.^۲

در بحبوحه جنگ جمل، شخصی از امام علی علیه السلام پرسید: «ای امیرمؤمنان، آیا به توحید و یگانگی خداوند اعتقاد داری؟» عده‌ای از سپاهیان که در آن اطراف بودند با شنیدن این پرسش نابه‌هنگام ناراحت شده و خشمگینانه به سوی آن شخص حمله‌ور شدند و گفتند مگر سوراخ دعا گم کرده‌ای، آیا نمی‌بینی که امام در چه وضعیتی است؟ چگونه می‌تواند به این مسائل بپردازد در حالی که مشغول نبرد با دشمنان است؟ اما علی علیه السلام فرمود: «رهاش کنید؛ زیرا چیزی که این شخص به دنبالش است همان چیزی است که ما از این قوم (یعنی از اصحاب جمل) می‌خواهیم.» یعنی جنگ ما در حقیقت بر سر مسئله توحید است. سپس با تفصیلی اعجاب‌انگیز، به پاسخ پرسش آن شخص پرداخت.^۳

۵. وظایف اخلاقی مردم در برابر حاکمان

۵-۱. همراهی

اما حق من بر شما این است که... چون شما را بخوانم بیایید و چون فرمان دهم بپذیرید.^۴

حاکمان و مسئولان جامعه، زمانی می‌توانند به اهداف خود، اعم از اهداف مادی یا معنوی، دست یابند که مردم، احکام و دستورات آنان و قوانین مورد تأییدشان را پیروی کنند؛ وگرنه اگر بهترین حاکم در رأس حکومت باشد و بهترین برنامه‌ریزی را برای سعادت و رفاه اجتماعی داشته باشد، اما از ار

۱. ایها الناس إن لی علیکم حقاً و لكم علی حق. فَأَمَّا حَقُّکُمْ عَلَیَّ فَالنَّصِیْحَةُ لکم و تَوْفِیرُ فِئَکُمْ عَلَیکُمْ و تَمْلِیکُکُمْ کَیلاً تَجْهَلُوا و تَأْذِیکُمْ کَیماً تَعْلَمُوا. (همان، خطبه ۳۴، ص ۳۵ و ۳۶)

۲. علی الامام ان یُعَلِّمَ اَهْلَ وِلَایَتِهِ حُدُودَ الْاِسْلَامِ و الْاِیْمَانِ. (الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، فصل ۵۱، ص ۲۹، حدیث ۲۸)

۳. شیخ صدوق، التوحید، تصحیح هاشم حسینی طهرانی، باب ۳، ص ۸۳ و ۸۴، حدیث ۳.

۴. امیرالمؤمنین علیه السلام: وَاَمَّا حَقِّی عَلَیکُمْ... الْاِجَابَةُ حِینَ اَدْعُوکُمْ و الطَّاعَةُ حِینَ اَمْرُکُمْ. (نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، خطبه ۳۴، ص ۳۶)

پیروی نشود و مردم به دستورات و احکام او توجهی نداشته باشند، هیچ فایده‌ای نخواهد داشت؛ چرا که به تعبیر امیرمؤمنان: «کسی که از او اطاعت و پیروی نکنند، گویا اصلاً اندیشه و طرح و برنامه‌ای ندارد»^۱

گفتنی است که همراهی و پیروی از حاکم تا آنجا الزامی است که فرمان‌ها و برنامه‌های او در چارچوب شریعت باشد و با اسلام و احکام الهی مخالف نباشد؛ زیرا «آفریده را فرمان بردن شاید آنجا که نافرمانی آفریننده لازم آید»^۲

۲-۵. امر به معروف و نهی از منکر^۳

یکی دیگر از مهم‌ترین وظایف دینی و اخلاقی مردم در قبال مسئولان، امر آنان به خوبی‌ها و نهی آنان از ارتکاب بدی‌هاست. اگر مردم به درستی به این وظیفه خود عمل کنند، درصد خطا و اشتباه و یا انحراف مسئولان جامعه را تا حد صفر پایین می‌آورند. همان‌طور که پیش‌تر در بحث امر به معروف و نهی از منکر اشاره شد، در نظام اسلامی، هیچ فردی از این حکم مستثنا نیست. حتی شخص اول نظام اسلامی، اگر اشتباهی مرتکب شود، باید با رعایت ضوابط، اشتباه او را به وی یادآور شد، و یا اگر به هر دلیلی، در اجرای معروفی کوتاهی کند باید او را به اجرای آن امر کرد. در حقیقت، مردم با اجرای این وظیفه اخلاقی، ضعف‌ها و کمبودها را به مسئولان تذکر می‌دهند و آنان را در شناخت و رفع کاستی‌ها یاری می‌رسانند.

از طرفی، به مسئولان و حاکمان و مدیران اسلامی نیز توصیه اکید شده است که نه تنها از امر به معروف و نهی از منکر زیردستان خود و مردم عادی آزاده نشوند، بلکه منتقدان و آمران به معروف و ناهیان از منکر را عزیز بدانند و آنان را بر متملقان و چاپلوسان و کسانی که همواره بر وفق مراد سخن می‌گویند و همه امور و مسائل را عادی و بی‌اشکال جلوه می‌دهند، ترجیح دهند. امیرمؤمنان (ع) در این باره به مالک اشتر چنین توصیه می‌کنند: «و آن کس را بر دیگران بگزین که

۱. لا رَأَى لِنَاسٍ لَاطِعًا. (همان، خطبه ۲۷، ص ۲۸)

۲. طاعة لمخلوق في مصلحة الخالق. (همان، حکمت ۱۶۵، ص ۳۹۱)

۳. نظر به اهمیت و جایگاه ولای امر به معروف و نهی از منکر در حکومت اسلامی، این اصل به عنوان یکی از اصول کلی در قانون اساسی جمهوری اسلامی معرفی شده است. در اصل هشتم قانون اساسی چنین آمده است: «در جمهوری اسلامی ایران، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت»

سخن تلخ حق را به تو بیشتر گوید، و در آنچه کنی یا گویی - و خدا آن را از دوستانش ناپسند دارد - کمتر یاری‌ات کند»^۱

۶. لغزشگاه‌های اخلاقی مدیران

حضرت امام خمینی (ره) در باره مرحوم مدرّس می‌گوید:

شما ملاحظه کرده‌اید، تاریخ مرحوم مدرّس را دیده‌اید که یک سید خشکیده لاغر - عرض می‌کنم - لباس کرباسی (که یکی از فحش‌هایی که آن شاعر به او داده بود، همین بود که تنبان کرباسی پوشیده) یک همچو آدمی، در مقابل آن قلدری که هر کس آن وقت را ادراک کرده، می‌داند که زمان رضا شاه، غیر زمان محمدرضا شاه بود، آن وقت یک قلدری بود که شاید تاریخ ما کم مطلع بود، در مقابل او همچو ایستاد. در مجلس... یک رقت گفته بود سید، چه از جان من می‌خواهی؟ گفته بود که می‌خواهم که تو نباشی. می‌خواهم تو نباشی. این آدم... می‌آمد در مدرسه سپهسالار درس می‌گفت. من یک روز رفتم درس ایشان، مثل اینکه هیچ کاری ندارد، فقط طلبه‌ای است، دارد درس می‌دهد. این طور قدرت روحی داشت... آن وقت هم که می‌رفت مجلس، یک نفری بود که همه از او حساب می‌بردند... کانه مجلس منتظر بود که مدرّس بیاید. با اینکه با او بد بودند؛ ولی مجلس کانه احساس نقص می‌کرد وقتی مدرّس نبود. وقتی مدرّس می‌آمد، مثل اینکه یک چیز تازمائی واقع شده. این برای چه بود؟ برای اینکه یک آدمی بود که نه به مقام اعتنا می‌کرد و نه به دنزایی و امثال ذلک. هیچ اعتنا نمی‌کرد، نه مقامی او را جذبش می‌کرد... این چه بود؟ برای اینکه وارسته بود، وابسته به هواهای نفس نبود... از هیچ کس هم نمی‌ترسید. برای این بود که از هواهای نفسانی آزاد بود، وارسته بود، وابسته نبود.^۲

۱-۶. ریاست طلبی

یکی از بدترین و زیانبارترین آفات حکومت و سیاست، «ریاست‌طلبی» است. اصولاً، ریاست و فرمانروایی، استعداد و زمینه بسیاری برای جذب افراد و به انحراف کشاندن آنان دارد. مدیران و حاکمان اسلامی، باید همواره مواظب باشند که این آفت در جان آنان نفوذ نکند؛ چرا که موجب هلاکت و نابودی دین و دنیای آنان خواهد شد. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

کسی که دوست دارد مردم را در مقابل خود ایستاده ببیند، جایگاه او آتش جهنم است.^۳

۱. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۵۳، ص ۳۲۸.

۲. سید روح‌الله خمینی (امام)، صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۴۵۳-۴۵۱.

۳. من أحبّ أن يُنْشَلَّ له الرجالُ قِياماً فليُتَبَوَّأ مُقْعُهُ مِنَ النَّارِ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، باب ۴، ص ۹۰، حدیث ۳)

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

من چیزی زیانبارتر برای حال قلب از صدای کفش در پشت سر انسان ندیدم.^۱

۲-۶. تکبر

یکی دیگر از صفات ناپسند اخلاقی که احتمال نفوذ آن در مسئولان و حاکمان بسیار است، «تکبر و غرور» است. به تعبیر زیبایی علی علیه السلام «آفت ریاست، فخر است»^۲ آن حضرت در کلام دیگری، فخر و تکبر را از بدترین حالات و صفات حاکمان و والیان دانسته، می‌فرماید:

در دیده مردم پارسا، زشت‌ترین خوی والیان این است که خواهند مردم آنان را دوستدار بزرگمنشی بشمارند... و خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم، و خواهان ستایش شنیدن...^۳

انسان‌های شریف و با ظرفیت، هرگز فریفته پست و مقام دنیوی نشده و به سبب آن مبتلا به آفت تکبر و خودخواهی نخواهند شد. به تعبیر امام علی علیه السلام:^۴ افراد با شرف اگر به منزلتی هرچند بزرگ برسند از شادی تکبر نمی‌ورزند؛ مانند کوهی که بر اثر بادها نمی‌جنبد، و افراد پست با کمترین مقام از شدت شادی به غرور مبتلا می‌شوند؛ مانند گیاهی که گذر نسیمی او را به حرکت در می‌آورد. به هر روی، راه مبارزه با این آفت خطرناک این است که:

اولاً، عظمت و کبریایی خداوند را در نظر داشته باشیم و بدانیم که در محضر خدای بزرگ، جایی برای بزرگی کردن بنده‌ای ناچیز و بی‌مقدار که حتی اختیار تنفس خود را نیز ندارد، نیست؛ علی علیه السلام، در نامه خود به مالک اشتر چنین می‌فرماید:

و اگر قدرتی که از آن برخوردار، نخوتی در تو پدید آرد و خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر، که چیست، و قدرتی را که بر تو دارد و تو را بر خود آن قدرت نیست، که چنین نگرستن، سرکشی تو را می‌خواهاند و تیزی تو را فرومی‌نشانند و خرد رفته‌ات را به جای باز می‌گرداند.^۵

۱. ما اری شیئاً أضرّ بقلوب الرجال من خُفِّي النعال وراء ظهورهم. (محمد محمدی‌ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۰۶)

۲. آفة الرئاسة الفخر. (عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، فصل ۱۶، ص ۲۷۳، حدیث ۳۳)

۳. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، خطبه ۲۱۶، ص ۲۵۰-۳۴۹.

۴. عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، فصل ۳۲، ص ۳۶۵، حدیث ۴۶.

۵. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۵۳، ص ۳۲۶.

ثانیاً، توجه داشته باشیم که حکومت و ریاست، عروسی است که «با هیچ کس شبی به محبت به سر نبرد» و همانطور که می‌آید، یک روز نیز می‌رود.^۱ همچنین، به عاقبت کار متکبران بیندیشیم که چگونه در همین دنیا، خوار و ذلیل می‌شوند. امام علی علیه السلام، در این باره به مالک اشتر چنین توصیه می‌کند:

بپرهیز که در بزرگی فروختن، خدا را همنبرد خوانی و در کبریا و عظمت، خود را همانند او دانی که خدا هر سرکشی را خوار می‌سازد و هر خودبینی را بی‌مقدار.^۲

ثالثاً، توجه داشته باشیم با رسیدن به یک مقام دنیوی و گرفتن حکم ریاست و حکومت بر یک بخش یا شهر یا استان و کشور چیزی بر ارزش‌های فردی انسان افزوده نمی‌شود، بلکه فقط بار مسئولیت انسان سنگین‌تر می‌گردد. کسی که به سبب رسیدن به یک مقام دنیوی، با دیگران برخوردی متکبرانه داشته باشد، حماقت و نادانی خود را آشکار کرده است.^۳ رابعاً، باید به کمبودها و ناتوانی‌های خود، بیشتر توجه کرد. اگر انسان درکی واقع‌بینانه از خود داشته باشد، هرگز دچار کبر و غرور نخواهد شد. به تعبیر زیبایی امیر مؤمنان علیه السلام:

پسر آدم را با ناز چه کار که آغازش نطفه بوده است و پایشان مردار. نه روزی خود دادن تواند و نه تواند مرگش را باز راند!^۴

۳-۶. خودرایی و استبداد در تصمیم‌گیری

یکی دیگر از لغزشگاه‌های مدیران و حاکمان، «استبداد در تصمیم‌گیری» است. همچنان که در فصل‌های پیشین، به مناسبت‌های مختلف، یادآور شدیم، استبداد در رأی و پرهیز از مشورت با دیگران از سوی اولیای دین، به شدت نکوهیده و عامل تباهی انسان معرفی شده است.^۵ برای در امان

۱. الدولة كما تُقْبَلُ تدبر. (عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، فصل ۱، ص ۵۹، حدیث ۱۲۷۲)

۲. ایاک و مساوات الله فی عظمتیه و التَّشَبُّه به فی جبروتیه، فَإِنَّ اللَّهَ يَذُلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يَهَيِّئُ كُلَّ مُخْتَالٍ. (نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۵۳، ص ۳۲۶ و ۳۲۷)

۳. من اختال فی ولایته أبان عن جمافیة. (عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، فصل ۱۷، ص ۲۰۹، حدیث ۱۰۶۴)

۴. ما لا یبني آدم و الفخر أوله نطفة و آخره جيفة و لا یرزق نفسه و لا تدفع حنقه. (نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، حکمت ۴۵۴، ص ۴۴۱)

۵. بنگرید به: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۰، حدیث ۵۰.

ماندن از این لفظشگاه، توصیه‌های فراوانی به مشورت و رایزنی با دیگران شده است. امام علی علیه السلام مشورت با دیگران را به منزله مشارکت در عقول و اندیشه‌های آنان می‌داند.^۱

مشورت ادراک و هوشیاری دهد عقل‌ها مر عقل را یاری دهد^۲

آن حضرت علیه السلام در نامه به مالک اشتر به او توصیه می‌کند که در امور کشور خود: «با دانشمندان فراوان گفتگو کن و با حکیمان فراوان سخن در میان نه»^۳

مشورت و رایزنی با دیگران از چنان اهمیتی برخوردار است که خداوند، پیامبر اکرم را که عقل کل و معصوم از هر گونه خطا و لغزشی است، امر به مشورت و نظرخواهی از مردم کرده، می‌فرماید:

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم شدی؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس آنان را ببخش و برای آنان آموزش بطلب؛ و در کارها با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.^۴

این آیه، حاوی نکات بسیار ارزشمندی است که به برخی از آنها که مربوط به موضوع بحث ماست اشاره می‌کنیم:^۵

این نکته روان‌شناسانه را می‌توان به خوبی از این آیه استفاده کرد که افرادی که با دیگران به مشورت می‌پردازند، نرم‌خو و قابل‌انعطاف هستند و کسانی که از مشورت با دیگران سر باز زده و خود را از رای و نظر دیگران بی‌نیاز می‌بینند، تندخو و سنگدل هستند.

نکته دیگر اینکه طرف مشورت ما لزوماً نباید برتر از خود ما باشد؛ بلکه در مواردی لازم است انسان با افراد پایین‌تر از خود نیز به مشورت و رایزنی بپردازد. در این آیه، خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که با کسانی مشورت کند که باید آنان را مورد عفو و گذشت قرار دهد و برای بخشش آنان طلب مغفرت نماید: «فَاَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱، ص ۳۹۱.

۲. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۴۳.

۳. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، نامه ۵۲، ص ۳۲۹.

۴. فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ ظَغًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. (آل عمران ۳: ۱۵۹)

۵. برای توضیح بیشتر، بنگرید به: محمد اسفندیاری، بعد اجتماعی اسلام، ص ۱۲۷-۱۱۵.

بالاخره، از این آیه به خوبی اهمیت و جایگاه ویژه مشورت استفاده می‌شود؛ زیرا زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، با آن عظمت و عصمت و عقلانیت، مأمور به مشورت و نظرخواهی از مردمی باشد که همه هستی و دانش و آگاهی خود را از وجود پربرکت او دارند، پیروان او و افراد عادی به طریق اولی باید به این موضوع اهمیت دهند.

البته، هدف و فلسفه مشورت صرفاً استفاده از دانش و راهنمایی دیگران نیست؛ بلکه منافع و سودمندی‌های دیگری نیز در پی دارد که گاه تنها برای تأمین آن اهداف لازم است که مدیران و حاکمان جامعه با مردم به مشورت بپردازند. مشورت با مردم موجب شخصیت دادن به آنان، تقویت روحیه همکاری و همیاری اجتماعی، ایجاد انگیزه فعالیت و مشارکت عمومی و تقسیم قدرت و مسئولیت با مردم می‌شود.^۱

۱. بنگرید به: همان، ص ۱۲۷.

پرسش

۱. دو تقریر نظریه جدایی اخلاق از سیاست را ذکر کرده و نقد نمایید.
۲. نظریه اصالت سیاست را توضیح داده و نقد کنید.
۳. دیدگاه اسلام را در باره رابطه اخلاق و سیاست تبیین نمایید.
۴. وظایف اخلاقی مردم را در انتخاب مسئولان و مدیران نام برده و به اختصار توضیح دهید.
۵. دیدگاه ماکیاوولی را در باره نوع رابطه حاکم با مردم ذکر کرده و نقد نمایید.
۶. وظایف اخلاقی مردم در قبال حاکمان و مسئولان خود را نام برده و توضیح دهید.
۷. مهم‌ترین لغزشگاه‌های اخلاقی حاکمان را ذکر کنید.

برای پژوهش

۱. چرا بسیاری از افراد، حتی قشر تحصیل کرده و آگاه جامعه، در برخی از موارد در انتخاب مدیران و مسئولان دچار اشتباه شده و به افرادی نالایق و نامناسب رأی می‌دهند؟ راه جلوگیری از چنین اشتباهاتی چیست؟ چه باید کرد که افراد در انتخاب خود، عاقلانه و خیرخواهانه رفتار نمایند و کمتر تحت تأثیر تبلیغات دروغین برخی از نامزدها قرار گیرند؟
۲. عهدنامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر را به دقت مطالعه کنید و بکوشید تا توصیه‌های امام علی علیه السلام را در باره موضوعات زیر استخراج و دسته‌بندی کنید:
الف) وظایف اخلاقی مردم در انتخاب مسئولان و مدیران حکومتی؛
ب) وظایف اخلاقی حاکمان و مدیران در برابر مردم؛
ج) وظایف اخلاقی مردم در برابر مدیران و حاکمان؛
د) لغزشگاه‌های مدیران و حاکمان.

۳. به رغم آنکه اولیای دین به شدت از خویشاوندسالاری در مناصب حکومتی نهی کرده‌اند،^۱

۱. برای نمونه، به این توصیه امام علی علیه السلام به مالک اشتر توجه کنید: «نیز والی را نزدیکان است و خویشاوندان، که خوی برتری جستن دارند و گردن فزازی کردن و در معاملات انصاف را کمتر به کار بستن، ریشه ستم اینان را با بریدن اسباب آن برآر و به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندان زمین را به بخشش و امگذار و مبادا در تو طمع کنند با بستن پیمانی که مجاور آنان را زیان رساند در بهره که از آب دارند یا کاری که باید با هم به انجام رسانند و رنج آن را بر عهده دیگران نهند، پس بر آنان تنها گوارا افتد و عیب آن در دنیا و آخرت بر تو ماند.» (نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۵۲، ص ۳۳۸)

متأسفانه هنوز هم یکی از بزرگ‌ترین مشکلات مدیریتی در کشور ما همین مسئله است. با توجه به منابع دینی و همچنین تحقیقات جامعه‌شناختی و امثال آن، در باره علل و عوامل این پدیده زشت و همچنین آثار و پیامدهای ناگوار فردی و اجتماعی آن تحقیق کنید.

برای مطالعه بیشتر

۱. مدیریت اسلامی، محمد حسن نبوی، قم: بوستان کتاب، ششم، ۱۳۸۰.
۲. امام، اخلاق، سیاست، حسن اسلامی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۱.
۳. اخلاق، سیاست، انقلاب، جولیانو پونتارا، مترجم حمید غفاری، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۰، ص ۹۸-۱۰۵.
۴. اخلاق و سیاست در اندیشه سیاسی اسلام، رضا خراسانی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۳.
۵. اخلاق و احکام اداری، محمود اکبری، قم: شفق، ۱۳۷۶.

فصل هشتم

اخلاق مناظره و گفتگوی علمی

اهداف

از دانشجوی انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. در گفتگوهای علمی، سیاسی، و اجتماعی خود با دیگران به دنبال کشف حقیقت و یا روشنگری باشد؛
۲. ضمن آشنایی با وظایف اخلاقی خود در مقام گفتگو و مناظره در عمل به آنها نیز کوشا باشد؛
۳. آفات اخلاقی مناظره را شناخته و از آنها اجتناب نماید.

۱. اهمیت مناظره و گفتگو

پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینان‌اند که خدایشان راه نموده و اینان‌اند همان خردمندان.^۱

و کیست خوش‌گفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و گوید: «من [در برابر خدا] از تسلیم شدگانم» و نیکی و بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه بهتر است دفع کن؛ آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد. و این [خصلت] را جز کسانی که شکبیا بوده‌اند نمی‌یابند، و آن را جز صاحب بهرهای بزرگ، نخواهد یافت.^۲

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمایی. در حقیقت، پروردگار تو، به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناست، و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] داناست.^۳

و با اهل کتاب، جز به [شیوه‌ای] که بهتر است، مجادله مکنید - مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده‌اند - و بگویید: «به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده، ایمان آورده‌ایم؛ و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویمیم.»^۴

۱. فَيَسِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ. (زمر (۳۹): ۱۷ و ۱۸)

۲. وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلْقَاها إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ. (فصلت (۴۱): ۳۵-۳۳)

۳. ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُنْتَهِنِينَ. (نحل (۱۶): ۱۲۵)

۴. وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَالْهُدَى وَاجِدُوا

اهمیت مناظره و گفتگو بر کسی پوشیده نیست. بر اساس نص آیات قرآن کریم، خداوند برای آفرینش انسان با ملائکه به گفتگو پرداخت؛ نظر آنان را جویا شد و متناسب با موقعیت و شرایط فرشتگان و مصلحت، پرسش‌های آنان را در زمینه فلسفه آفرینش انسان پاسخ داد. پس از سربیزی ابلیس از دستور الهی مبنی بر سجده بر آدم، با ابلیس نیز گفتگو کرد. علت سربیزی او را جویا شد و به استمهال ابلیس پاسخ مثبت داد. پس از هبوط آدم بر روی زمین نیز همواره، مستقیم و غیرمستقیم، با آدمیان گفتگو داشته است و این جریان تا ابد نیز ادامه دارد. همین الان نیز، هر چند سلسله پیامبری به پایان رسیده و خبرها و هدایت‌های آسمانی منقطع شده است، بندگانی در روی زمین هستند که خداوند با آنان در گفتگوست. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

و همواره خدا را که بخشش‌های او بی‌شمار است و نعمت‌هایش بسیار، در پاره‌ای از روزگار پس از پاره‌ای دیگر، و در زمانی میان آمدن دو پیامبر، بندگانی است که از راه اندیشه با آنان در راز است و از طریق خرد دمساز.^۱

البته باید توجه داشت که گفتگو، انواع متعدد و متنوعی، از قبیل گفتگوی تبلیغی، ارشادی، تعلیمی، آموزشی، اقناعی و احساسی دارد. گفتگوی خداوند با فرشتگان و آدمیان را می‌توان از نوع گفتگوهای ارشادی، تعلیمی و هدایت‌گرایانه دانست.

اخلاق گفتگو و آداب مناظره و جدل از روزگاران دور، همواره مورد توجه اندیشمندان مختلف بوده است. در این میان، نقش منطق‌دانان و عالمان اخلاق از دیگران برجسته‌تر و چشمگیرتر است. می‌دانیم که یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب‌های منطقی مبحث صناعات خمس است؛ یعنی صناعتی مانند برهان، جدل، خطابه، شعر و مغالطه. منطقیان به هنگام بحث از صناعت جدل، در باره آداب و اخلاق جدل و مناظره نیز مباحثی را ارائه می‌دهند.^۲ اندیشمندان اخلاق نیز به تفصیل در زمینه جدال و مراء و گفتگوهای علمی مباحثی را یادآور شده‌اند. ما در اینجا نیز همچون دیگر بخش‌های کتاب، با توجه به محدودیت‌های این نوشتار، به برخی از مباحث کلی و مبنایی در باره اخلاق مناظره و گفتگو بسنده می‌کنیم.

۱. وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (عنکبوت: ۲۹)؛ (۴۶)

۲. مَا تَرَجَّحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْزَانِ الْفَرَاتِ عِبَادَ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلْمِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ. (نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، خطبه ۲۲۲، ص ۲۵۵)

۳. برای نمونه، بنگرید به: محمد رضا مظفر، المنطق، ص ۴۰۹-۴۰۰.

۲. هدف گفتگو و مناظره علمی

ارزشمندی گفتگو، مباحثه و مناظره، به‌عنوان فعلی از افعال اختیاری انسان، منوط به انگیزه فرد از انجام آن است، وگرنه خود گفتگو، فی‌نفسه، نه دارای ارزش اخلاقی مثبت است و نه ارزش اخلاقی منفی. باید دید که هدف فرد از ورود به عرصه گفتگو با دیگران و انجام مناظره چیست. هرچند افراد مختلف ممکن است دارای انگیزه‌های متفاوتی باشند، اما به طور کلی، می‌توان انگیزه افراد را از مناظره و گفتگو یکی از موارد ذیل دانست:

۱-۲. انگیزه‌های مثبت

الف) حق‌خواهی

گاهی برای یک فرد، حقیقت و واقعیت مسئله‌ای روشن نشده است و با گفتگو و مناظره با دیگران به دنبال فهم حقیقت است. یکی از فواید و برکات مهم گفتگو، این است که در جریان گفتگو و مباحثه و مناظره با صاحب‌نظران، بهتر و بیشتر می‌توان حقیقت را شناخت. تجربه نشان داده است که انسان در گفتگو بهتر و دقیق‌تر و با نگاهی عمیق‌تر به مسائل می‌نگرد و افکار و اندیشه‌های انسان بیشتر به حرکت درمی‌آید. در روایات فراوانی بر رایزنی علمی با دیگران و افراد صلاحیت‌دار تأکید شده است، و مباحثه و گفتگوی علمی به‌عنوان یکی از راه‌های کشف حقیقت و دستیابی به واقعیت معرفی شده است. به هر حال، یکی از مهم‌ترین و اخلاقی‌ترین اهداف مناظرات علمی باید کشف حقیقت باشد.^۱ طرفین مناظره واقعاً باید در پی یافتن حقیقت باشند. حال درونی آنان باید همچون حال کسی باشد که در جستجوی گمشده‌ای مهم و گران‌قیمت است تا در نتیجه هر زمانی که آن را یافتند، خدا را شکر گفته و آرامش روحی و روانی خود را به‌دست آورند. اگر چنین باشد، بسیاری از آفات اخلاقی‌ای که ممکن است گریبانگیر طرفین مناظره شود، خود به خود رخت می‌بندد.

اگر کسی در جستجوی حقیقت باشد، زمانی که به صورت منطقی و مستدل به او نشان داده می‌شود که راهی که در پیش گرفته است او را به مقصد نمی‌رساند، نه تنها آزرده نمی‌شود، که سپاسگزار راهنما نیز خواهد شد.

ب) روشنگری

یکی دیگر از مهم‌ترین و ارزشمندترین اهداف گفتگو، «روشنگری و هدایت و راهنمایی دیگران»

۱. بنگرید به: محسن فیض کاشانی، المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۱، ص ۹۹.

است و این البته یکی از وظایف اخلاقی ما نیز هست. یکی از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر در حوزه معرفتی، مناظره با کسانی است که نادانسته و ناآگاهانه در عرصه اندیشه به انحراف کشیده شده‌اند و یا حقیقت برای آنان مشتبه شده است. شکر نعمت فهم حق، دستگیری معرفتی و علمی از کسانی است که به هر دلیلی، از آن نعمت محروم مانده‌اند.

۲-۲. انگیزه‌های منفی

گاهی هدف از مناظره، صرفاً غلبه بر طرف مقابل و به کرسی نشاندن سخن باطل و نادرست و غیر مستدل خود است؛ یعنی انسان با اینکه می‌داند سخن یا ادعای او باطل و نادرست است، اما باز هم بر آن پافشاری می‌کند و کار را به «جدال و مرء» می‌کشانند، که این یکی از بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین رذایل اخلاقی است. کسانی که از جریان سالم گفتگو عدول می‌کنند و کار را به مرء می‌کشاند، خبر از وجود رذایل اخلاقی فراوانی در درون خود می‌دهند. هدف چنین کسانی از مناظره، روشن شدن حق نیست، بلکه انگیزه‌های دیگری چون شهرت‌طلبی، مباحات، فضل‌فروشی و امثال آن دارند. اینان می‌کوشند با هر وسیله‌ای، فکر و اندیشه یا رفتار خود را توجیه کنند. «بدیهی است مناظره‌ها و گفتگوهایی که چنین اهدافی را دنبال می‌کنند... علاوه بر اتلاف وقت، سبب تقویت خوی تعصب، خودخواهی و خودمحوری و خودنمایی انسان می‌شوند و اگر سبب گمراه‌شدن دیگری نیز بشود، گناهی بزرگ و خطایی است که خودش را تباه و دیگری را گمراه خواهد کرد و نامش در زمره گمراهان و گمراه‌کنندگان ثبت خواهد شد.»^۱

۳. آداب اخلاقی مناظره

۱-۳. تأکید بر نکات مشترک

دو فرد یا دو گروه زمانی می‌توانند به مناظره و گفتگو بپردازند که مشترکاتی با یکدیگر داشته باشند وگرنه اگر بر سر هیچ مسئله‌ای با یکدیگر توافق نداشته باشند، هرگز امکان برقراری گفتگو میان آنان نخواهد بود. بنابراین، کسانی که آمادگی انجام مناظره و گفتگو با یکدیگر را دارند، هر چند در پاره‌ای از مسائل، مانند مسئله مورد گفتگو، ممکن است با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، اما دارای مشترکاتی نیز هستند. به نظر می‌رسد بهتر است گفتگو بر اساس زمینه‌های مشترک آغاز شود:

۱. محمدتقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۳۷۲.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

بگو: «ای اهل کتاب، بیاوید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد.» پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگویند: «شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما].»^۱

مطالعه‌ای نقادانه

برخی بر این باورند که برای برقراری صلح و ثبات بایستی رادیکالیسم و رؤیاهای مطلق‌گرا طرد و [در گفتگوی با دیگران بایستی] بر پراگماتیسم، نسبی‌گرایی و شیوه‌های اصلاح‌طلبانه تأکید بیشتری گردد.^۲ در باره این دیدگاه با یکدیگر بحث کنید. به نظر شما برای گفتگو با دیگران تا چه اندازه باید هزینه کرد؟ آیا برای این کار، منطقاً مجاز هستیم که دست از اصول بنیادین و اساسی خود برداریم؟ اگر چنین است چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به رغم نیاز شدید به حمایت برخی از قبایل قدرتمند عرب، در مقابل این شرط آنان که در صورتی اسلام را می‌پذیریم و از تو حمایت می‌کنیم که حکم نماز شامل حال ما نشود، به هیچ قیستی حاضر نشد این کار را انجام دهد؟ توجه داشته باشید که این پیشنهاد زمانی به پیامبر داده شد که به شدت گرفتار بود و به یاری آنان نیاز داشت؛ اما پیامبر ضمن استکفاف از پذیرش این شرط، در پاسخ پیشنهاد آنان فرمود: «لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَارِكَوعَ فِيهِ وَلَا سُجُودَ»؛ دینی که در آن رکوع و سجود نباشد، خیری در آن نیست.^۳

۲-۳. فهم موضوع

مناظره و گفتگو در خلأ صورت نمی‌گیرد، بلکه حتماً در باره مسئله و موضوع خاصی رخ می‌دهد. یکی از ابتدایی‌ترین شرایط تحقق یک مناظره سازنده و سودمند این است که طرفین مناظره نسبت به موضوع بحث و همه ابعاد و جوانب آن آگاهی کافی داشته باشند. آگاهی پیشین طرفین از موضوع بحث، موجب می‌شود، دقیقاً بدانند که در صدد اثبات یا نفی چه چیزی هستند و برای اثبات نظریه خود باید از کجا آغاز کنند و در کجا بحث را پایان دهند. اصولاً سازماندهی بحث و جلوگیری از دخالت مسائل حاشیه‌ای منوط به تبیین و شناخت دقیق موضوع بحث است.^۴ وگرنه حاصلی جز اتلاف وقت

۱. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَمَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. (آل عمران: ۶۴)

۲. محمدزحما دهشیری، «پیش شرط‌های گفتگوی تمدن‌ها»، در چپستی گفتگوی تمدن‌ها (مجموعه مقالات)، ص ۱۵۷.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، باب ۲۸، ص ۱۵۳، حدیث ۳.

۴. بتگرید به: محمد حسین فضل‌الله، گفتگو و تفاهم در قرآن کریم، ترجمه حسین میردامادی، ص ۵۰.

و انرژی بر سر هیچ نخواهد داشت. قرآن کریم، کسانی را که بدون اطلاع از موضوع بحث و حقیقت مسئله به مجادله و بحث می‌پردازند، به شدت مذمت کرده است:

هان، شما [اهل کتاب] دشمنان هستيد که درباره آنچه نسبت به آن دانشی داشتيد محاجه کردید! پس چرا در مورد چیزی که بدان دانشی نداريد محاجه می‌کنید؟ با آنکه خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.^۱
بلکه چیزی را دروغ شمرند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. کسانی [هم] که پیش از آنان بودند، همین گونه [پیامبران‌شان را] تکذیب کردند. پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بوده است.^۲

جلال‌الدین مولوی، در مثنوی معنوی، داستان مشاجره و گفتگوی چهار نفر را آورده است. در این داستان، پیامد ناگوار عدم فهم موضوع گفتگو و عدم دقت در سخن مقابل، به تصویر کشیده شده است. داستان از این قرار است که چهار نفر یکی فارس‌زبان، دیگری آذری‌زبان، سومی عرب‌زبان و نفر چهارم رومی، با مقدار اندکی پول، قصد تهیه میوه‌ای را داشتند. اما هرکدام تقاضای متفاوتی داشت: یکی می‌گفت با این پول باید «انگور» بخریم؛ دیگری به شدت با این پیشنهاد مخالفت کرده، می‌گفت باید «عنب» خریداری کنیم، نفر سوم نیز با هر دوی آنان مخالفت جدی می‌کرد و طالب «آزوم» بود و چهارمی نیز با هر سه مخالفت می‌کرد و می‌گفت باید «استافیل» تهیه کنیم. کار آنان به کشمکش و مشاجره کشیده شد:

مشت بر هم می‌زدند از ابله‌پی
پر بدند از جهل و از دانش تهی

معلوم است که این مناظره و گفتگو هرگز به فرجام نیکو و خوشایندی نخواهد رسید. مولوی نیز می‌گوید کاش شخصی سخندان و حکیم در آنجا بود و موضوع مسئله را برای آنان مشخص می‌کرد و سخن هر کدام را به دیگری می‌فهماند، تا معلوم می‌شد که گفتگو و مشاجره آنان از اساس بیهوده و باطل است:

صاحب سری عزیز صد زبان
گر بدی آنجا بدادی صلحشان
پس بگفتی او که من زین یک درم
آرزوی جمله‌تان را می‌دهم

۱. هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ خَاجِبْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. (آل عمران (۳): ۶۶)
۲. بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ غَافِقَةُ الظَّالِمِينَ. (يونس (۱۰): ۳۹)

چون که بسپارید دل را بی دغل
این درمان می‌کند چندین عمل
یک درمان می‌شود چار المراسد
چار دشمن می‌شود یک، زاتحاد
گفت هر یکتان دهد جنگ و فراق
گفت من آرد شما را اتفاق
پس شما خاموش باشید انصوتا
تا زیانتان من شوم در گفت و گو^۱

پروسی تطبیقی

به گفته برخی مورخان، یونانیان یا بخشی از آنان، جنازه‌های پدران خود را پس از مرگ می‌سوزانند. کالاتین‌ها، که قومی از اقوام هندوستان بودند، جنازه پدران خود را پس از مرگ می‌خورند. هروت، مورخ مشهور یونان باستان می‌گوید: داریوش اول، پادشاه ایران، برخی از یونانیان و کالاتین‌ها را در یک جا جمع کرد:

«یونانیانی را که در سرزمین او می‌زیستند احضار کرد و از آنان پرسید به چه بهایی حاضرند گوشت پدرانشان را پس از درگذشتن‌شان بخورند. آنان پاسخ دادند که همه ثروت روی زمین نمی‌تواند آنان را به چنین کاری ترغیب کند. داریوش سپس کالاتین‌ها را که پدرانشان را می‌خورند احضار کرد و در حضور یونانیان که مترجم به همراه خویش داشتند، از آنان پرسید که در برابر چه بهایی حاضرند اجساد پدرانشان را پس از مرگ بسوزانند و آنان با صدای بلند ضجه برآوردند و از او درخواست کردند که چنین عمل شنیعی را یادآور نشود.»^۲

به نظر شما راه صحیح برقراری تفاهم میان این دو دسته یا دسته‌های مشابه چیست؟ چگونه می‌توان این اختلافات را به اتحاد تبدیل کرد؟ آیا اختلاف این دو گروه به اندازه‌ای هست که هرگز نتوانند در این موضوع با یکدیگر گفتگو کنند؟ مگر جز این است که هر دو در اصل احترام به جنازه پدر و مادر مشترک القول و متفق‌الرأی‌اند؟ و فقط در مصداق احترام، با یکدیگر اختلاف دارند؟ چنین اختلافاتی را چگونه می‌توان حل کرد؟ آیا تصحیح جهان‌بینی افراد و تصحیح فهم و درک آنان از حقیقت احترام را می‌توان به عنوان راهی معقول برای رفع این گونه اختلافات ذکر کرد؟^۳

۳-۳. صراحت

یکی دیگر از آداب اخلاقی مناظره، «صراحت بیان» و پرهیز از تکلف و تعارف در گفتار و دوری کردن

۱. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۶۹۳-۳۶۸۸.

۲. کارل پوپر، اسطوره چارچوب، ترجمه علی‌ایا، ص ۸۷ و ۸۸.

۳. برای مطالعه بیشتر در باب علل اختلافات اخلاقی و آشنایی دقیق‌تر با راجل این گونه اختلافات، بنگرید به: محمدتقی مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، ص ۸۱ و ۸۲.

از به کار بردن سخنان کنایه‌آمیز و چندپهلوی و مبهم است. در یک مناظره حق طلبانه و حق خواهانه، هرگز نباید از کلمات و سخنانی استفاده شود که تاب تفاسیر متعدد و متنوعی را دارند. مخصوصاً در مواردی که «پای مصالح اساسی انسان و اجتماع در میان باشد، ناگزیر باید با صراحت سخن گفت تا از تفسیرها و تحلیل‌های دلخواهانه و نادرست که منطبق بر منافع گروهی یا شخصی است، جلوگیری شود»^۱

حتی اگر مخاطب و طرف گفتگوی ما به گونه‌ای است که می‌تواند برداشت‌های دیگری از سخنان و مستندات درست و صحیح ما داشته باشد، تا جایی که ممکن است باید این فرصت را از او بگیریم و برای اثبات مدعای خودمان مستندات و ادله‌ای توجیه‌ناپذیر بیان کنیم. به همین دلیل علی‌علیه پیش از آغاز جنگ نهروان، زمانی که ابن عباس را برای گفتگو با خوارج اعزام می‌کرد، به او توصیه فرمود: به قرآن بر آنان حجت میاور، که قرآن تاب معناهای گوناگون دارد. تو چیزی از آیه‌ای می‌گویی، و خصم تو چیزی از آیه دیگر، لیکن به سنت با آنان گفتگو کن، که ایشان را راهی نبود جز پذیرفتن آن.^۲

۴-۳. توجه به گفته و نه گوینده

یکی از آداب اخلاقی مناظره و گفتگو که رعایت آن موجب می‌شود تا مناظره از مسیر درست خارج نشود، این است که طرفین در بحث و گفتگوی خود همواره باید به بررسی ادله و مستندات یکدیگر بپردازند و هرگز نباید اجازه دهند که مسائل حاشیه‌ای چون انگیزه‌خوانی و بیان اهداف و نیت سوء طرف مقابل و امثال آن، در روند گفتگو اختلال ایجاد کنند. به تعبیر دیگر، ادب گفتگو اقتضا می‌کند که «گفته» و «انگیزه» مورد بررسی و قضاوت قرار گیرد و نه «گوینده» و «انگیزه».

آیات و روایات نیز بر همین حقیقت تأکید دارند. برای نمونه، آیاتی که در ابتدای همین فصل ذکر شد، بهترین دلیل بر این مسئله است که از دیدگاه اسلام باید به سنجش و ارزیابی «سخن» پرداخت و نه «سخنران»؛ و به بررسی صحت و سقم «گفته» توجه نمود و نه «گوینده». این حقیقت، همان‌طور که در بحث اخلاق نقد نیز اشاره شد، مورد تأیید و تأکید اولیای دین نیز بوده است. این

۱. محمدتقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، تحقیق محمد حسین اسکندری، ج ۳، ص ۳۲۹.
۲. لا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ ذُو وَجْهِ يَقُولُونَ وَيَقُولُونَ وَلَكِنْ خَاصِمُهُم بِالْأَشْيَاءِ فَإِنَّهُمْ لَن يَجِدُوا عَنْهَا مَحْصَلاً. (تهجج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۷۷، ص ۳۵۸)؛ همچنین بنگرید به: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، باب ۲۹، ص ۲۴۵، حدیث ۵۶.

سخن امیرمؤمنان علیه السلام که می‌فرماید: «به گفته بنگر و نه به گوینده»^۱ بهترین شاهد این حقیقت است. آن امام بزرگوار در سخن حکیمانه دیگری می‌فرماید:

حکمت، گمشده حکیم است؛ پس در هر جا که باشد، آن را طلب می‌کند.^۲

حضرت عیسی علیه السلام نیز به پیروان خود چنین توصیه می‌کند:

حق را از اهل باطل بگیرد؛ اما باطل را از اهل حق نگیرد؛ ناقدان سخن باشید.^۳

۵-۳. استدلال طلبی و حق محوری

یکی دیگر از شرایط تحقق گفتگوی سازنده و مناظره سودمند، این است که طرفین گفتگو حقیقتاً قصد پیروی از واقعیت و حقیقت بر اساس مستندات معقول و مقبول داشته باشند. هیچ یک از طرفین نباید به هر قیمتی، در صدد اثبات سخن خود باشد، بلکه هر دو طرف باید بنا را بر پذیرش حق و سخنان مستدل بگذارند، و هرگاه هر کدام از آنان متوجه اشتباه خود شد صادقانه به اشتباهش اعتراف نماید. و هرگز خطاهای معرفتی و علمی خود را با خطاهای اخلاقی نپوشانند.

قرآن کریم، در آیات متعددی، بر این حقیقت تأکید کرده است که در هر گفتگویی همواره باید دانش و پیروی از دانش، به‌عنوان مسئله‌ای بنیادین و محوری مورد توجه قرار گیرد. قرآن کریم، همچنین مجادله از روی جهل و گمان را گناهی بس بزرگ به حساب آورده و آن را علامت و نشانه‌ای از وجود ردایی اخلاقی، مانند خود بزرگ‌بینی، دور‌گویی، حق‌ستیزی، و حق‌گریزی، در درون فرد مجادله‌گر دانسته است.

کسانی که درباره آیات خدا - بدون حجتی که برای آنان آمده باشد- مجادله می‌کنند، [این ستیزه] در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند [مایه] عداوت بزرگی است. این گونه، خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می‌نهد.^۴

۱. أَنْظُرْ إِلَى مَا قَالُوا وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ. (عبدالواحد الأمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، فصل ۳۰، ص ۲۵۵، حدیث ۱۱)

۲. ضَالَّةُ الْحَكِيمِ الْحِكْمَةُ فَهِيَ تَطْلُبُهَا حَيْثُ كَانَتْ. (همان، ج ۱، فصل ۴۵، ص ۳۱۹، حدیث ۶)

۳. خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُفُّوا نَفَادَ الْكَلَامِ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۴، ص ۹۶، حدیث ۳۹)

۴. الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ يَغْفِرُ سُلْطَانُ أَمَانِهِمْ كَثِيرٌ مِمَّا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ فُلٍ مُنْكَرٍ جُنَابٍ. (غافر (۴۰): ۳۵)

در حقیقت، آنان که در باره نشانه‌های خدا - بی‌آنکه حجتی برایشان آمده باشد - به مجادله برمی‌خیزند در دل‌هایشان جز بزرگ‌نمایی نیست [و] آنان به آن [بزرگی که آرزویش را دارند] نخواهند رسید. پس به خدا پناه جوی، زیرا او خود شنوای بیناست.^۱

آیا به جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند؟ بگو: «برهانتان را بیاورید.» این است سخن کسانی که با من هستند، و سخن کسانی [پیامبرانی] که پیش از من بودند. اما بیشتر آنان حق را نمی‌دانند و به همین دلیل [از آن] رویگردانند.^۲

و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد.^۳

۳-۶. ملایمت^۴

یکی دیگر از نکات مهم و تأثیرگذار، که همواره در هر مناظره حق‌طلبانه‌ای باید مورد توجه قرار گیرد، «ملایمت» و نرمی در گفتار و کردار است. کسی که دارای سخن و مدعایی منطقی و مستدل است، چه حاجتی به جار و جنجال و خشونت و تندى دارد؟ سلاح منطق و استدلال متقن، به مراتب، برنده‌تر و کاراتر از سلاح خشم و غضب است. اصولاً اولین آفت و ضرر خشونت و غضب در گفتار، نصیب خود فرد می‌شود. امیرمؤمنان (ع)، در این باره می‌فرماید:

شدت خشم سخن گفتن را دگرگون کرده، قدرت استدلال را بریده و فهم و درک را پراکنده می‌سازد.^۵

به نظر می‌رسد که برای جذب عقل‌ها و دل‌ها به سوی پذیرش حق، هیچ وسیله‌ای کاراتر از ملایمت و نرمی نیست. به همین دلیل، زمانی که حضرت موسی و هارون (ع) می‌خواهند برای انذار فرعون حرکت کنند، خداوند به آنان دستور می‌دهد که اگر می‌خواهید به نفوذ سخنان خود در دل سخت‌فرعون و در نتیجه متذکر یا خاشع شدن او امیدوار باشید، با ملایمت و نرمی با او سخن

۱. إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ يَقِرُّ سُلْطَانُ أَنَاثُمْ إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرًا مَا هُمْ بِبَالِيَةٍ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

(غافر: ۴۰) (۵۶)

۲. أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ خَاتُوا بَرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَنِيَّ وَ ذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ.

(انبیاء: ۲۱) (۲۴)

۳. وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَهُ مُسْمُوعًا. (اسراء: ۱۷) (۳۶)

۴. محمدتقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۳۳۲-۳۳۰.

۵. شِدَّةُ الْغَضَبِ تُغَيِّرُ الْمُنْطَقَ وَ تُفْطِنُ مَادَّةَ الْحُجَّةِ وَ تَقَرِّبُ الْفَهْمَ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، باب ۹۲، روایت ۷۸، ص ۴۲۸)

بگویند: «و با او سخنی نرم گویند، شاید که پند پذیرد یا بترسد»^۱ و یا می‌بینیم که خداوند، پیامبر اکرم را به دلیل برخورداری از این ویژگی ستوده و عامل موفقیت و جذابیت او را همین ملایمت و مدارا معرفی می‌کند:

پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو [و پر مهر] شدی، و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.^۲

۴. آفات اخلاقی مناظره

در حقیقت، کم‌توجهی به آداب اخلاقی مناظره و یا عدم مراعات هر یک از آنها می‌تواند به روند سالم مناظره آسیب رساند و مسیر درست آن را به انحراف بکشاند. برای نمونه کسی که دلیل‌طلبی و پیروی از دانش را محور قرار ندهد و از هواهای نفسانی و مطامع درونی خود پیروی کند، معلوم است که اگر مورد خطاب و گفتگوی خداوند هم قرار گیرد، برای او فایده‌ای نخواهد داشت و از فواید و ثمرات گفتگو طرفی نخواهد بست. هرگز نمی‌توان جان و دل کسی را که به‌رغم وجود ادله قوی در برابر دیدگاهش، همچنان لجوجانه بر آن اصرار می‌ورزد، با حقایق آشنا کرد. چنین کسی در حقیقت با زبان حال، خبر از حق‌گریزی و هواپرستی خود می‌دهد.

عالمان بزرگ اخلاق، آفات اخلاقی بسیاری برای مناظره و گفتگوهای علمی برشمرده‌اند.^۳ ما در این بخش، در باره دو آفت اخلاقی بزرگ که می‌توانند روند مناظره را به کلی مختل نماید و در آیات و روایات نیز مورد تذکر و نکوهش قرار گرفته‌اند، توضیحات بیشتری ارائه می‌دهیم:

۴-۱. شخصیت‌زدگی

یکی از آفات و آسیب‌های اخلاقی مناظره‌ها و گفتگوهای علمی، این است که به جای ذکر دلیل و بیان استدلال برای نظر خود، شخصیت پیشینیان را محور قرار دهیم، و به جای برخورد منطقی با استدلال‌های طرف مقابل، به تقلید کورکورانه از گذشتگان و سنت جاهلانۀ آنان بپردازیم. در قرآن کریم آیات متعددی در نهی از شخصیت‌زدگی و تقلید علمی کورکورانه آمده است. مخالفان و دشمنان پیامبران، زمانی که با منطلق قوی و محکم آنان مواجه می‌شدند، به جای پذیرش نتیجه مناظره و

۱. قَوْلًا لَهُ قَوْلًا كَيْفًا لَمْ يَلْزَمْ يَنْذَرُ أَنْ يَخْشَى. (طه: ۲۰) (۴۴)

۲. فَمِنَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْغَلَبِ لَاقْتَضَوْا مِنْ خَوْلِكَ. (آل عمران: ۳) (۱۵۶)

۳. بنگرید به: محسن فیض کاشانی، محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۲.

تسلیم شدن در برابر حق، شخصیت گذشتگان خود را به رخ می‌کشیدند و با اقتدای به آنان از پذیرش حق استنکاف می‌کردند.

و چون به آنان گفته شود: «به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر [ش] بیایید»، می‌گویند: «آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است» آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند؟^۱

گفتند: «خواه اندرز دهی و خواه از اندرز دهندگان نباشی برای ما یکسان است. این جز شیوه پیشینیان نیست. و ما عذاب نخواهیم شد».^۲

بلکه گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم با] پی‌گیری از آنان، راه یافتگانیم» و بدین‌گونه در هیچ شهری پیش از تو هشدار دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه خوشگذرانان آن گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپیریم» گفت: «هرچند هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم برای شما بیاوریم؟» گفتند: «ما [نسبت] به آنچه بدان فرستاده شده‌اید کافریم».^۳

شخصی به نام حارث بن حوط^۴ پیش از آغاز جنگ جمل، وقتی به رهبران دو سپاه نگاه کرد، دید که رهبری هر کدام از آنها بر عهده شخصیت‌های بزرگی است: از طرفی علی علیه السلام و یاران بزرگش را می‌دید و از سوی دیگر، شخصیت‌هایی چون طلحه، زبیر و عایشه را در سپاه مقابل مشاهده می‌کرد. حیران و سرگردان شد، تشخیص حق برایش مشکل بود. به محضر امیرمؤمنان علیه السلام آمد و مسئله را با او در میان گذاشت و از آن حضرت پرسید: آیا ممکن است طلحه و زبیر که از با سابقه‌ترین مسلمانان بوده‌اند و عایشه، همسر پیامبر و ام‌المؤمنین بر باطل اجتماع کنند؟ چگونه ممکن است که چنان شخصیت‌هایی به اشتباه روند؟ این فرد، در حقیقت معیار و مقیاس تشخیص راه درست را اشخاص و سوابق آنان قرار داده بود. امام علی علیه السلام در پاسخ فرمودند:

۱. وَإِنَّا قُلِّ لَهُمْ تَعَالُوا إِلَيْنَا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ فَاَلُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَهْتَدُونَ.

(مائده: ۵۵)؛ همچنین، بنگرید به: بقره (۲): ۱۷۰.

۲. قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَعْطَتْكُمْ إِمَّا لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ. (شعراء: ۲۶)؛ (۱۳۸ - ۱۳۶).

۳. بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ * وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ * قَالَ أُولَئِكَ خِطَبَاتُكُم بِأَهْدَىٰ مِنْهَا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَنَا قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ.

(زخرف: ۲۳ - ۲۴)

۴. در برخی دیگر از نسخه‌ها نام این شخص حارث بن حوت ضبط شده است.

حارث! کوتاه‌بینانه نگرستی نه عمیق و زیرکانه، و سرگردان ماندی. تو نه حق را شناخته‌ای تا بدانی اهل حق چه کسانی‌اند و نه باطل را تا بدانی پیروان آن چه مردمان‌اند.^۱

۲-۴. مراء یا جدالگری

یکی دیگر از بدترین و مخرب‌ترین آفت‌های مناظره‌ها و گفتگوهای علمی، «جدال و مراء» است. البته میان تعریف اصطلاحی مراء و جدال تفاوت‌هایی وجود دارد که در کتاب‌های اخلاقی مورد بررسی قرار گرفته است.^۲ در عین حال، این دو در بسیاری از موارد به یک معنا به کار می‌روند و ما نیز در اینجا آنها را به معنای واحدی. که آن عبارت است از «پیکار لفظی و ستیزه در کلام، برای چیره‌شدن بر طرف مقابل و ساکت کردن او»^۳

کسی که دارای روحیه مراء و جدال است، همواره در پی به کرسی‌نشاندن سخن خود است، هرچند باطل بودن آن برای او آشکار شود. مراء کننده، در حقیقت خبر از خودخواهی، غرور، تکبر و خودپسندی خویش می‌دهد. او با رفتارش در برابر حق موضع‌گیری کرده و خود را در زمره اهل باطل و حق‌ستیزان قرار داده است. مراء کننده گمان می‌کند که اعتراف به اشتباه موجب از دست رفتن منزلت و موقعیت اجتماعی او می‌شود؛ در حالی که اگر نیک بنگرد، خواهد دید که چنین نیست؛ بلکه

۱. یا حارثُ إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فِجَرْتَ إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعَرَّفْتَ أَهْلَهُ وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعَرَّفْتَ مَنْ أَمَا. (نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، کلمات قصار، شماره ۲۶۲، ص ۴۰۹) گفتنی است این گفتگو در منابع مختلف به صورت‌های دیگری نیز نقل شده است؛ اما همه آنها حاوی همین حقیقت هستند که نباید اشخاص و شخصیت‌ها را معیار حق و باطل قرار داد. برای نمونه، در بهار الانوار (ج ۲۲، باب ۳۷، ص ۱۰۵، حدیث ۶۴)، این روایت چنین نقل شده است: یا حارثُ إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ جَزَتْ عَنْ الْحَقِّ. إِنْ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ لَا يُعْرِفَانِ بَالِنَاسِ وَلَكِنْ إِعْرِفِ الْحَقَّ بِاتِّبَاعِ مَنْ اتَّبَعَهُ وَ الْبَاطِلَ بِاجْتِنَابِ مَنْ اجْتَنَبَهُ؛ و شهید مطهری این روایت را از روضة الواعظین، ص ۳۱، به این صورت نقل می‌کند: إِنَّكَ لَمَلْبُوسٌ عَلَيْهِ، إِنْ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ لَا يُعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعَرَّفْ أَهْلَهُ وَ اعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعَرَّفْ أَهْلَهُ. (مجموعه آثار، ج ۱۶، جاذبه و دافعه علی علیه السلام)

۲. «مراء» در مقایسه با «جدال» معنایی گسترده‌تر دارد. مراء در معنای پیکار کلامی و رد و بدل کردن سخن به کار می‌رود؛ ولی فقط به امور اعتقادی و دینی محدود نمی‌شود؛ بلکه تمام امور را در بر می‌گیرد. همچنین در مراء، شخص سخنی را گفته و طرف مقابل به خرده‌گیری و اعتراض لب می‌گشاید؛ ولی در جدال نیازی به این نیست که شخص جدال شونده سخن آغاز کند؛ بلکه چه بسا دانستن عقاید او موجب آغاز جدال شود نکته دیگر اینکه در مراء شخص، قصد خودنمایی و انگیزه کوچک کردن طرف مقابل را دارد؛ از این رو، تا طرف مقابل سخن نگوید او نمی‌تواند وارد مراء شود؛ اما در جدال، شخص قصد دارد فساد مطلب علمی طرف مقابل را به او بفهماند؛ بنابراین، نیازی نیست که شخص مقابل، سخن بگوید (مجتبی تهرانی، اخلاق الاهی، آفات زبان، بخش یکم، ص ۱۸۲)

۳. همان.

کسانی که تلاش می‌کنند تا حرف‌های اشتباه خود را به هر قیمتی، توجیه نمایند و بر اشتباهاتشان سرپوش نهند، اعتماد دیگران را از خود سلب می‌کنند و نتیجه این سلب اعتماد، این می‌شود که سخنان درست و صحیح آنان نیز مورد توجه دیگران قرار نمی‌گیرد.

به هر روی، طرفین بحث همواره باید مواظب باشند که بحث و گفتگوی آنان به مراء و جدال بی‌حاصل کشیده نشود. در روایات فراوانی از مراء و جدال به شدت نهی شده است. اولیای دین تأکید کرده‌اند که مراء و جدال، حتی در جاهایی که حق به جانب جدال‌کننده باشد، با ایمان واقعی در تعارض و تضاد است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید:

هیچ کسی به کمال حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر اینکه از مراء خودداری کند، حتی اگر حق با او باشد.^۱

امام علی علیه السلام در نکوهش مراء و ستیزه‌جویی علمی می‌فرماید:

از مراء و دشمنی در گفتار پرهیزید؛ چرا که این دو، دل‌ها را نسبت به برادران بیمار می‌کند و دورویی و نفاق بر روی آنها می‌روید.^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:^۳ مراء از چهار حالت بیرون نیست: یا در باره موضوعی است که هر دو طرف حقیقت آن را می‌دانند، که در این صورت کار آنان جز رسوایی طرفین و ضایع شدن آن موضوع، پیامدی نخواهد داشت؛ و یا در باره موضوعی است که هیچ یک از طرفین حقیقت آن را نمی‌دانند؛ روشن است که در این صورت جهل و نادانی خود را آشکار کرده و از حماقت خویش خبر داده‌اند؛ و یا آنکه در باره موضوعی است که فقط یک طرف حقیقت آن را می‌داند که در این صورت، کسی که حقیقت موضوع را می‌داند و در عین حال، به مراء با کسی که نسبت به موضوع جاهل است می‌پردازد

۱. لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتَخَذَ الْعِرَاءَ وَانْكَانَ مُجَافًا. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۷، ص ۱۳۸، حدیث ۵۳)

۲. إِيَّاكُمْ وَالْعِرَاءَ وَخُصْمَةَ فَإِنَّهُمَا يُغْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيُنْبِتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقَ. (محمد بن یعقوب کلینی، اصول الکافی، ج ۲، ص ۳۳۰، روایت ۱)

۳. امام صادق علیه السلام: الْعِرَاءُ لَا يَخْلُو مِنْ أَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ: إِمَّا أَنْ تَمَارَى، أَمَّا أَنْ تَمَارَى، أَمَّا أَنْ تَمَارَى، أَمَّا أَنْ تَمَارَى. فَقَدْ تَرَكْنَا بِذَلِكَ التَّصْبِيحَةَ وَطَلَبْنَا النَّصِيحَةَ وَأَضَعْنَا ذَلِكَ الْعِلْمَ أَوْ تَجَهَّلْنَا بِهِ أَوْ خَاضَعْنَا بِهِ أَوْ أَمَّا تَعَلَّمْنَا أَنْتَ فَطَلَبْنَا صَاحِبَكَ يَطْلُبُ عِزَّتَهُ أَوْ يَطْلُبُهُ صَاحِبُكَ فَتَرَكْتَ حَرَمَتَهُ وَلَمْ تَتَرَفَّ مَرْفَعَتَهُ وَهَذَا كُلُّهُ مُحَالٌ، فَمَنْ أَنْصَفَ وَقَبِلَ الْحَقَّ وَتَرَفَّ الْمَارَّةَ فَقَدْ أَوْثَقَ إِيْمَانَهُ وَأَخْسَنَ صُحْبَةَ دِينِهِ وَضَانَ عَقْلِهِ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۷، ص ۱۳۵، حدیث ۳۲)

با بر ملا کردن خطاهای علمی و اخلاقی طرف مقابل به او ظلم کرده است؛ و کسی که به‌رغم جهلش نسبت به حقیقت موضوع به مراء با عالم به آن موضوع می‌پردازد، خبر از حق‌ناشناسی و حرمت‌شکنی خود نسبت به علم و عالم داده است.

پرسش

۱. در مناظره‌ها و گفتگوهای علمی باید به دنبال چه اهدافی باشیم؟ توضیح دهید.
۲. آداب اخلاقی مناظره علمی را ذکر کرده، هر کدام را به اختصار توضیح دهید.
۳. مرء را تعریف کرده و بگویید که منشأ این ردیله اخلاقی چیست؟

برای مطالعه بیشتر

۱. گفتگوی تمدن‌ها در قرآن و سنت، محمد محمدی ری‌شهری، ترجمه محمدعلی سلطانی، قم: دارالحديث، ۱۳۷۹.
۲. مقدمه‌ای بر گفتگوی تمدن‌ها از دیدگاه اسلام، علی قائمی، تهران: سازمان ملی جوانان، ۱۳۸۰.
(به ویژه بخش نهم این کتاب تحت عنوان «ضوابط و شرایط گفتگو»)
۳. گفتگو و تفاهم در قرآن کریم، محمدحسین فضل‌الله، ترجمه حسین میردامادی، تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها و انتشارات هرمس، ۱۳۸۰.

کتابنامه

فارسی - عربی - انگلیسی